

89

320

M35

v. 24

مجموعه آثار قلم اعلی



BAHAI WORLD CENTRE
LIBRARY

۲۷

این مجموعه با اجازه مطبعه روحانی طی ایران
شهد الله ارکانه بنمعداد محدود به نظر حفظ کثیر
شده است و بی از انتشارات مجموعه اثری نمی باشد

شهر الجلال ۱۳۳۰ یدبع

بسمه تعالی
 بیستم جناب الامیر حسن شاه عظیم علی

صورتی که در کلمات مباحث است که حضرت مقصود است
 و سرست که بیفتاح اسم عظیم باب الفاء بر وجه عالم صیغ
 کشه و با علی است آه ما بین این سلسله احوال که کن
 اعلی که مقرر ظهور و بروز مالک است عمت فرموده است
 بکشه و بجز است قیام و نشو و کنه حق ما را این صوم
 منوع محرم طوبی از برای مقصود که ساری صبح ظهور را در آن فرموده
 از قوه نفیست از فضیلت و نجاست این است و هر که پیش
 بعد مذکورند و قرآن طیار با زبان بشکوه داد و در آن
 درشت جلیت شایسته و عظم سلطانه سبحانک یا مالک
 از اینجا در لغت العباد است ملک بخرات بیایک و انوار ظهور
 فی ایاتک باران قدرت لایه ایاتک ما قدرت لایه ضعیفایک الذین نصرم
 بجزو الفیض و انشاء و تجویب من الذین کف و یا ایاتک الذین
 و احضروا ملک یا فانظر انشاء انت الذی لا یجیب جوابی
 و لا تمسک یا نفیست فی مملکتک بارادک انت الذی قریب
 کنت یا ملک ملکوت القدره و سلطانه و ملک میرات العزیز

و نظر آیه لایه ایات انت انشا بان مع القدره العالیه و کجک
 دستگیر انجیب دعوی مکرر سید و در اختیار که حرفی از ان
 نامق بود و بنام مقصودنا و مقصودکم و مقصود منشی العالم صبح
 از تقاضای مخلوق و بجز القایش در حق و سیر و بعد از
 مشا به و در است اطلاق قصد کرده علی انموده تفصیل امام
 اسما عرض شد چنانکه مطلق بیان ان عظمه انجیب
 قوله جل جلاله و عزیزان عظم سلطانه بیتی است و بیستی
 یا امین یا کریم رب العالمین من فی المقام الاخری
 یا سماء الحسنی لعلمت ان سید یک الی تمامه من ان
 کافر یک من قبل ان یک هو الغیر الضال ان ذکر یک
 من قبل من بعد چون حضورک و فیا یک ان یک هو الغیر الضال
 قد خسر العباد کما خسر یک مرتبه بعد مرتبه ان تا باز بالاعتقاد و نقل
 من یکدم البقاء الایمان و ما کثر فی الیوم الا ما یقصر الایمان
 و من یسار و ما من یک من کسره و انکنت ما ناله الی ایات طوبی
 بعد تر کسب یا رفیع یا واسع من اعیان و و علی الذین اعرضوا
 من بین یا ابعده الذین انکر و نقضوا لیست شانی الایات
 قتل الی بیاه ان استعمله مالک الایمان خدفا کما من استقامه

قمرش بود انما با اسم تصدیق الابرار یا من کلمه
 الآیات حق تعالی من بعد شرفاً باضاً غیب ندان فی بقدر قدرتی
 از ترس من فی الابرارین العیون یا انما انظر فی الوجوه نظیر
 ما یجری العباد من حق ان تقع الشقاق فی الافاق با کسبت اید قلم
 مرآب قد تغیر عن کلف کما یطین الذباب علی اذن من
 الاشیع نفاک یا انما یسکر الذباب اخف استدان کبر
 ما قرنت بعین العالما حتی شیئ یبیت عندک مات به ولا کرم
 القدر ابرضا عن تصادفی عیده و سلطان انما انظر من
 وجه الذین یسبوا بجرحتی انهم یسلبون فی ایدیا ج کرم و کرم
 من علی چشم بیانی و جنتی و کرمی انشیر فی منزل من ما یسب
 طافت بول الازکار قرا کرم یا الی السماء ان یسقطوا یا الابرار
 او شتموا فکرم الابرار تو کرمی من الله و فوضوا الامور الی من یسب
 یا حقیر کرم الله علی اوقار و فی قبضه زمام الاقدار علی الاکرم
 ان یسب کرم من یسب العبد یسب الله الکریم و الله الکریم و الله الکریم
 ما امرهم بکرم الی الله کما یسب يوم القیامه کذا کرم کرم
 انما کرم الابرار خیر الابرار علی من یسب کرم و من یسب کرم
 صلوا لولاهم فی حق الابرار العیون و کرم کرم الابرار

فرموده انما یسب الابرار الکریم الابرار هم من
 شونده بعضی کرم و بعضی منوره و برحق را کرم و کرم
 و علی الابرار ان یسب الابرار و قویا شیهات و انما
 علی من امر ان یسب الابرار ان یسب الابرار انما یسب الابرار
 خلعت و خلعت من قدره و کرم الابرار انما یسب الابرار
 نوا یسب الابرار انما یسب الابرار و کرم الابرار انما یسب الابرار
 یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 اقباب سماه معانی را بجایات لغوی منوره و کرم الابرار
 الکریم انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 علیا یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 و انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 فی الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 و کرم الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 است الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 اطاعت الملک الملک انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 و کرم الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار
 انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار انما یسب الابرار

و تقاضای ایساق بیچون تعلق کنکست باجی اهل انزل در تعلق و انزل
 علی بن ابي طالب و عرف و اول کل شرکت کفار است
 یا مجرب نوای شما در جسد او ایساق حق علی بن ابي طالب
 علیه و در شب هفتاد سلسله تا نیمه اعباد و در آن سلسله چه چیز فرود
 میخورد آن فریاد و هم چنین از انزل است منع نماید چنانکه در سلسله
 عالم انزل از فرود بسج و جزا فرود میسرند که بعد از اعتقاد
 یک آیه از آیه است آیهی بی تا علی بجز معانی تو فرموده ای آیه
 روحانی تمام چه فرموده نامس چه باشند در هر آنی از
 حیرت دست داده رسید به یک داده فرموده آیه آفتاب
 حقیقت را بکل با هم تراشید بیات بیات آیه
 عالم از انزل تمام تا فرموده دست از علی بن ابي طالب که فضل و کرم
 وجود معانی فرموده و سب بار از هر خاتمه هر چه نتواند آوست
 قادر و توانا با کسی بسج دوستانیکه خوب ذکر نموده هم هر یک
 معنای محسوسه منتهی عالمیان نافرینند که در پیشنا و له
 آنکه و احطاه آنکه در باره او فرموده خدا و او تمام کرم حضرت اقبال
 جناب الف و ما غیب مشکل به او با ما فرموده در سینه
 ایشان نهجی بی جناب این مشکل قلبی به او افتد و سینه
 مرقوم داشته اند و ایشان هم سطلین نوشته عمل نموده آ

و انچه

و آنچه در باره هر یک از سبیل برسد مرقوم باشد عدد هر یک
 حضور فرمودند سبیل انچه سبیل سلسله و این به بیت
 هفت تو ما نیز هم که خوب نوشته اند نزد حضرت است
 فرین علیه مشکل به او با ما در سال اند و آنکه در سوره این درین آیه
 و باره جنسی مرقوم شده تا حال چیزی افتاده است چه لازم شده
 و با شود درین تقدیر شود فرموده در این اولی و نسبت است حق
 است داشته او میفرماید و چون خوب تیش در امور بیدار
 جمع امور بطلان اصلاح فرموده خواست مع لکه در نظام هر باب
 مشغول است و لکن تقاضای اهل سبب تا در نظر بود که دست
 از علی بن ابي طالب که در دستش آیهی این سینه
 و کین نموده در زیارت نافرینند قید که در هر چه در میان
 المبارک است از علی بن ابي طالب زیارت نافرینند و در قبول حقین
 در دستها است ذکر نیابت زیارت و ذکر حضرت مجرب
 فرود جناب و تقاضای به او است آیه و فرموده بود و در ساحت
 این آیه سبب فرموده که از انزل پس ان گفته بود که از انزه
 با صبه با صبر و کالت جناب امین با صبر شو تا قیامتا
 با علت من سبب فضل من لذات من هو الفضل الکریم و ذکر
 فی هذا المقام منزله جنسی تمام علی حدت امری و ذکر کی

وثنائی بین مباحی و سطلی ان را بدین کفر علی وجهی و محلی و بشری
بررسی الهی سبقت الحکامات ابوداؤد اشرف الکفاح
ابن سیرین اثنی عشر مکتوبات بیانی صیبه و علی الذین ناز بها انزلنا
فی کتاب آتشی

از ثنائی حضرت ایشان حسب اسلام عرض نماید خداوند
موفق بود و میسوزد امید است که آن سبب آن طرف
بنار ایشان شتمل شوند پشت معاویه خاوری سبب
و کتب معتدله عباد اطراف با یکجاست نظر باشند چکه در کتب معتدله
بر حسب معتدله سبب نام و در بیان بختا حرم معتدله
العلماء و بعضاً و الفقهاء آتشی علی کسیه قریب انکیز از سبب
رومانی جناب سبب مزاج ب علیه بها آتشی سبب سبب و سبب
و سبب سبب ایشان بر قدرت قائم و با اعمال خیر و موفق سبب
علاوه سبب
و سبب
سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
و سبب
شرق و بنیای آنرا از عرش سبب سبب سبب سبب
انتر

آتشی ایشان بر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
که در لغت معتدله سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
فخام شده و خواجسته و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
نش و در خود شده طوطی لیس و نعیما لیس و لیس و لیس
شمال الکرم حضرت افغان آتشی سبب سبب سبب سبب سبب
ایها حسب الامر از فرض معتدله بارض یا معتدله سبب سبب
فواد آتشی ما سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
افغان کسب علیه سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
معتدله سبب
معتدله دارند از حق علی حاله سبب سبب سبب سبب سبب سبب
عرف بقال و معتدله باشد و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
میرم سبب
اولانند سبب
محببت نعم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
خوشش آتشی سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
معتدله سبب
و آتشی

و هشتم آنکه من قدر مولی الورد علی علی بن محمد و علی بن محمد علی
اولیاد استغنی الامصار و الاقطار رخ ادرم فی دایره

سؤال المکرم سنه ۱۲۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم

صورتی که در کلمات موجود است که اسما و صفات در لایق و
منزات که جمیع عوامل انسانی را در معرف از غیب بر سر حد تصور آورده
است توانا که قدرت عالم نزه قدسش صیقل بی حد و مبرور
و خدای بود و اوست سلطانیکه سلطنتهای ارض نزه
ظهور و اقیانوسش مقهور و مغلوب قدسش کل شیئی بظلمت و
قدسه و سلطانه و خلقش کل شیئی شوکته لغز و ظهور و اختصار

سبحانک یا من باسماک ما بحر کرم و ان و باح عرف اسمک
الرحمن اسلمک بصیرتک العظیمه و کرسک الرفع بان نوره
عبارک و فلاحک علی التوجه الی غیرتک و کرسک الیه استبدیل
کریمک ایرت نور الوجود بانوار وجهک و القلوب
بجلیات شمس غرقانک آنکانت الذی
اعترف کل شیء علی کرمک و الطائف و کل شیء یقتضی
بظلمتک و مراجهتک ایرت هذا یا ذی اسمیک
بدرک

بدرک و کرمک تم غلظتم مثل غلظت کرمک الایامک
لا اله الا انت المقتدر القدر و کرمک مکتوب تجارب

که در تاریخ ۱۷ رمضان بود و در قد و کرمک مطلع بهجت و شیخ
سوداغی که کرمک تجارب جلاله سخت ترنیزه و بجزمت ایام
شغول دیده ام کرمک و ملکوت کرمک که شکر ترنیزه که شایع است که
استه قلیل بود و خواهد بود که کرمک شجاعت بکار فضل
اند نمود و در جمیع ایام کرمک معروف بود و ایام بجزمتش تا غم
ذی صبری انکار این تمام انوار و خورشید نمود اگر این تمام کرمک
گفت شود که کرمک ازها بهستقیم بیرون شوند است الله به کرمک است
این و غایت بیست این تمام است اعلی صفتها فی الامکان

تم مرینا کرمک و نام اسماء است صفات عبد کرمک فضل
و تجارب ارسال در شسته یکی از آن و کرمک با نوح و حبه و تجارب
مقوم بر شسته آنکه رسید و کرمک مکتوب کرمک که ۱۲ اشیا آن نوح
آن بود و متصل کرمک مکتوب قیل بود و خبر رسول آن رسید از حق
شیخ انجا و زمانه سال که کرمک است همه تجارب بر سر آن اعلی
قدیر و آنکه مرقوم در شسته کرمک انبیا فی غیبت تجارب
بزیارت قائل شود و مستخرجش تجارب عمل آمد آنکه مرقوم
بود یسئل انوار مرتبه بان کرمک که کرمک عند الله المقتدر

القدر دیگر باره معاشایان است بفرموده نوشته بودید عرض
 شد آنچه از حد را در ظاهر ^{قرود غر اطلال}
 باید آنچه نگاهد و جدا مرسته از اسمعال اند ^{مطاب از اجد جازیه}
 جزئی بصراحت بیان و چیزی را انداخته نماید ^{والا لیس کت ان}
 طلب من اعد شایان در کت بود بطریق کفریم استی
 آنچه باره امور نوشته اند ^{اشاء الله} آنچه بر عمل میرسد
 و موید بر خدمت امر فایکله باره ^{مصلح} بیک نوشته بودید علی
 چند نفر حضرت افغان علی بیار الله الانبی ^{در چشمین جناب}
 لایم سید الله علیه بهاحت است عرض نمودند ^{بطلان}
 قبول نکرده و ^{در حقیقت} آنچه در بیان ^{بایم} از امور خیریه و اعمال حسنه
 ظاهر شود و ^{فحاشا} آن ^{مصلح} نخواهد شد ^{طوبی} این نکات
 بالمعروف و نهی آن ^{سمن} منکر ^{ان} نماز ^{مصلح} است ^{بشایان}
 یوقی ^{انکل} علی بر ^{تضع} به ^{تکر} از ^{تد} استی ^{به} او ^{کار} هم ^و است ^م
 آن ^{معی} ^{بشایان} و ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 ملا حسین ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 اند ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 تکرره ایات ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}

این

احیان و احوال بنا بر محبت آنی مشتعل باشند ^{بجز} ^{معی} ^{بشایان}
 چون در کتب جناب ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 و جناب حاجی ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 اشع ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 شیت ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 ان ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 توله ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 سحر ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 عباد ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 ابر ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 سجن ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 العرش ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 و ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 علی ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 بظن ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}
 الاستقامت ^{معی} ^{بشایان} ^{معی} ^{بشایان}

بنایه بیکت و علی کت که در کتب دیگر نیز و عرفی نمیکند
 اهوره ملک اغیبه الشهور است
 و اینکه در قوم شیبید جناب امیر اسد الله علیه بیا الله و خایه
 در باب توفیق لغز غا نوشتند و در هیچ امور مشورت تمام
 و با آنچه خدا سر شد عمل کند البها علیک و علی من کن معک و کت
 فی امرت رب العالمین رخ اوم فی ۱۱ از می تصدو ش
 بنو انبیا الی انبیا بنی سده الی انبیا بنی سده

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت مجتوب
 لاقی و حضرت که جمیع الفاظ عالم از بیان بیکت معنی حرف با
 و داد که خلق دوست در مقام اشاره عاجزه قاصد است سخاقت
 الفاظ مجتوبه تا در کتب نماید و عرض دارد و عمل اشیا و مطالب
 نزد بیکت آید از آیات حکمت او و صفت او و در پیشه تعالی عظمت
 و تعالی سلطانه و تعالی عرفه و قدرت او قریبانه است
 قدیر را سلطان جدیدترین نمود و بجز نیست داد و شایسته که با این
 از او که عالم گران نیا مد و نخواهد بود برقی می ساهبان جدید
 بوده و هر که کتوسته کما یضیع این مشهور است و آشنه

لا اله الا هو له الظفر الاقدار و اما غنمه ذات یار فیض بیکت
 احکام الصیرتین سبحانک ایمن بیکت باج صحران
 فی الامکان و قدر عند رب البقاء و علی الاخصان استیکت
 بالاسم الذی فی فتح باب السماء و اما الاقوال بان تو و ابناء
 علی التقریب الی شایع بجز غفایک و الاستقامت علی هذا الامر
 الذی به نکت آدم اکابر فلک است اربت قدر تو خیرت
 العوضه الی و جهک و در تعقیب الایاد الی السماء و غفلت
 استیکت بانوار صرحتک و الذین یظنون انهم لکن الی اکبر
 بان تریم ما هم حق لاج من اوق ساء و ظهورک و هم یظنون ان
 کلک العلیا انهم بها نطقت الاشیا و الملک بقه الکفر و الیه
 و هر که در عرض شود که کت استخفافی بجز شیبید و جهت
 آورد عرف محبت مجتوب عالمیان از او متسع بود و انشا الله
 همش ذکر و شای حق شغولی سبیه و بجز شایع فاشم بیکت
 نور شاکوت انشا را اعطایه بقیعت الی هذا العالم الی
 الاکتس و بعد از آنکه از آنجا دم ما بصورت باقی تو به نمود
 و در بیکت و حضور آنچه مذکور می شود بود عرض شد فرمودند

پدید آید از آنجا که در او اندک غلبه بر نفس و در کل اعمال او
 نشانها نظر قسم بله و بصر و حسیه و مشرق آثار تصرفیه
 بکفر و بصر ضار و بصر عالم مساوی و نمایه فعلی از آنجا که
 بی تاثیر است و انی تسکیر امر و شمس غایت شرف است
 و آثار شفت طالع و سواد است مرتفع علی لایزال
 و شمس بیک جهت این در فانی بود و از آنکه کت باقی محروم نموند
 بجمع شمس قبل کمال شرح و بیان از قبل تمخیله تم تسکیر بیان
 گوید بهستان انشاء الله بطلان امانت و صلوات و اشکاف
 اما در وجود عباد و فاسد شود تا جمیع اشیاء امانت نواز این
 شمس سلسله متواله در زمین شوند هر عملیکه خاصا صواب است شمس شود
 او پیش از شمس شرف شمس است و در حال معروف شمس است
 شمس و در آنکه فی کتابنا نظر ان فرما ما از آنجا که شمس شرف
 بقوله حسن که حسن است اکتب باید شمس شرفه مطلق شمس
 اخلاق و عادتش تابع شوند و مشرق اعمال است به بلا خطا بود
 عملی که شمس فی شمس کرد و یا با حسن ندا بسیار است
 و گن گن شرح من آن از آنرا از اصفا منع نموده از حق طلب
 حجاب است مانع از جذاع قدرت خرق نماید و مجیر

بدر

تصرف پس علی هدایت فرمایند انشی اینها فی الازال و بصر
 سیرت شمس چکیده و میشود انوار بر شمس شرف
 و شمس کلمات منزل آیات ثبات نماز است از اعلام شغل
 و هویدا مع نکات شمس و محرم از حد سوال شمس
 و انحال است و از شمس شفت و غایت امانت
 است که شمس عاظم فرمایند و نمایه کما نمایه الامر سید و فعل
 با شمس و بصر با برید و هو القصد و القدر آنکه در بیان
 شمس شمس است و علیها جها ان شمس است بود در شمس با بصر
 عالیات تحکم فرمودند بعد الصلوات با شمس
 ان فرج بر این که کت المظالم من شمس جها ان شمس شرف و بصر
 من الشاکرین شمس شمس کتاب من شمس با شمس و کما فی کت کت
 کت کتاب ان کتاب الله القدر الکبیر لا تخون شمس فی عمل علی
 رتبه العارین آنکه شمس شمس ان شمس ان شاء الله بحسب
 لریا از اجراء الصبر شمس فعلی با شمس و در کما کت علی شمس
 و کما شمس شمس شمس شمس شمس شمس و اخذوا
 با شمس ان کما شمس ان شاء الله ان شاء الله ان شاء الله
 ایک و از آنکه کت هذا القدر است این امری من ان شمس

بدر

محرر الافاضات بناوی وبقول الله تعالی کتاب ظلم الی فرج
 بما یذکرک الفرح الکبیر اذا عاظت الاصران من الذین کلموا
 حق الله وادبوا الله عرضوا عنہما اتبعوا الحق علی صریح
 کذبات فخریاب العزوس باسح غایت ربک و بمعاک
 جو بر حاتم الامر علی الانحسان انزال الاله الوافر والواحد العلیع
 البصر استسبح البصر بقید بغایت محبوب فائز شدند و با بیک
 مبارکانت کتفحات آن الی الابد ستمت مزوی کشید بنیاد
 بنائزل لولک با التسمیاء لی با خیرتها و تعالی شرفها و عظمتها
 و عظیمها و انیک باره جناب خیرین همیشه دوستی بودید
 عرض شد بنیاد ما تراغ انجواب بنام من او مذکرتا
 یا محمد بن حسن الخیر من انما فی شامیدی و ذلک عالم فیانی
 مست برسی از قبل ترا که بنویسم انرا الله در حق سبحان
 انانوار آفتاب محبت رحمانی روشن نمیشد ایشی مذکرت با
 شریفیم و اقبالت او بهم و از شرط سخن بوقولیه نمودیم چون
 کت ایما اقبلت و عزت او و اولی الامرین حب الی الذکر
 که تفسیر محض نموده و در مطلع غنای محرم کشف شد
 عجب در سبک فخر طالع و نسیم خوشی جمال رحمت و لطافت

از شرط

از شرط نسیم معبود و مکن فی غیر آن فی حق محبوب و غایب تیره
 اثر بر اثرش با وضع نموده باکت التوبیر انبیه دانه و باوقایز
 که نافر حق باطل است قنات نموده اند که با حیل شکند و
 کیم از غیر مشتبه از نور بعضی و بنا بر قبیل از اشهد
 ایا ای حقو بنیات عبیده و ذکره فی حق ان کذبات سوات
 لهم همس بهر لا شیرون باسن ان الفرح بکری ایاک و ایا
 الیک و حق الی الیک اللکک و مالک الظفر و البجیرت
 سسک بالاسم الذی بسرغ الموقدون الی محرم و مالک
 و البقر تون الی کوثره مالک بان تحت لب من لوقد برکت
 بوضع حق کل عالم من عو مالک اربت ان الله اقبلت علی
 کعبه فربک بر عزت باسعاد مذکرت سسک بان لوقد
 علی الکرک و توفیق علی خست و ترضی الیک انت المقدر علی استیاء
 لا اله الا انت الیوم استی اسی چند خیال هم کتوی اولی
 با شیعه سیه و انیفا فی جواب اصالح است بخیل و قبل و
 جود کتوب انیفا فی انوار شرفیات محبوب عالم قرین مست بود
 هست الله نزل به الایزال و مکن سده غایت با کتوشد
 و بخدمت امر مشغول و همس پرین از جناب لها ابراهیم

ماصلی داشته و مدد پیش فرمایند و آنست
 اینجا دم نالی بسیاره ایام از پیش سبیل که کن رضای خود
 فایز فرمایند و این کتاب از کمال عالم است عزیز دانه آن
 علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کند حضرت محبوب خداوند
 امام مصطفی علیه السلام که این کتاب از کمال عالم است بسیار نام نخط
 ایشان رسید بجهت کلی آن کتاب چون مطلق کتابی که در عالم
 شده نبوده لذا کتب عظیمه و عظیمه و آنچه فرموده داشته بودند
 حق را برینیه از حق بیست و ستان فرموده است پس فرمایند از آنچه که
 وقت و حاکم خود را ایشان است از امر التاسع واجب
 نقل ایشان علی حضرت جناب دست مکرّم هر آن جناب
 لا عبد الفنا و عیدنا الله بجهت سلام برسانید از حق من لا اله الا الله
 و آل کرباننا من حق دانه و مؤمنانید بجهت آنچه عطا شده از حق
 که واجب العلم عرض کرد خدمت آنایان و دوستان آنی آن
 ارض یک یک عرض فایز است بر کات اینفانی برسانید
 استلام ایشان و از هر طریقی که ممکن و آنچه
 قدرت العالمین رخ اوم کی در سخر نبوده
 ۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

عرض اود کن که کند پیش بیست و یک مرتبه بیست و یک مرتبه
 یکبارگی سوزد راه و در مثل ایشان آقا و آنچه در دست باقی است
 کمال شکرش و آنکه بعد از نماز است و در هر روز یک مرتبه
 بر آتش و آبها و علی ایامی مراد از این نسخه احمد و ما با اولوایان
 آنست و اولیاد و کانی انتم بی آنکه در هر روز یک مرتبه
 از حق من لا اله الا الله علی آنست و هر چه در هر روز یک مرتبه
 از آن نماز کانی بود پس در هر روز شش مرتبه از آنست و در هر روز
 نمازت و قرأت قصه حضور اکرم صلی الله علیه و آله و امام و در هر روز
 چنانکه از آنست و در هر روز یک مرتبه از آنست و در هر روز
 یا هر یک یک با آنست و در هر روز یک مرتبه از آنست
 بجهت خدمت عرض و ما بجهت آنست که در هر روز یک مرتبه
 بانی در وقت آنچه در بارگاه اول و اگر نشانی کلی صفا فایز از حق
 کل را در نماز بیست و یک مرتبه بجا نیاید که منصف الواف و بیست
 و الوان دنیا ایشان را از هر چه است که منصف من تا به کلی آن
 در ایوم استلا که فریب الاموال است و لا کفر من العالمین صلوات

ماخذ که گفته و اما امر تحریر من بعدی است لکن با این احوال بکم
 آسین بر گذشت نام و بدلیل اینست که در اصل استقامت ترک
 بود این زینت است لکن است که شمار آنند نه و امر حق
 با اینجاست و اما حال خدمت امر شاه ظاهر شده آنچه کلسان
 بران گواهی داده طبعی کت و فیما کت آنست بطریق نامان فرزند
 بر آنچه حسب الظاهر است جناب فرزند است و آنست که
 مخصوصه فالزند بصدقه و تقاریر اسان انکه اهل مقام آنچه
 در باره ایشان گفته می حق لایحه بر توفیق آید و بدین و
 برایشان حاضر موجود نسل شد تا که در وقت ان برنده باشد و بجز
 بجز و بجز بجز و آنست که بجهت علی ایضا و هر قدر و اولاد که
 یا این است که احوال حق انکارش تا فرزندش مخصوصه که آن کتاب
 را ضعیف است نظر اهل دیار و توشاه است داده انچه را که سبب
 اعلا آنرا است اما و لکن حق حق انکه سبب احوال بجز
 خصوص آن کتاب که با و فرستاده و با و کرده و با و صرف باید
 را همه اخلاق آن کتاب را فی مقتضای باشد که در برای احدی از
 گفتگو نماند آنرا یک و اولاد یک و یکون مسک و هر عشق الامین
 اولاد ای آن رضی با بنای حضرت مجرب و فیض ان که و بجهت توفیق
 خداوند بر خدمت قافله و بنو عرفان شود و سوره

اجود عالم و اما قد علم من بعدی است الفی حسب نظر بود
 اکبر مجرب و مراد اولاد و اما جبهه جمال طبعی و چشم جناب
 طبعی این تا فرشته انان است سبب آنچه سزا است تا فرشته
 بشر گواهی می پس بعدی است بطریق کبریا است
 که بجز نسل غایت حق کل جلاله ازال است و عباد خود بود و دوست
 نماند بجز نسل غایت حق که انسانان امام کرس عدل حاضر
 موجوده جناب هم و اینکه هر قوم و هر چند حضرت ملائیک
 حاج اعلی بحال الرحمن جلی حواله فرموده که کتاب قائم برینست
 امر علی بهانه است و چهار ماه برسانند حسب الامر
 و ماه آنرا بجز است بقیه علم بهانه است و خانیست برسانند
 فرمودند یا امین ملائکه آن فرستادند ملائکه انان فیض است
 علی و بجز ابواب برکات است و بجهت انچه است
 عرض بشود در ساعت حد حسن و جلی اندیشه اندیشه مدنی بود باین
 ارض جناب رسید تا آنکه عادل سید سیر و زمین پیدا شد که آن
 مراد شد و بجز اول حضرت هم جود علی بهانه است و خانیست و در
 و وصول به حواله آن فرموده و فقره انصار و مدعیان که درین گرسند
 سببیکه از طرف ای مصر است سبب و بیروت و مکه بود

مقتضی آنست که در کشد و مع الوافد به بیعت رسالت است
 که شاید نفسی است که در آنجا آمده که در ملکات تصرف علیان مستوی
 بیانشانند بحیات تازه فایز گردند و مستحق آنحضرت مع باجم
 و عوالمین است و آن بابت است پس فایز و مخصوص هر یک از آنست
 که گواهی میدهد بر لایم حق و آنچه در آن ظاهر شده حسب الامر از افعال
 و جمید و از طریق بعد آنچرا رسالت برسانید مع انزال آیات علم و حجاب
 و انضای مغرب بیل انجی شایسته و ظاهر علی از دیگران تا ندو با اکتفا
 کلا دعوت فرموده و غیره این آیات که در آنجا متصل جبار و
 میشود محمل آنی خوانند و در هر دو روز و نقره و بره و بیضا و قلوب
 نور داده و فایز محمل تک است و لکن تفضل شد طویشان برسی
 در سینه صابر و بهیچ عمل شکست بیل انجی هم بتبایان
 در شرف الاخرة و الا ان اوراق علی بعد از سراج ارسال شده
 هر مال حقین جلالت علی علیه السلام متوجه فرماید بر آنچه موجب کراهت
 و حیات سرمد است یکس لوح اشع اقدس حضرت جناب نبی
 حسین علی علیه السلام و یک لوح مبارک حضرت جناب امام
 صادق علیه السلام و در حجاب هر چه از او نازل ارسال شد و
 حضرت ابن فضال و خال جناب و علی حیدر علیه السلام و در وقت
 الواح حضرت شریف نازل ارسال شد ایشان میرسد آنی بقیه
 آنچه

آنچه تجویب در باره هشتعالی ایشان بنا محبت و قیاسان
 بر خدمت امر و قهر باشد حق لا ریب فیہ و انیک و دیگر
 سایر اهل علیا علیه السلام بیاد است و نگردد اشک مصاحبت اقدس حقین
 شد و شرف اصنافا فایز و قلمتیا یک و تعالی
 یا امین حکایت بهائی و عیاری نامرایی جناب از قبل مسبب
 که بعد با حضرت رسالت آنی رسیده و در سینه اشع اقدس حقین نمود
 اویا آنکه هر یک را ذکر نمودیم گمانه مظلوم انزال بنظر اویا
 قوتی است آتیه فایز شود بمقامیکه جوارش عالم ایشان
 از ذکر و شانه خدمت امر باز نماند و با رسد و نقل باشند گویند
 امر مقرر مخصوص آنکه در آنجا کاف و را که آنجناب لواء طلب
 نموده هر یک فایز شده آنکه در آنجا کاف و را که آنجناب لواء طلب
 نقل است آنی در سینه انفسه و دیگر هم بیاد است بقیه هم ایستاده است
 الکبری انشاء الله سید مرتضی انعام الکبری فایز شوند و ما سید
 بر شایسته طین شایده کند آنست
 یا محمدی مبارک چنانچه در آنجا که با دی دولت ابد و میرزا
 اصحابی انکار کنند صاحب بصیرت شهادت میدهد که
 علی حیدر بوده و رسد و در عظمت صرف حرکت میکنند

و آنچه در آنها اصلا است نبوده و بحدی غلطی شده که مشهور است
 نه ایستاده و نه از انواع است که در قرآن رود پس هر چه در حق علیه و آله
 حاصل آن شده بیدان ظاهر بکار افتاد و او بجز با او این نفس بود
 و در آنجا نبوده که شسته با هم یکی با طرف نیز بعضی ارسال داشته آیا
 انصاف بکار شده عدل چه شد خشکی من غیر ستر و حجاب
 از اول مرالی چون اهل شرق و غرب با حق اعلی دعوت نموده اند و
 هر نفس نموده اند و با او با هم اصنام نمیکند قدر هم با هم انجم و
 نه هم نمی توانستیم انچه را بشعر و او که میفرمود و لا یعلمون
 سبیل آن است که ایشان را است از آن باطل معنی که است
 چنانچه با بی عالم روحی با طلاع نموده و در فضال جهاد میباشد
 ضرب قبل سخن نموده و بنیادند نفس معده در آن کوه را
 چهاره را از نصرت بیدیه و مانده سیرتیه و عرفان حق است طلب بفرمان
 نموده اند اینها هم از حق است از آن جهاد را بر اینجهاد که کسان
 از او باشت قبل حفظ نمایند اصنام که گنبد و او با هم را میکنند
 و بنام صدق تعیین توبه میکنند او دست تا دارد و توان آن
 آنرا با کت العرش القبری ادایای هر نفس از قبل تجاهم
 خالی بکسیر برانید از حق است که شانه سال اول کرا فائز

فدیه

فرمایند آنچه که سبب صلاح عالم حیات امر است از حق اعلی تعزیر
 ابراهیم و آنکه اگر ایشان را علی استرگن و علی من کلمه و یحیی و یسح
 قمر که است در هراته رحمت الهی غایب است از حق تعالی که حرام
 غیر شد

۳۰

نماستماع فی التفسیر

هذا من نظم بحجته العطا ملکوت الانشاء و انطق السده فی القود
 الی علی بالخلق یس ان ایشته علی حق الاسما ابتلا الیه الا هو ما طر انما
 و انقلبه و ایتها من علی الذی یحج و لکن کون فرغ الیکون و استفسر
 عا و کمرون الذی یستبیز بانوار هم با مره یلوان و علی الیه عا
 الذین هم امارت اتفاق مکتوب سبب ان املوا الامکان و انقضت
 رایات التوجیب من الوبان و کجک تدفیع باب الوصال بنکای
 کز که بیکر شاکر مقصدنا بقصد من استمرت الارض فی المرحه و انما
 المرحه علی ایا تزل فی کتاب الله کت الیه و فها شرت حرق
 احب من کت و نس الکر اقبات الی ان حضرت و حضرت لدی الیه
 و حضرت الی ایوب بالانفوخ به عرف التبعین کجکات سوف
 یسح فینا کیمین کفوز الامر تبه کت انبیب و انشعور الی الیم
 الحمد لله کجک انما در صوح و کاه سن صال میریک و زلفه و شوره

بش

علی آتش خیزد اگر از جناب محبوبی حضرت اسمعيل علیه السلام
 ایام و خوار است شهیدان با کبریا حضرت امیر مومنان باقی بقایان
 و از هر غایت مشروب نیشاب و کاه و کاه منجین و آنگاه
 نه نشسته بود که یکی از خویشین و سپه قتل را با او آید و در پیش
 ظاهر مشرب آبی قوی نموده و اندک آبی قوی در مساحت منع آمدن علی
 شد آن حضرت هر یک ایات بدیدیدید از سماه شیت کاک
 اعتدیه نزال نشاء اسهل زمانه غایتی سائیه مرزوق کرده
 و سب الامراض و دوا و باقی عیدیه نوشته ارسال داشت
 با ایشان برسانند تا جنایات حضرت محبوب ناز شوند ارسال اللوح
 مبارک را با یاد خیر نفس مطمئنه دستور داشت که مباد سب
 و علت اصابت بدهی شود و خیر لازم است این ستر امر
 به یک مشکل غافل محراب مشکل مشکل مرود و همچنین این
 ایات با همت مخصوصی سبای آنها از سماه جنایات را با نزال
 قرار جنت خلقت جود آید است شود نظر علی جمیع دستاورد
 بغایت خده بشارت بیفطریه و با ستقامت کبری جنت
 جنایا و امر که نوزده ظاهر و هیون منوطی بری و نجومه شمس
 آفرین بیخ و پیرو روشن کبوا علی طالبان دعا گوشت زنی با

یا علی

یا شامه یا شامه ای نفس ای از هر غایت موات
 و باب کرم شمشج از حق طلب میجرا از فضل عظم محمود فریاد
 و از گوشتها مسوخ نازد اکو شد که منتظر کبریا و جنت
 آنگاه بر جبهه نماید آنچه از نظر اعلی و باره شامه شد مخصوصا
 ایام انما جود و انالی عنان نمی شود و ما قرین بنانین از
 و کسین بایه استقامت نام هم کاک آید که انانی شیت و اختی
 دلند و چون این آیه شمس جدیدی بدین نوبت آید قبول کنی
 استیل و صافتر کجیل استی این کتب است که شیت شیت حضرت
 سنده چه سبک است سلمان چه که بپایسته چون از جناب ایشان که
 قرآن کریم علی قاری است و اسب است که کاندامه شرح کردن
 و مزی از انامود فی تحقیق استقامت شیری بر کاک سبای تا کند
 صوب جان کرده و فیض بقدری است شرح خود این خانی عالم
 از کاک قدم کمال هر دو حال مسائل خود را بنویسند قرآن با پیشی
 علی نماید و کاک نام است که است و شرح شاکر کند بترا که هر دو
 صوب فراد حضرت سنده شود و کاک که کاک پیل نزال کجیل شیت
 و صوب کاک که کاک و صوب سباز که ظهور و دران شیت کاک کاک
 است که کاک سبب احوال برضیت امیر مومنان است در کاک
 تا نام و ماطن با شیت ایام و حکایت علی من فریاد کنی

بر آن اتفاق اولم با هر کسی مظلوم بفرمایید امروز صفت سده
 مرتفع و فراخی در طاعت و طاعت حق الرحمن بفرمایید ما غیر ما
 شاد می شود و اگر آن عالم خالی بگردد اول خود در غناست
 و حق حضرت قیوم قیام نموده و دوستش را بر پیشانی پرستش شاد بگرداند
 بگر خرد و غفلت عالم را ماطن و ده از آنکس قدم محروم باشد
 طری از برای هر زنتی یعنی آن بی امانک مثل بگردد و دنیا پیش
 مشرق و قومه طلائع اول این پیشانرا از نور باز نماند و شبهاست
 اول شاد است ایضا از ارض محرم نماند و تلو زبان سینه است
 از ضعیف دنیا چین فصل نمکنند و ذیل عدل استثبت نموناه
 اقبال است که از آن حق شمال منعم نموده و نمانند و دنیا حق
 و اله استدر این خاطر اولیای آن طایفه از اول مظلوم تعبیر برسان
 بنایت مضمون عالم بنارت ده بگو یا حرب الله الیه مرجع
 و حق آتی در عالم خلق است و نسیم روزگار در همه کجا بان هر مرد
 بعد استدر آنکس که بی پروا باشد بگو خود را محروم متناهی
 و قیل حال کارسان خود را از آنکس امکان بگردد نماند
 قبل و آوران تنگتر نماند بر شا بر با بچینند و بر آقا بچینند
 و در هر چه است که از زبان ظاهر شد اگر ایمان آن استحقاق علی
 قرنت آن آگاهی و بید بر سر از آبی است تغییر نماید بیایک اسماء

شماره

شماره از آنکس معانی منعم نماند هر چه در نماند با هر کسی
 بنایت حق اول طلاق با هر کشتی از حق بی طلاق نماند فرمایید بر آنکه
 امر است و لا حق نماند اول استدر آنکس بر بیان کرد که
 بیکر مظلوم اول صید نماند شدی آنکه بید از اول مظلوم تعبیر
 برسان طری از آن قبلت صحت و نماند بر آن که سده استدر این
 یا استدر جمع عالم از آنکس قدم تلقین شده اند و اولم
 بوجه آمده و کلین ایام آتی در ظهور مظلوم استدر آنکس
 مشا بگردد که سده ای صحرا آنکس قدم که نماند
 فرموده و نموده بید نماند و چون نماند شدی و در آنکس
 آتی شده ای او را از آن فرین نمانند غنای استدر این استدر
 اتفاق نمانند از آنکه و نماند قدر تمام بیان و بگردد
 باکس نام مضمون الحاش استدر

ایا صدی قادر بر هر نفسی استدر او استدر لا و نمانند علی من فی
 الارض استدر بر کسی که بر شفا صفا نماند استدر ایست آنکس
 معاز کیمت آنکس که نماند نفس استدر آنکه نماند نفس نماند
 و نماند آنکس در معانی ایست آنکس نماند استدر آنکس
 باقی سائل اول که ایست از آن فرمایید استقامت بر امر او از بگردد

که در کلمات الله عزوجل مکتوب است قسمت نموده نصیب عطا فرماید
 دوست طهاره تو نما و دو لوح نسخ از انس حضور خدای استیلا
 علیه السلام الله بجان منی ای بار خدای من که مرا از سبب دوست
 و اسرار است انما الله کون از نشو و آنگه در استرانه
 تا بکوت خود زبهر رفته باقی علی توبه نماید بعد از عرض
 رسالت انصافه رسول زبایات با جرات از ملکوت بیان
 حضرت اعلی قولی ببارک و تعالی
 فرودش نماید بازیند از حق بی طایفه او بچند دست امر بر تو فرماید
 تعالی عظم علی در صحیحی بر اوست خدایم از علی که خدایم
 است بی مثل علی قل علی خدای من است ای آماک و خدایم
 محمد و ما خدایم لا صفایک ای رب در آنجا که حرکت فرماید
 و از حقش نادر صفایک و محبتک استک با آیت الکرسی
 و حقیقت سنده اینست و صبر فلک الله ان قدری فی کل عالم
 من حج الیک یا میرزای الیک و نصیبی بجز درک و الطافانک
 آید رب انت تسلط مانی علی نفسی و ذاتی ملا اعظم ما عندک لا اله
 الا انت الغفور الکریم انی عرضم امام بهجت مانتق به احد
 امیر

و صفایک رب انقدری فرموده اوست خیر الودیعین انظر
 نشی با حقش بر اگر کسی بدنام اسماکت بکنی و صفایک العلیا
 آیت است المقدمه الذی لا یحیرک شیء و الایمانک انفضل انشاء
 و محکم ما ترید و آیت است المقدمه و القدر انشائی
 و انصافه افضل از کلاست و العدل عالم از شرفات انوار اوست
 بیان حقین متورکست و اگر قبول کسرتی نظمت خود باقی اینها هم
 و جمیع احوال خیر بر اوست جزای اعمال کل منتهی نموده و دستخوار
 صبر الافرغان تقصیر محروم باشند این صبر دست جناب
 سید مکر علی بیار الله سلام بر حبیب برساند و همچنین دست
 جناب خان سید زبان علی بیار الله و سایر دوستان
 طریقی از برای خدایم که این خدایم از حقش بر اوست و این است
 که بری نماز نشیند باید کل قصه این خدایم از حقش بر اوست و این است
 و کمال اتحاد و اتفاق بر امام آیت بوم طلاق ثابت از نسخ باشند
 اعی و دلایلی حق خلقی انصافه صبره او بام سالها انصاف او با
 ما بود و اعانت بودند با حقش تا در مقصد رسالت منجاری
 خود و حفظ فرمایند و اگر کسرتی عطا فرماید تا کل زبانه و خردان
 سرست شوند و دیگر دوست بیگانه مشغول گردند الا امر

بده و در عالم المقدره العلیم ^{محمد} و یک طرح وضع انجمن هم
 حضرت حسین از ساحت شریفه ^{علیه السلام} آید آن مازگرد
 و در سحر میانی آن بیایم از سلام ایشان و ذکر و الهام
 علیه و علی من حکم علی قتل استستیم و علی باطلین خ ادم
 نه غر و شرفه ان ^{علیه السلام} ۱۳۰۲
 جناب ^{علیه السلام} علیه با اده
 هو الله حسن لا قسم الا اجمی

مقدس رشتنه مال محبوب جوانی باقیه شکر یک کوه طیار و یک
 قنار باقر علی بدیت فریده و از کاسه قامت عتق از آفت
 علی ایستاد بر کس گویان طوبی از برای کسیه منتظما علی البلا جبر
 انظر تو بنمرد و پس من از آنا امید اوست و نظا جگرش اهل سین
 و چشمان حقیق جان طوبی بریم با ایدیه جهان بینی من کاس
 با یکدین با طاعت رسید و عید انزل می سپردن عرض نمرد
 با بر کاشته عادات و جنات با برت که از نظر علی جاری ماز شری
 است آتش در صبح حال بزرگش تعالی شغل کشی او که شکست
 حق از قل بعد نماز بود و پیشش و در مایه است آنی
 برداشتی این چنین آنه غفرک و باک و انزل کما افلاح بحر
 بین التراب الا انهم آینه استند کبر برسان و کبر و خفاقا

سند

سلف ان خطی ننگ با هم یکت نهامتی من ای کانت
 ان یکت هو الفیض ^{علیه السلام} قد نزلت کت کت القدر من
 لدی الرحمن ان اعلی جانم است بی نیکی است رتب العالمین
 ان الله تعالی اصعد اعمی المرسل آناه طوبی لا ایزه فانیت
 هذا العالم ^{علیه السلام} ان شاء الله جنات مالک اسکان مؤمنین
 باخبره تو حق استبدال است جد سدران اگر فکر خانی معاله
 با نیکه و مبارک که در ساحت شریفه نازل شده نمود و نخواهد نمود
 یا عبد حسین آنچه از نظر علی درباره استه جاری شد با و برسان و
 قرار شد و او را با نهایت حق و فضل برست او ایها جاک
 و علیها علی من اس فیناک با الله الفیض ^{علیه السلام} تقدیر

عبد حسین
 باسمه اقدس ^{علیه السلام}

چنانکه مراد کمال من علی از فریبین اوتسید و آید بیکرم و آه
 علی کل شیء شهید ان تبوا من کلامه یو کم یکنون حیوان
 الی تکلم الرحمن و در علیه الفیض بالار است کین است ان و آه
 کیون انضیا با حقش آله که کان من است کبرن و نیز علی است عید

(۵۷)
جناب محمد حسین علی صاحب آهسته
جوانان پر من صاحب

این غلام بدین شرحی نقل با شوق علی دعوت نمود و جمیع شیای
شهادت میبندد بر تکیه قدم قدم ایلا و نیارا بدگر او ایلی ایلی
مشغول بوده دست بر بار یا غایت از طرف جاری تا تل کجین
اصل برین نقل با و با خود مشغول مشغول غرض غایت است از کج
انانی را نادان مشهوره نیز جزای اعمال این شخص نقل غایت عالم
نموده و هر علی نیست و اثری ظاهر الی بصر او را که نموده و
بنامند از حق میطلبند ایجا خارا رسیده نماید و ابواب خیرات
دعوات برود عالم مباح هم عظیم کتایب ایام محمد حسین
جناب محمد حسین با ذکر نام نموده و دنیا بد نام دیگر سال را
در ساعت اشع اقدس عرض فرموده از اختلافات مشهور است
ستایره دنیا مخزون با شمس و بطور عقل غایت حق است
و با نقش نام از حق بطلب صلاح نماید بخیر است و علت خیر
و آن بشری جسته است و فضل دعایه و خیر علی است من شکر
الترجیح علی امتی بیگان و دیگر ایضا است من خدا و انا انفسا الی
کیر من علی علی و جود او ایلی بیگان و ذکر هم با تامل من علی الی الله
فینا

فینا المدح لمحمد حسین البیاض علی من حق غایتی علیک علیما
وعلیم علی آل عبدا من وکل من غایت بر طرفان شد رب العظیم
ق جناب محمد حسین علی صاحب آهسته
جوانان علی صاحب

ایام محمد حسین ایامه از آن می شکست نه از آن اعلی و دو کت الی
صراط الی حق و عزتک سپید و ملک و میرا از هو العز و الواسه فینا
القدیر ایام محمد حسین قوه خیر کت با کت همنا ناما بیت به الله
رب العرش و ملک العرش سلطان القضاة و ما کت العز
طوبی الاما کت با کت از کت رب الملك و الملك و ملک با کت
با کت اعلی و اقل من جبروت و قوه العز کت با کت الی کت
با کت به کت قوالی از کت من صاحب خط با کت با کت از
دانا علی کت از کت به کت الفضل علی کت ایام اذ است
ذاتی علی ایام محمد حسین علی کت و لا من کت
جنت اربت اما کت ایام کت کت کت کت
کت کت ایام کت ایام کت ایام کت کت کت
عزنی و خایه کت ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت
ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت
و ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت ایام کت

انت الیاف الغریب العظیم
 اولیاد اقبال غلام کسریان
 این غلام که بیفروض عالم شد
 کما را کسب نامیشرا با ت غامیس
 عرض محدودی نامشرا کین
 اسان خلعت الازکرشع خود و کسب
 احوال دنیا ناظر ما نشین
 ما حق کدکست خلق اسان
 کسرت بیانی طوبی لمن
 سع و ناز و در بل للعالمین
 جناب کجسب طیب به آنته
 نوبه شد

جناب کجسب طیب به آنته
 نوبه شد

تو ای یوم الله الذی فیشره
 العظیم و کثیر الروع
 من تم سوال حضرت
 یوم تقوم اناس
 سرت اما کین با کجسب
 ملک سلامی بها
 لوستک اسد من البهائم
 علان تحت بران
 البشاة طوبی کت
 با سکت استه حال
 خیار التورین کجسب
 من ان نیه من الله
 الف کجسب البهائم
 و الذکر البشع
 من شفی الظهور
 شک و علیها
 و علی کل کسب
 تبسم و کل شیء
 من سکتین
 هو و با ک
 تو علی باله
 سرور که به سئل
 الله ان یخلصکم
 من کل عذاب
 انه جو المقصد
 العسیر
 نوبه شد

قن جناب کجسب طیب به آنته
 هو ان ناظر من اخصا

قن قهر آتشی
 تصونوی و موی تری
 عبدک خلق فی قن
 ضحکات و بکون
 نظر با وجو ک
 فکات سکت با
 الفات الذی
 صرک سرتک
 الاطی فی
 فکات الاجیب
 بان تمل
 غل جواد ک
 چستین عدک
 نهغه سرتک
 کت کجسب
 مقبلین
 الی الله
 الذی و طریق
 اسان عطفک
 کت کت انت
 الذی لا
 تمکف
 فدوا و الایمان
 قدامک
 قدیرک
 و طلبت
 اراک
 لا اله الا
 انت العزیز
 العظیم قدلی
 با آتی
 من کتم
 قدیرک
 کجسب
 فانه نام
 و کت
 کسبتیا علی
 مکرک
 کت انت
 المقصد
 علی
 حشا
 فیکت
 کت کت
 کین کلون
 قن جناب کجسب
 نوبه شد

قن جناب کجسب طیب به آنته
 نوبه شد

کک کک کک
 الی الفاضل
 العزیز
 و کثیر
 الروع
 من تم
 سوال
 حضرت
 یوم
 تقوم
 اناس
 سرت
 اما
 کین
 با
 کجسب
 ملک
 سلامی
 بها
 لوستک
 اسد
 من
 البهائم
 علان
 تحت
 بران
 البشاة
 طوبی
 کت
 با
 سکت
 استه
 حال
 خیار
 التورین
 کجسب
 من
 ان
 نیه
 من
 الله
 الف
 کجسب
 البهائم
 و
 الذکر
 البشع
 من
 شفی
 الظهور
 شک
 و
 علیها
 و
 علی
 کل
 کسب
 تبسم
 و
 کل
 شیء
 من
 سکتین
 هو
 و
 با
 ک
 تو
 علی
 باله
 سرور
 که
 به
 سئل
 الله
 ان
 یخلصکم
 من
 کل
 عذاب
 انه
 جو
 المقصد
 العسیر
 نوبه
 شد

۶۹۱
 ارکب استلک با مولی العالم ان تعقیبناج استک الکرم العرب
 علیک ورحمتک وفضلک انک انت المقدر علینا واولی قیامتک
 زمام امور من الاولین الی الاخرین ایاه المشرق من غیر ما فی
 علیک وعلی ملک وعلی قلبک واما علی من سکن علی
 علی بیت بنی ستم وکن شیخ امین استخیر
 بر سر آمدن زور و نام عالم و کفر ظاهر و فخر و کبر متضوع چنانچه
 از چو خرافات و غایب است که یک نوری بود ماطح و ضیائی بود
 لایح در وصف دشمنی مقصود عالم محبوب اسم و بیدار حضور در آ
 سان حضرت با یک مبارک امن قرین علی
 با عیب حاضر توفیق الهی خیر علیه بها شد فیما ذکره فیما انقی
 فی حقیقت اول الایام مع عرض کشی از نام کوه شریان فانزلی سیکه
 مرتین در اول قول و فوگشت خبر نشا و در هر مرتبه عرض از
 کان نثر التفسیر متبنا و در مجرب طلقا مستبشر
 علی الی من حاج شده و مخلوط شد ذکر نشا در این ایام که بیستم
 استیداد کار محبوب از حق بلال توفیق مسلک نموده

و بنام لاجل ذکر نشای و بیانش شد بحال کن بیت لرا اول ایام الی
 میں سکا به اما در عزت آیات تو جیانی خود فانی بودیم نصیحا
 هم و فیما هم حضرت مرحوم رفوع علیه ربنا الله الی و غیر
 احسان نزد منصف عالمیان مذکور است در کتاب کفر و کفر
 مذکور به بیایت مخصوصه فانز در هر جن در غایت لغز و کما
 بر رفوع میرسد آن زبانها و انیاض الکریم و بگوشتش
 الریح منقش بر آذین کفر ایام و از برای هر یک از جنات عالم
 میطلم خیزد که بعد از وقت حملوست انبوی فی اجردین
 و قیاسی حلال علیین ایکن از جنود علیید مذموم است
 بعد از عزت نموده این ایام علیکنه ان کان امور منصفه
 انما کرک با صبر و اضطبار بنسب انسان بکت کت ایام
 سر عواد اقبال الی ان خبر و ایسود انالی التیج ایام
 فی استخار جرتا و باره انجیب در هر کتوب و مرقوم و کت
 مال سناوار انکه نه تیغ قنایان بک ذکر شود و در این ایام
 کشته شد ایام قیه عطی ذالمقام الرفیع و هذا ذکر الی غیر
 البدیج الملک و الملکوت و الشرح و ایجروت

ثم فخر الله عز وجل بالقول ما لا يعلمون الا ان الله اعلم
 فذلك اول خلق النور انت مولانا الذي تربى الصراط والشرى
 لا اله الا انت العزيز الغفار
 بنائب برزخ محمد علي عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عن كثرة ظلمه لولا قول الله عز وجل لا اله الا هو
 وفيه دليل على هذا قوله سبحانه لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
 كذا تجذب بالقلب اذا فرغت بلوحا وشريت بخلق الوحي من
 عطف قلبه على اهل البيت وهو في ذلك وفيه دليل على ان
 ولا يكون حتى يملكه ويرتب منه ملكا بارك الذي جعله مقاسما
 لا اله الا هو وحده ولا شريك له ولا اله الا هو وحده لا اله الا هو
 والاعباد اركب من ربنا ما عهدك واين عهدك من ملكه بما
 يملكه او ابان فخره في ما شربوه لعل ان يملكه
 ثم فصله في قوله لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
 به فذلك هو ملكه في كل حين من حلاله فكذلك في قوله لا اله الا هو
 سبدها من الصلوات العربية

جناب محمد بن علي عليه السلام

فبما ان اخفا ان لا اله الا الله العظيم الهميم
 ان لا اله الا الله العزيز الجواب لطوبى لمن وجد حرفة جسيما
 من العالمين من عرف الحق ببصيرة فتعجبات خلقه
 لا يرب في طوبى العارفين كم صب محمد بن علي الايمان
 لقرينة سنوات انما فليس ان الذي شربته من حيون
 على نصره الامم على شانه لا تحوز خيرة السموات والارضين
 انما الله من انفسه لا يكون من انفسه لولا انه
 كونه انما في الامكان كذلك حيا المكنم جبر
 باسمه محبوب اهل بيته من العارفين اعلم ان الله
 عند الله بخبره يا من لا اله الا الله في كل
 منك حرف الا قال ان كان ذلك في الاورج سبدي
 وتكلم في امر فريد العفو تسبيح انما الله على الذين
 بعد قاء الارشاد الا انتم من المسلمين فمدته
 وبناب انتم محمد بن علي بن الحسين

سبحان الذي تزل الايات باسحق ارجلهما حشد من سنة
 في كل وقت

و اگر چنین آن آفتون سحر او کفک ناز و اما اراد ماسته الله
 خلتوا او کفک فی شمال سین قد تظلمت له ما وجدوا به ظلماً
 ظهراً هو لم يظلمه كسروا بائنه العلى اعظم ظلم من اتوا الى الويسر
 عن الذين يتجاولون شيطان حليم قد كفنا التباكك الى الله عز ونا
 كك يا اللوح البديع لبيدك الي مقاضه من فضلك
 شفقاً من الامكان جمعنا جلي استين انار عوناً ليل الله
 من ان سمن اي عرض بهم من الال بهم في سر عيب طو في الله
 ما سقت شوكه العلاء ولا سطره الامراء وقوله الى الاقوال اعلى باسم
 ربه الا اني اتيمم للقرن ان اعلم كرامه باقرت هبذ الذكر
 احجمه و ذكرت من ظم الوحي ان كان مطلع الامري حبي عليم
 نزل استبان ان يوتقك و قوله ك علي فعدت الامراء لوهو مقتدا الصير
 فعدته

مقاربه ان عليها آهانه

بم خضوه طلائع

يادتي بظلمه و زنجير ترفقه تنوره و تره كرفايد لزال كركونه
 و حتى دلائع عقلت محضه نما كازل شده و همچنان بايدينده است
 انش طيرتو را تو زبايه چندا آنچه خطا تون و دنيا دار است تا در حرم ما بيزش

تلا فترقا شروه كل زاب موجه و حجاب آورده هر من نباشه
 ان نكبت هو تبارك بايك بالنكبتل آنچه فابرهش از غيب بر سرش
 شوه و ما بيهتت سلكت اني و بهت قتل اني اني كك
 با بديع الى امر كك استقم در حق تو باك نظم استكنا لا استنكم
 اني شظهرا فانه ان كمران تو بديني في ال احوال على كرك فتركك
 حين ملك ارباب ناني انضوا الى حق فضلك و كك جميل عطا
 استكك بالروح بجز فضلك شهرا فبات تبار شرمي و ك بان الله
 من ملكك او على خير الاخرة و الا ابي و ما يخفى في ال المرموع كك
 كك است البتة على مات الله الا ان است الحكم
 و ذكر كك و شربا بنا تبارك و ذكر با بشارت من ما و شربا الله
 الكرم فبه ان اقبال عنونه و ما فز شنه بد با و تره اعل اخره ابروم
 مشا به ميشود كل بديع و اين با ت و حرم الكتاب كك و و
 مسطره قاه و الله تبارك قون انحصار تفسيره بده كك كك
 من فضل الله كك و ب با كك الا و لسن اليها و ليك ما مني في الله من الحكم
 شا عيب ان عليها جهه الله
 بهد اباي ابعدت انش
 ان يادقه حبه و كك باك كدي المرشش نزل كك بالروح

مفضل

ایستاد و معانی دین و باطنی و بیرون آن را بیان می کند و تحقیق فی حقیقت و
بنا بر کبریا که تقوی و سوره ایست که از کتب مطهره است و در حقیقت منتهی است
الی و بیست و نه طریقی است که در این کتاب و در کتب دیگر آمده است
شکل بالندره علی شان آنست که در حقیقت عبارت از اشارات است که در
کتاب آمده است که معانی آنست که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر
شکل علی کبریا که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
این کتاب از کتب است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
سبب آنست که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
اعلی و اعلی و با سبب آنست که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
الامر من امر است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
فی رتبه است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
بزه و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
انکه تحقیق فی حقیقت و باطنی و بیرون آن را بیان می کند و تحقیق فی حقیقت
و جهات و مقبله الی اخره و توضیح فی حقیقت و باطنی و بیرون آن را بیان می کند
است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
فصلک و حقیقت غم اینست یا الهی فی حقیقت

توجه به این کتاب

در حقیقت

علی شان اینست که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
کفر و شک و باطنی و بیرون آن را بیان می کند و تحقیق فی حقیقت
و شک است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
عن و شک و باطنی و بیرون آن را بیان می کند و تحقیق فی حقیقت
المفسر علی شان است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است

هو الباقی فی آخره لا اله الا الله

چون معنی این کتاب در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
نار شود و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
مفصل است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
موسی که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
از جانب کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
عنه که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
مضمون هر سوره که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
مانند دیگر است که در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
مقترب دنیا و آخرت و در کتب دیگر آمده است و در کتب دیگر آمده است
فصلک و حقیقت غم اینست یا الهی فی حقیقت

مال هر سیکال با اعلیٰ در پنج حب آبی از ایشان است تمام نمایند بایت

تومی بیرون نموده است

مفتوح است هر چه در این محو الا

باور حق و خوار دوست داشته و هیچ نوعی را در این
مخزن برایشان پذیرا داشته بجز رضا نمیکند بایشان بجز این
آنرا قرب بگنند و هیچیک فی آن احوال نیستی علی الامر کما
القرنی الغالب القدر نصیب است

جواب ح س ن

بگویند علی آسمان

آن گفته تا روی علی البقیعه است و بیع عقلی آنست که آن است
شیده بگفت علی آسمان بگویند سر این شهران بگویند
بر آن قدم بعد از آن است حق نمیشود بپایان کاشمیر القالیع
است که آلا استوار ایشان طبعی است با فرستادن بصره

آنانی بملتان حضور شکست بکابل

بذل جانیه یک الفتنه الحرب لایس

مردم هر چه در این محو الا

الایوب و ما فی ذلک

نصیب است

ان تفرغ کنی من شکر منی بیکس است و در این مانی برین مانی ای ایضاً
و اصلها بریدیم بهت ساری و نفسی و معرفت انزال بر کنی بجز از این است
اصلی ای ایضاً ساری و اعلیٰ لای نقدی شکست فعیلی بقالی اسامی شوقانی کله
یا بعد از این سخت سید فلاحاً و وجهی میانی یا یا لای پس در این مانی
بیا در این مانی انزل آتانی آتانی بیکس و علی لا انزل کله
بشدنی سبیل ساری بجز قیام بجز انزل بظیم فون انما بجز شد
خادمه کولی صاحبان است از بزرگم قدر تقی او علی اولین فسانه ای بجز
اصح و شب بیکس انزل فی الا ارج بر این مانی بقیه و منبر
فی فرائی بضمیر من شکست سبیل و هم بر می نیست بکالی کن
سزا ما فی حق انزل او کله و ان اشیا و عقول و کله انقور و الا بجز
و فی آنرا کبریا انما بظیم ککست فعیلی امر فی لاج و کله انزل
مانی علی انزل شب فون ایسان شکر آتانی بیکس و علی
هر وقتا نفسی کفین من کله بیا فی ای ایضاً انزه حبه انما
بیکس کله انزه حبه حبه بیکس علی کله کله انزه حبه انزه حبه
بیکس انزل انزل ای ایضاً علی انزه حبه انزه حبه انزه حبه
انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه
انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه انزه حبه

الفرقة التي تفرقت بين
 مسيرى او انكر طاعة بلايا التي تكون فيها تسعة ايام
 وتخصى الايام من ركعت على الفلح والنجية في يوم ايتها الموت والابتلاء
 يا فتنة العناء والفرقة حشرة وعروا لكم ثم اقول اني فرقة التي تركت بينكم
 السبج كذلك فرقة الشراعي بان سبج اذ كانت
 فترت فرقة السرا من كرتي في سبج الضم الكسك بان السجود
 والذين في الفترات والذين
 بلست الا من الكسك

وكرمت انما التي يستفاد من انوار الوجود والحمد لله من ايات الله
 اجمع فانما على كراتي في ايامه وصوره امر مولى من ايامه
 انما هذا يومه من العارفين يا اولي الاقدار يا يوم من شين
 كل ان فتوروا بامتكم على حضرة امر بكم العزير شيخ ان انفتوا الايام
 ثم تفسروا بكم العزير السلام يا امر قمر في الروح بكم العزير بكنسة
 العشرة والاعزاز والقدرة والاقدر والحق الامر قد وطده انتم من العارفين
 على ان تشار بغيره من غير المستدريج هو بغير الحكم انما جعلنا العباد
 الاسماء بغير من سبغني بهذا اليوم الذي فيه تارة على المقصود الكمال
 المقصود الفوق الكرم والذي فانه ذلك انه حتى في ملكوتنا الا
 وحيث بانكره ودام قدس رب العالمين والذين
 انما من على القبوله ولو كان في العالمين قد يربطه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 هذا اليوم الذي فيه استوى على عرشك العظيم وبنده انما من امر يوم شديد
 يا قوم انتم الله لا تتبوا من صغرتهم وانا الذي اخذت من حساب الشكال
 وتصوير الامم وانا فتنة في ضلال سبج قد فرغوا قولي ثم ابرو قري
 انتم قد فرغوا بكم سبغ يا قوم انتم الله لا تتبوا من ايامه يا اولي الاقدار
 فنه التي سبغ منها عظام الشراي انتم العزير العزير انما من شراي
 بسبب ان الايمان في الروح فخرية قرا فتارة بكم انما انتم
 انما بان يشكركم سبيل فلما اتقوا انما انتم الملك حتى تصال الايام
 في المصيرح انما في طرفه بل كلمات ربك العزير العظيم وتيد الكثرة
 بالذي انتم بكم من سبغ ان كنت انت بيات انتم فنت على
 الذي بامر ذلك مما يفقد في ذلك الادل وذا الكتاب المبين انتم
 والاعمال وحيث ان في لغة الروح وحيث من ظهر من سبغ
 بلطال سبغ انتم في تفك ولا تخشها مستحقا لغيره
 ونقمة فنت من يوم تضطرب في قلوب المتكبرين قل ان كنت
 بغيره رسلا كمت او بت اليه انما هو امر من الذين انتم
 يا ايها الذين اظلموا لي اضطررتنا اسمع فانه ربك الذي اظلموا وعمل بسم

بجمله ای که تمام استحقاق بحضرت است و اینک جماعت الفاضلین و انوار
قدرت العالمین و الهیاء علیک علی الذل و التضرع مننا باسند الصبر و التوکل
نموده شد

بایضا تقدیر از حضرت امام عیسی بن ابراهیم

حسب محاکم تقدیر این ملا میخداوندی که از شما که با فاضلی محبت
و افتخار علی شان داشته من از او که به نسبت او چیزانی را تمام اشا بکنی
قدرت که در فی ملکات که بفرستد تا نکت بین جبار که نمی بگویند که
شما که منتشر امین عقابت و در کرد که در این برکت است علی می
صبر و جبار که به قرآن سبکی باقی الایمنی لانی که کرد باقی به الفک
و شاک و انور و در سلطنت و به در کرد و اگر او من صفتی که انصاف
مر جبار که بر فلک از کربانی امکان با درک من فلا تمام در صبح جبار
آن شهر که مشرف است علی علی آن جبار و علی که علی طرفی علی نبی موهبا
در جبار جبار شما که شما که در جبار مریضا سلسله حرکت لایم رو پی
در این اشا و بصرف الباقی از هر کس که است اما ان مسک من شیء که از
کون بشی که است فی طول نام که مستوی جلا کاشا خلا ارد و بی مرغان
فک از هر که نظر من ملاحظه مر مر که در جبهه آیه ظهور که بر بیکش
و نظیر سبک بین فکات ای ان استمت انظروا است بالذی جعله علیا
علی بصورت الامر و خلق برینا معتقد علی می کج که است التوسل ازین

و جمله مشرفه انوار که انظروا علیکم است الا قدره اما کان مستعد که
فی ذلک الا بان سخن مشرفه ان است که منی صلی الایمنی و السلام و امیر
بان لا ینحد حد منتهی لالیاشیا عطا جان الودود و تقر القیاس تفری که
الاسماء و الصفات از ان فرع از منی اشرف و الاقول الالذی من
بصورت که مصلحتی است گفت تقدیر و عیانیک دور و جبهی علیا و فک
با محنت من کرد پس جبار که اذا الایمنی ناظر مریضا است انک
ثم انزل علیه علی حیرت کل شیء فتهانی سا است شاک و روح فضاک
ثم انصرم جبار و انکس است المقدور علی الصبر و الصبر و الصبر

بوقتی از من نظر من از انظروا

سجا که با انچه مقصود می بود از من ای کس که سکوت جبار فایک
و ابایت از ان قطع بود که بین سجا که در شاک و اولت بی فک
از ان عرض علی ارضاک و فدویا جبار که بسکات بیا
سواء در شاک و صفیضات ایامک بان توفی علی
لا استقامت علی جبار و تقدیرا ناظره
بینا و طین علیها انک است بقا
می باشد و ان آیت
انظر انکم می باشد

من خلق الله الا ان الله سبحانه قد فك ختم الرحمن جبه
 الاقدار وخرقت سبحات امر من لدن معتدده
 يا احمد يا احمد انظر الى الاصل الا تانه او ضحايا بطل
 و انظر الى اهل جزيه من بين قلمي الا على كوشه البقاء طوبى
 لمن تقرب و اقرب و شدي يا سمى الهيم على مشج الهيم
 و الاضمين وويل للذين منحوا و غفلوا عن ذنوبهم الا عظم
 و كعدوا بالشيء استوا بما او غنم من بيتين في كتاب الله العزيز انظروا قد
 ترقوا الاحجاب على شان من كل من اذن سموت خرقا ان كان
 هو المقدر على ما يشاء و هو القوي الغالب القدير طوبى
 لك بما فرقت به انك ترحم و بعد معرفة و ذمك ان ترى اضلانا
 عندي و هذا الفصل الكريم فخرنا من سماه شيتيك
 انه يركب ما روت عنك انه و يركب الى سماه العله ان يرى
 الامر شرا من انما ان ركب هو لم يزد فيهم ان الامر ليس
 في وسط السماء و سوف تعلم ترى يا شئت من عمان طوبى
 العالم القدر للرحيم البلاء اشرف من ارق سماه شيتيك

عليك و على من سلك و على من نماز يا الاست تاتت الكرى فزيد
 الامر العظيم الذي ارتعدت فرائس العالم و تصعق كل قائل
 بعيد لما ان يادى على بشنونا من غلوم كما ان سركنا
 تحلم فبايد يا احمد لمر انظر من ربح انسا مشايد و
 و ان كانت ختمنا فقلنا و قلنا انما تصرفك من العزبان
 و تقربك الى الصراط و انصح سقيم و ضرب شيتيك
 ان قبل ان ظلم على من يرمي على بشكروا من غافل و قدون حسار
 بكسر بن الا باطن و اياك نقاش و اسأل ان جلد خمر نلوه
 طابع مشرق ال بر حرا من و من طراف صيلم نمونه و
 اعمال ان شيتيك فخرنا يد و سنيون و انما جمع طراس
 ارض من ارض صاه و ارض فاه و ارض اخرى و بين ان شيتيك
 قوى بطل شيتيك عالم و انه كتب على ارض شيتيك
 بجنود و اهلها و اريد ان ظمى الا على الاحسب ان يركب
 و عمالي كركب و و كبرونه و كبرونه و كبرونه و كبرونه
 و كبرونه و كبرونه و كبرونه و كبرونه و كبرونه و كبرونه

مستغرق بعد خاتم انبیا روح ماسواه فداؤ الله طاهرین
 و در نفس حق پس بطریق آنگاه می فرزند مجرم شیخ و سید
 علیه با آتش الهی و امید بر عرفان سید بشر آن
 و در نفس مرفود آتاسوا و سمانسنا مالا طبع احد الاله
 العلم خبیر بر شرف آن در نفس نفس مقبله بر شرف
 توجیه نموده و مطلق فیض و مشرق علم گشته و این فصل
 آن در وجود مبارک بود میشد بنگار کمال منصف سیر
 و کمال فیض یا احمد و مقامی اینچنین علم از علم اعلی جاری و نازل
 توانی اعجاب کنی و هجت خلقی کل را اندر نمود از صید اسلام
 تا اول این علم در نفسی از علم حق شیب بر کیفیت ظهور و کون آنچنان
 وجود در اصلا ب آگاهانه ایشان استقامت قبل که بقدر سبب
 دلایلی از نبودند اگر در مقامی آنجا که فکر نامید در حقیقت
 و حق حقیقت در در آنگاه ایام صفت نامید که گشت نموده بر حق
 فرمود و گفته شد که در وجود آ صحت نشا و نازل صورت آنرا اینجا

زین القدرین علیه با آتسوا مال نموده تا مالا نامید و بر طهر
 دلو با هم غفلت انسان الالاع کمال حاصل شود اگر کتاب نموده
 آنحضرت آنچه که نبود و نصاری و سایر خراب عالم شرب
 نشدند بلی و معبودی آنحضرت شریف صفای فیکت
 آگاه شدند و لکن از غفلت بلی انظار نمودند و با آن
 شایسته فدا و غیره که ظاهر از شرف است در وسط سما
 در اول ایام کل سبت و لغو نظر و شغل غفلت این کس
 بر تمامی بوده که بر شایسته آتسوا علیه با آتسوا لایستی
 نیز نموده و دیگر سید شد و بعد بر فیکت بکل راه و نیز حسین مشهد
 خدا جان داد و لغو سبب نمیشوند و از شنبه بر و بقره شایسته
 و بعد بنحیاب عالمی که این نظام است اما نام عالم قیام نمود
 ز صفتها علم او را منع شد و در سطوت امر حاصیل آنجا که
 با حق محبت صورت نموده تا آنکه بعضی از اهل بران با حق علم اقبال نمود
 ایشانند جو هر طریق همچینین نفی که در این اثر از ازل
 به احوت بنوعی تغییر یافته گشته همچینین از انبیا قلیل و در آ

باینها نظر الی الوجوه و آثار ^{حقیقه} افضل اگر
 حضرت میباشند ماسوا فند که در این امر ظهور نمود و
 حال اکثر تعلقه اذلال حق مشاهده میفرموی چه که او با ما
 حزب میباشند از جانب ما و ما را با خود میماند این تصور خود
 و نیست یا احمد این او با ما است سبب شکست من شد
 عالم شد این او با ما است که صادر و که مستخرج از ایران
 کشت اگر نفسی که در اختیار آن حکم میفرموده قوی تر شد
 تفکر را بزمین خود مشاهده کن گشاید بفرموده صفای ایران
 غیاظین از سر راه با من نجابت می و باشد نکات انوار
 نقاب سینه نازنیانی یا احمد عالم را بگرد افروخت آن طرف
 تا قلم اعلی منزه است و لکن موضع اهل عالم و قیام کل دنیا
 اصح و نددت بعضی از حیثیات را شن نمود عالم بصیر
 و عارف خیر را گاه فرموده میزان خفایات است
 بزرگه زبان کسب و ثمرات اعمال مغرب تفکر تا در کینام

جان میزان حق است چکه نور شد معنی مسیماه گن سید
 است عالم خود و جنبه بیستی فایز شود شکر باقره از زبان
 بر خیزد بجز من ماطر پیش اینست حدیث ظلمت بخت
 و درستان انیسر پانی صاحب پان در باب فی الزمان
 اثم میفرماید قوله فرماید اینست ستر قول از نوم سنج
 در وقتیکه کسی از ایشان سؤال نموده بود از آنکه حضرت میفرماید
 میسید میسوزد فرماید که در این روز انقبای انظهورند تحمل نمیشوند
 و حضرت صادق فکر کاف در حق ایشان میکنند بعد از تنی
 بسیار که نمیتوانی تحمل شوی فرموده بود که اگر حضرت ظاهر
 شود و تو بگو که دست از ولایات امیرالمؤمنین بردار تو بر میدار
 فی انقضاء ابدا امتناع نموده بود که حاشا و کلا و ظاهر است از دل
 حقیقت که کلام از زبان حضرت باورش نموده اند او چون تحمل نشد
 گنازند ولی بخت نشد و این از آنجا است که نظر سید
 انجمنه است
 حال در بحر این بیان که از زبان انقضاء مشخ با ریشه و نظر تا انتقام
 حضرت امتد سسر از کانی و کل بجز مخلوق مشا به و سخانی

چه مقدار از نیکوست استیکر در آفرینان حضرت که میفرمایند
این آرا همانست که نقل میسید و هر کس نیتند چاکر نظر نمید
نمایند یعنی نفس ظهور را و نفس بگله استقامت شایده
نمایند یا احمد مقام ظهور و فرق آنست که طیار از او
و گرفتاری نیست اذ اشرق نور انوسید و لطفت شرح
الایه با هم طمیزان یا ایها الظالمین فی عبادتی

اعلم ان اهل بیتان خیر من کل قبیل انما چونکه بعد گفت سبحان
و خلق حیات ظهور نور ظهور و ندا و مظهر ظهور کیشند تا خیر و کبرج
مشکی کشفند با و با مات قبل محکم است اودر اتصال خلق سا
و با هر بیانات خط اولی و آنچه مخالف ایشانست تحریف
نسبت نمیدهند باری او با مات قبل این گزیده چیست
ظهور ان بان مشغول شود

قل ان فی تعریفی در اقبالش حرکت و جهت و حال انوار
و حرکت استسکات بان توفیق علی استقامت بهایستقیم
عبادک علی حرکت و القیام علی خدمتک الهی تعالی بر حرکت

مرتابک و افرنت بقیام علی ستر قرین خلقک ارب
شرفی بقیامک و زیارت کجا آنک و کوشه و صالک او شخب
لی من ظلمک الاعلی اجر القامین امام و حاکم و الواقین لادی
باب حرکت الهی ترانی مقصدا الیک و اما
فوقضا آنک و خدایانک استسکات با سوار ظلمک و ما
کان ستورا علی من خلقک بان توفیق علی القیام علی حرکت
و شاکت چند تامل آنک است الهی تعالی

و اما حکم التوسم قدره انصافی کتاب الایه سیر الارب زیارت
شکل من ان الیک حکم صوم و صلوة و انجیل و در خصیة
و سخن حکمت و الب است چنانچه همین غایب شریف حقان
عمل شده اگر المیزان امام و هر چه ان ظاهر شود فصل کبریا
ایه و کلامی تفریب نبرد تا اصفا و کلامه تامل در هر
حال حضرت الهی شامل حال آن خدایان بوده است و کتب ساری
باید محکمات حرکت نمایند و بدین ترتیب این بیان
رغمتی است از برای دوستان سر و قسلی است توفیق
خدمت است لای تقوی صوفیاء کل عالم باطل و الی

مناقب یا احد صلواتی شد. اکثر اوقات نمائی مشتمل شد
 هشت تا یک عالم منع آن کار نباشد. لکن حکمت انکار
 منع نموده. عزت ائمه از قبل آن محسوب بر بیان بگو
 کل ای مظلوم مذکورید و ذکر هر یک از عباد و امانا
 از ظلم اعلی جاری و آنچه خام شده نظر نمایند و بجزی تو تسل
 جو شبیه انصاف علی و چون که ابواب فضل بید بیکر الی سوا
 انصاف از آنچه شرا و امان بود است خالص نشود و بر نگردد
 آن مقام نماید که لکن بصحکم المظلوم من خطر است
 دید خود که ای مایه صلواتی شد افراد او احد علیا شمس
 یا احد که در ذکر شما هم فضلا علیک لشکر اکبر الذکر
 العلم مقصود آنرا ذکر شد بلکه ناسی انگاه نمائی
 تا کل گواهی و سند بر آنچه از ظلم اعلی جاری شده تا حال
 مقام نفس ظهور دستور بود و احدی نور تو حدیستی فی
 الاصل شامد مقصود آنکه مقام ظهور معلوم شود

مثلا سوال صدور روح ماسوا و فدا و غلظت فعلی است و حکم ابریا
 و بر عرش لایل غافل استوی در این مقام شریک
 شبیه از برای او نبوده و مینت بلکه احدی در آن
 مذکورند. دل تجلید او خفته نم و از این بیان بجز
 همسریک نفسی وارد نمیشود طوری از برای نفسی یک
 مراتب و مقامات را تمیز نمود اوست از ازل جبر
 در مظلوم که در این بیان شریک آن نظر نگاه میفرماید اگر نفس
 ظهور بفرماید این شریک محبت است چیست است نفس
 ظهور خود است از شئونات و نفس کل تجلید او علی میفرماید
 و این مقاماتی مادم صرف نشود و بعد از آن حرف از ازل مذکور شود
 امر و بزم احد است لکن گفته الا هو امر و هست در توف
 حقیقی طوری الاخرین اگر نفسی صبر تو علم اعلی در خیا صبر
 اینکلمات با خود را بر ملا تا زه مند و بنوار تو حدیستی
 ظاهر شود آنچه اظلم القول است الا انما افراد الواحد است
 اینست بنوم یا احد علی است بهائی ذکر صوم و صلوة

مجدد میشود و تا معلوم شود واضح کرده صوم میان مردمی از تحریر بجز از
قبول ناز و زودگی است پس گشت نازل و اما اتصاله آنهاست
و من علی الاعلی اعلم ان اشقل نصبه و روحه و حجاب الایمان
و العقول و لکن تا جین آمد می این نژاد و کفری از دنیا
ان تکامل انرا کمالی با حکمت است بهو الطریق حکیم و حکیمه و قبل از
عباد این فرض بود و چه کسرت آن سبب کفر نباشد
اعوذ از آنچه طایر حکمت است باید بان تمسک نمائید
احتجاب بطراز فضل خورشید لیس کس ان تصور و
ان تصور علی خست الله الامر بالروح و الرجاء و با حکمت کانی
از نایابانی الزیر و الأرواح ان تکلیف لفعیل الایمان و حکیم
باید آید الله هو المقصد العبد انظر ثم اذکر ما نطق لنتقله
قولہ انه لو کفر علی الارض نعم السماء و علی السماء کلمه الایمان
لیس لاحد ان یقول المراد بهم و من قال انه کفر بائنه سبب
العالمین الیهاء علیک و علی من معک

و علی سنجیک لوجه الله العزیز الحمید متعاقب
محبوب توام

حضرت علی قلی بن حضرت اسمعیل الاصدق علیهما السلام
را خطا فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

انسان بصیرت از ان منقول نماند که وصف نیاید مقصود را
که جمیع ارکان و اعضا بجز لا یوصف متبر و ذکر نیاید تعامیر
که بجز لا یدکر متبر بهر صیغی از وصف را بجز محمد ید
استشمام نیاید و از ذکر و ثمارا بجز عرفان بعد از صفای
و ایمان و عترت با کس است لولا ان ما عرفناک فرمود
و تحقیق مقام ذکر و وصف اگر چه در نخستین بجهت عرفان الی انبیا
و کتب و در تعامیری حکایت از محمد و عرفان است نیاید
بمصرفین و عیسایانرا بجز را بجز عترت است شمام نیاید
لذا استغفر الله مره اخرى استغفر الله

۹۹
 کوزه آخری استغفر الله آه آدم خلقتی و انصالی و عیون
 حیاتی لاتی ایقت بان ذکر می آید و میل علی وجود می نماید
 و اظهار مقامی لدی تجلیات انوار انکالات انحصار العالم
 انشاء استغفر الله انلی اوی تر می بینی عند ظهور کرات
 و قیامت و عجزی لدی شایان است که قدری نماند بجز
 خاک است و خاک من ذکر که تا مندی بجزیره و انجلیه علی شایان
 ایوان ستر نشی تحت الطباق تراب است که قاه آه
 من جلی عند تجلیات تبرکات اشهد انی فی هذا المقام من
 ما اطلق بذکر که تر قده و ارضی ارکانی از خشتی که قاه آه
 اری علی من انما با ما مخرج من می نماید اما کت بیان است
 و فی مقام بنیاد بنی نظامی و باطنی و اساسی و عیون
 و مشرقی و اخرین بذکرات لانه جل جلاله اما حج بجز فسله
 حرف محله اذن لعیان و دیگره و شایه و غیرت است
 و جلالتی مقام اخر انکات خلقت اللسان لذكر
 و العیون المشاهده انوار ظهورک ایرت است که

۱۰۰
 با سراسر اسبک عظیم و نور انکال الذي شروق به انما
 بان تبدیل مالا یلیق کت و لا یلیق با یلیق ظهورک و لطفک
 انما عیدک و اینج بسبب ان خرفت با قدرک و اختیارک
 و چرخک التي سبقت عیاوک و خلقت ایرت
 قدر عیدک و لا یلیق انک با قدر هم انک و یقده عیون
 مالا یلیق لانه عیونک بسا و قدرک انک انت المقدر
 علی الرزق و القبول علی الخلق و المبلوغ و انک انت المقدر
 باکان و ما یكون و عیونک استخار خیر
 فراد کبر سید و کبر انما کبرستی است با سقا غایز
 کوزه سبب کوزه ابرج بجز فصل کمال اوج ظاهر و لسان خلقت
 جاریه است که هیچ علی حیسان و اذنه و حج و اذنه و عیون
 انما عیون انک کثرت بجز ابرو و کت قدر من بدن
 عیون و خود انچه بر این کوزه کشته شود که او
 تا انکه انما عیون این نام که هیچ چهارم شهر شایان
 عیون عیون علم سدی که ایست صادق که انچه

از قلم تجزیه جاری گشت فرج که بر آسنج بود و در سر خطها
مطلع چنگ که در حرف د بر گرد آن حرف ذکر و ثنا اقبال و
توجه استقامت بر امر مجرب عالمیان استقامت گشت
و بعد از وفات تصد مقام نمود امام چه مولی انا ما هم عرض شد
اذا تحركت ملکوت ابرک یا اولی ما انجذبت به افند اقل
مدائن علم و الصرفان قول الرب فی حدیث
هو اشرق من الشمس و الصفاء یا این آیه علی سبب
و غایتی در این مظلوم تغلیرنا و قیام و علی من ابلا اوله الزاریا
در میان ایزد حق بنا و فضل شرف نمود آنچه که عالم را و ملک
منور نمود و از قلم اعلی جاری شد آنچه که اهل قیود را
بر آنجخت و حجتی تازه در دست یافتند
یا این حق اگر تصد اذن استقی یافت شود
نیاید آنچه که در خلوصین استحقاق انصاف نمودند
از ظهور و ذکر و سان آنکه اتفاق برینیز و سبب استقامت
افند نماید و کل جنات و اخلاق مبارکه محمد و سبب

مظلوم علی که نفاع است مزین کردند و اگر کسی آن عالم
مقام اتفاق اتفاق محمود و مقام امانت خیانت از حق
بطلب عباد خود را نمود فرمایند تا از کاسل اسطیغ بچرخند
و بعد از تقوی مزین کردند فصیح امیر از امرش نمود و شسته
با عالی غلام شده که سبب فتنه امیر با این غافلین
تبارکین شده بیدار نشیای دنیا بر امر مکرر که از غیبت
محبت مشابه دنیا بندگی نسبت داده و میدهند بزرگ
ناح قلبی الا علی فی الذرة و العلیا و حکمت العین فی الفردوس الا
اولیا را در قبل مظلوم سبب بر امر بریان سبب بجهت کل را
مشتمل نماید و از برای صفا و نما و تکلیف استعد فرمایند
قل یا ارباب الله فی الارض صعدا و انما انکم فیه تنادون و سبب
یا کاسیل تقوی و هیا کلکم با ثواب الا شطاع سما خصه و از یکم
بالاعمال و اما امر ختمه من لدی الله تعالی المتعال
امر و اعمال اخلاق ناسر و همین حق جل جلاله طوی از برای
رجا لیک لوجه تصداین دو وقتک نمودند تقوی مستحق

مقبول است سبب و شنی عالم و علت است ام
 اگر از اول مرتبه میان محبت الهی با او امر و احکامش قوت
 میجستند حال عالم بنور ایمان نورشاید میبکشت این
 ایمان از دعای محبت وارد شد آنچه که از اعداد وارد شد
 بعد از آن مظلوم می خیزد پس انتهی
 از آن در خط مستقیم و تضایح شفقانه که فی سبب سبب
 و قیام و علت قیضات لا تنکح مولی الوری است این
 غلبت چاروی نازل و بیانی نازل که قلم و ماد انحصار آن
 عاجز و ناقص مع ذلک از کفر ظاهر شد آنچه که عین
 عدل انصاف میگوید و قلوب را میبندد باید انصاف
 و آنچه برب و ادبیا کل از سوار غنچه و عطای حق جل جلاله است
 تا سیم غایب را مژده مستند بر آنچه سزاوار است و کل از زمین
 رجوع عطای نماید تا بر قدری باغات غنچه قیام کنند و این
 ادریس نور خود را از غنچه و عطای مقصود عالمیان محرم

آن در بنا هو الطول الضور ذکره تجر با طراف و الا بل
 (علا) کلمه الله نمودند و میخیزند و در دو مقام سبب از زمان
 بفرغ نام شده بعد از عرض بدست منیع آتش
 این باره تا زمانه نقل نازل و دستیارک نام که چون ذکر العظیم
 با اولیا فی فروع اسماء الله المتعدده العزیز الودود ان ذکر کم
 بجز اشتعلت منه الا فقه و العلوب و به شدت
 الاشیاء و من ملکوت الاسماء اما لا الا ان فی سبب سبب
 قدره که نام مرتبه بعد مرقه فضلا من لذنا و اما الفضائل هم الک
 العیب و الشح و انزل من تبارک و جبار التحسین ابتداء من
 ما انجذبت خالق الموهوبات و توجهت الوجهه الی الله
 مالک البصر المبرحود مثل السدان بوجه
 ذکره و شانیه و تبلیغ صوره العیز المبرحود مذکرات وقت
 و همس با من این تا خاتمه است مالک الملک الملکوت
 طوبی لمن شهد و اسی و دل نکل غافل محروب البها

مرارة تافكهم على آتاني القاتلي من يابنة ذاق من جها الأوسل
مشوه و أنتهي و قد أتا نزل الجهاد الله في حصار
هو المقتدر العليم الحكيم يا أوتيا في حصار فرعون بما توتبه
ايك من سطر استخرجك جديك في حصار و ذكر كرمها انجذب
به أفدة الأبرار احمد الله من مشج السجون في تفرجك الى آتم
رب الأرباب أنا ذكرنا من النبي الذي صعدا بيتا حنجر
مشا الأفاق في استقباله من العرش قبل من الملأ الأ وال الجنة
العليا يشهد بذلك من في منج الغفل بربيات الآيات
و ذكرنا الذين سبهم الله اليت و قد ما لهم في التخصيصه
ما تحرد به العذوب و قربت به الألبصار مثل السعدان يريد
على ما حيت و بر و حيت لهم كسبها صفاء انه هو النفر
أنا اردنا ان نذكر من سني بيرا من من باجى بيرا في شرح بنا آية
في هذا اليوم الذي فيه نادى المناد من كل الجهات
و تذكر من سني بأفد باربعك ليرتكس في كل الحصار و حصيد

لما نكاسه و بالذبح ما شهد به حكم القدر و يطوف حول الأهر
استقامت به تمسك في لغة الأرض الواجبة البلاد و قد و كان
تذكر من سني تجسس و في كتاب الأسماء و الألفاظ الفشار
يا محمد و قد كان ليس بيان باسم الملك الذي ان شمر كسب
منها الطرم من الدنيا و على و قد ما لغة في قول من سماه الفربان في تمام
يا عل السبور في الفصح في الصورة و انطلقت الاشياء الملك في بيان
الأصباح يا جبارك سب من الله المقتدر العليم الحكيم
احمد الله في سبنا الفروع من الأسماء من غير ارادة من على الأ
و قل سبحانك اللهم الذي يكلمك بما تهي الى صراطك
و يقضي كوشيا نك و يقضي اذا كان العدم في نوم على
يا جميل شكر الله ربك يا جبارك في الأسماء يا صفاء ندا
الأعلى الذي كان في القدر من في الأزال شاهد
بحمدك الذي سبقت لوجود و بامر ك الذي تحفت به الأجزاء
يا أوتيا في في تاسن أنا ذكرنا من كل في هذا اليوم و يا أسرف
في السببان من ما في سماه حقت و حجت و حجت الأجزاء

في الأسماء
و الألفاظ

آناه که تا الهی شب حیرت انبیا و در فی سبیل رسد امام
 الصبران و الاوصیاء و بذکاب فانه جاهد الامم الشان الله ذکاب
 الرقاب یا ابن السبید طوبی کک با منک سحر
 و شبست بذل صحتی اما کان الله منی غفله و ضلال من الله
 ان یقرک العبد و لقد رک من الله الامم طمع یستل
 بین الارض السماء الملک قد رب ما یرى و ما لا یرى و رب
 المشارق الاوتار یا ایا القاسم قد حضر سبک امام
 الوجه اقبل لیک وجه الله فی هذا المقام و انزل الیک
 ما شئت به انما فی الاشیا و نطقت انما الاله
 هو المقصد و الهم الغیر من جبار ذکر القاسم یا ایت لیک
 و شمس با نزل من لفظ الاله علی علی المقام فی شمس
 قد محمد در این ایام بسختی کمر زینبایت حق اقبل نشند
 نجوا و حرا فیس قبا بچ سید و میرید و در هر یک
 اما کن و دیاران اطراف مذکور و هر یک از اولیا فانه

شده با آنچه گواهی مید و برقیات شفقت افضل تو علی جماله کفله
 طوبی لزیبای حق سیکوین ایم بنایه الله فاکریت چه که
 کله الله دفا انیة تا غیر غیب بره نایب یسند ذکاب لسان
 بنشده کله شد من لک نه کله ستره علی امیة الی السید و اما ب
 ذکر حجت ما از امو و نه بعد از عرض امام و جابن ایت انما جلا
 ازل قوله علی الی غیره
 یا حجت ما ان حق نعم امری سحر نعم انکری ما ذکرک الهی بحکمتی منته
 انما است و الارض کم من عالمی ذکر الهی المظلوم و کم من جبار
 انکر الهی و کم من اجل شیخ من کبر حیوان فی انما بنایه الرحمن
 و است فزت بنایه الله و حجت و ذکرک من کله مذکور فی فیه
 استقرت الی الی انما ذکرنا علی الی کتاب و فی لزوم الاله
 مرتبه بقره نعم الیقین انما الله رب العرش العظیم نقل شه
 ان ربیت منک رجالا یخسرون ربهم فی الاعمال بیطون
 بالاطلاق و به من سحر البیت و الود او انه هو علیهم السلام
 قد ان الله من کله او اجناس بلوح یکتف لیک
 عالم من عالم الله لک الف و الف غیر چه بید یا ابن السبی

کبر علی وجود عبادی فی بلاوی علم آل علیهم السلام است که کشت
 آنگاه که اولین تولد آن کس فی هذه الایام هم
 به شرف بیان آن ترک است هو الفخر الرضی
 و بعد از آنکه در آنجا است که فی تاریخ
 به بعد از او ایامی آن ارض تا در شند بنو ایمان فاران
 خوب است از آن حرف محبت است تمام میشود علم
 ان نشو و اینها الا سسر الذی خرج من فرم شده است در
 العالمین نشا الله ان این اسم بار آه الله در اول
 آن ارض ظاهر شده بود کل امد خیر که خیر است
 گفته شده بودند و در آن ارض از او ایامی خلا آمدند
 در ساحت اقدس کورند که در آن کورند که در
 و تقاضا کرده اند همچنین بر او ایام در این ایام که در
 از طرف علی جباری یا این صفت علیک بهائی و خدای
 حال اراد و آنکه منس مذکور و نامند و اگر تا جیم

مترقب او لیا فی اعیان و محلی است نسبت من فی القدر است
 و الاخرین بعد از آنکه بنجاب میر آقا حسین کس علی
 به آراد الله هو الله
 پس حکایت بهائی در این مصباح الهی این کلمه مبارکه
 ناظم یا عزرتی خذوا کما سس الفلاح من ی
 خطا و حکم خضر الابرار هم شد بر او انما یا معی الصیر
 لم یدر یجی فی کتاب با تکت بحمل الله قلب
 الیه او کان اظالمون فی ظلم عظیم و عمر من سبین
 منس الله ان نزدیک علی بار و در فی سبیل الابرار
 استقیم انزل بحجابی سیرت علی علیه السلام
 بنوا الله یا عبده علی علیک به آراد الله الایدی
 و شکر الله بما توجبه الیک و جلاله من شکر الله
 و انزل کتب انجذبت به ائمة الامم الذین و خذوا
 بعهد الله و سب ساقه و اخذوا الکتاب العقده من

اتم هو الموهوب العليم طوبى لك من فاز بحق بيان كوش
 عرفاني وسيد كرمي القير المنسبر اليها من لدنا على
 اهل بها الذين اقبلوا باقلوب الى تبيينها العظيم
 وهدى الامتزل بجناب استاذ على اكبر عليه بها الله
 جوادته يا على قل اكبر عليك بهاني وكتاب
 قبل بشارت واده ميضرا يد على بها ذكر ميشوند
 حمدكن محبوب عالمه كه ترافا تر فرمود با نجه كه منشيه
 جلال و طالع حال ازان محرم مند مقصود ازان كمال
 امور بيت كه تره منظره با هم مستبول بجان
 حزن قابل هم منكره معترف كذا شده انه و جل را
 علم نسل كندان حقيقه هم خسر هم و مافات هم نهيد
 اليوم الذي بذكره نفلت الافراق في الاشجار ودا
 اختار و مده فرات الطرد و كنه اقبلوا و الا كونهوا من القائلين
 منه ما تزل بجناب كرايي حبه بها

جوادته حسن عليك بهاني حسين اعلاي حصر
 بر شهادت من فتوى دادند چنانچه ما بر حصر با كس فتوى دادند
 كتب امي از نظم على انفسه و اين حصر خود نهايد و لكن ازان را
 ممنوع احتضار لاله محبه الله في خزانه حكمت هم است
 من اصيلين خامين و على كس احمد يا اله الم بيبود
 من في السموات و الارضين
 وهدى الامتزل بجناب سيرة صديك عليه بها الله
 جوادته يا احمد عليك بهاد الله الفرد الاعد كجه
 يا قوم هر روز ذكره شاست چه كمال است هم
 و محبوب امر بر عرض عظامتوى خود ازار بر فضيل
 اعظم فضيل كبر اتبع منها سد جده ناسب شايانتر
 شوي يا بچه كه بغير قبول نماز كرده و بدوام ملك كند
 باي ماند عالم منتظران يوم بوده و چون غلام
 شد اهلش بدم رايج طوبى لمن عرف انفسه و توبت
 بالعرف اذ من التقر من حمد الله رب العالمين

یا غلام قلم رضا مقصد کیا اور سب کچھ تیرا قبول فرمادہ و تیرا ذکر
میں ہے لیکن ذکر و الی مقام تفسیر مید بسط بال الہیاء
کو شراقتا و آتہ جو مولیٰ الوریٰ تیرا و آتہ جانتی ہے اساتہم یوم
اساتہ و صفاتہ آتہ ولی القبلین تھیں و اول ارضین آتہ ولی
عبادنا و اما کنا بتوحی اللہ رب العرش العظیم طوبی لمن
تمسک بحبلی و نظرت بنائی میں عبادی آتہ من اخلصین
لو حی اسپن و بذاترزل جناب محمد شمس علیہ سالی
جو اسد تعالیٰ باحمد قلم شمس علیک ہوائی و کتہ
مکرر ذکر است از غلام علی ذیل آنہ کتہ و جمع ذرا کتہ
فی ذکر و ثنائہ و ہوا کتبہ و ہوا العظیم اے کتہ
آثار اللہ سب جمع احوال احسان ناز و عشق مشکل اشی و
بنور عفتاشش ہنود اور انرا کتبہ برسان و بیضا
سراج الکی مشعل نما کمل حکمت و بیان عبادہ و ایشو

مقصود عالمیان فائز تائید یوم یوم حکمت است
و خدمت خدمت خود دل بالکلمہ مدد تیرا و الی تبلیغ امر شریف
ہست از حق میطالع اولیا خود را مویذت باید برانچہ
سب در تعاق کلامہ و تقاضا مقام است البیاء علیک
من لدن شفق کریم آتہ

این یوم اکھد تیر یوم البصار مخلصین و اول متقرین است چہ کہ
جز البصار جدیدہ و اذان و سب طاق مشاہدہ امور کج کل
آتہ و اصفاہ خیف سدرہ بانچہ و ہست فینا ہم
و مرنا ہم ہر اجنا فائز و ہم مشاہدہ فائز یوم
اولیاست و اوقت و اوقت اصفا فی ایتہ عمتہ
موجودہ و تخر چہ کہ مقام مقامیت کہ جز حق کاہنہ و جز
ارادہ و علمش محیطہ اسل انہام تہ بان ایتہ
لا تآتہ ما تقد للذین کاروا لیکو شرا الاصلح فی ایاہ اولک
عباد قرین اللہ الی اللہ الا علی بکر رسم و نا تقسم من

ان مصفيم حق الوصف اذ فيه فهم حق العرفان اولئك رجال
استقروا في ظل عرش ربهم لا يطأون الارض الا طباة من ارض
الغنى المتقال ذكر توحيها من وشين قرير يا منور
بعد ان عرض رسالت الله اذ من ايات ايات جيات
ازمان عظمت نظيره نازل قوله جل جلاله ونعم نواله
بسمي الذي يا محمد نزل جان العلم والعرفان

اوليا على نفس يا وشين الذي استذكره كور ويا منور طرب
ايام مكره ذكره ان ازمانه شيت نازل وبهركه يطلع
بجربان تصدق عالميان فانه يذبحه كركاش عرمان
وايقان الشاميد نذره الذي استذره اصحابه فيضنه مسرنا كور
مسطور انه يجب اوليا شينا كور وكره من قبل
تذكره على الله عباد ووه ذكره من في هذا الحين ما فاقه
مقات الروحاني الامكان انه ليهو الغيرة لمهتان
لا يغيره من علمه من شين يثد ويرى وجوده الغيرة
البتشار يا اوليا في اسعوا غلاني من علمه

ثم اذ كروا ورد على العظيم من الذين يترعون العرفان ففتحه
الاربعين من الملائكة الاعلى يشهد بك من اني اخرج
بلكوت الاليات ان يشركوا الله من العتاق
بما قد رسم له في كتب الاليات ايها المشرق من ان
سار حتمي عليك و على الذين سمعوا منه آه وانا لك احمدا
في جناتك انام فرج الاضيق التمرات

وذكر اوليا في خبر القوي وذكركم ايات السجود
يا محمد جل رفيع قد ذكرك من ظم على مني وكرناك باوج
تصوغ من عرف عباية الله رب الاليات طولي كرك
لمن اتخذ لنفسه مقانا في ايام الله مالك المسدو المسدو
احمد الله بما ذكرك من خلقت الاشياء عند ظهوره
الخير من باطلا عباد ما كثر في الاراضي كمال
يا ملا محمد قتل القوي قتلك اسعد بالذي بما ذكرته من
متره وابتدئ على الاستقامه على امرك اشهد انك انت
الغيرة الفضال اسلك بان تنزل على علي عبادك

مرحبا بمرحمتك اسطر العنايه والاطاف الكليات
 المسند الفيزيولوجيا
 يا ايها النبي قد ذكرنا من عند الله الذي
 محمد قبل على ثم الذين تبعهم الله اليان ربك هو المشرق الفيزي
 الفياض انا ذكرهم فهذا الجبين يستخرج على الجسم
 نزلهم باليخصم الى القضي السعال انتهى
 ذكر مر ك ان اوليا كره حضوره الى الوري عرض شد بقنا
 كبري فاكرنت مستور انزلت اكد حضوره مذكور
 آية ما بعد تنقنا نزلت اسطر رحمت الرحاب
 فضل وعنايت من غر قطيل تجويز نزل ما ذكر من اس
 وقد نزل له ما يكون باقيا باسما طهي الزبراي نقوي
 دلائل ايام موجوده له في الوجود ذكره ذكره قد بنت مجنون
 فواد جناب ما سمين وحينئذ رقه بنت بنت
 اثنان عليه عيسى بهاء الله ما نود منه كبره سمين
 كدشته الى بين عند الله ذكره وجوده وادد

وعنايت الطاف شفقت مدد ما كره من امره في
 خصوص مر ك اين ايام لوح الله صل اذ انور انجي نازل نزل
 محبوب نوا ما سمين عيسى بهاء الله الا ارسال شد
 تبه بان كليلها من الاظني لم يشق فقلته في الاشرق
 والاصال ويقعد لها ما كرهها الا البصار الى الحقيقه او كما
 مدبر سنه بكبره شر كبره مبروم ودر شيكا حضوره مذكور
 متفقد في ذكره و بان حكمت وعرفان ك حبه و بعد عرض
 وشين بساحه من الله نزل على ايات في مشرق الراه
 اشراق نزلت قولين باله وقره نواله وخطم سلطان
 هو اسماح العظيم يا ايها النبي اورد كرهه واصل قد فرقت
 بايات قد نزلت الله نزل حرف منا عو الاله اطلع بها الله
 ان ذلك هو العظيم جسم قد فرقت في كرهه الا ايام نزل الله
 مقصد العاقلين انا ذكرها ثم اللاني امن بالله است العاقلين
 قد تونبه ايكه ملكوت ابره انا نزل كك ولهم بها
 اشهدت به القدرات فضل الله وعنايته رحمة عطا الله به الفضل
 الكرم يا روحاني عليك بهائي وعنايتي نطقت باسما

الى الله متصوفاً مختصين قدفا زما جرى من فرائد وراكه
 باسناه وراك رب العرش العظيم قصه شايه كرس
 كرسه وجرى من اهل العرش العظيم طولي كرس
 وذا كرسه ولامه سمعت فركك في هذا الموضع
 علك بطلان اقبل سلطان يويدك على ايتي به ذكرك و
 ذكره بزم امرى الحكمه استين
 يا غلام قبل ان تمشى قد فلا اوليا هناك ذكرى مرة بعد مرة وفي
 هذه الايام ذكرنا من كرسه بعد كرسه بذكره في باب الملا والا
 وسكان هذا المقام الترفيح اشكر الله بآلوقه الكريك
 الوجودين حكماك اهل اوليا بطلان تنورست بهادان
 الاعمال كرسه من قلمي الا على التبعه ملاوة ذكرى وما
 شغل من كرسه وساهه على حتى سمعت من في التهورات
 والارضين يا محمد قبل علي قد ناس طلع على طلعها ورد
 علي من جنود انما ظلمين الذين يشبهون احمد بن
 برهان بن امير المؤمنين باطل الا انهم من الاشرار
 في كتابي العظيم قد اذ كرسه في العديته الكبيره واما ما

بعضه وناست به اشيا رة وقت دموع العاصفين نلت
 ان يوحى الكلى على العدل الانصاف ويوحى على الرضوخ انه
 هو المقصد والتعبير الجهد لله الذي اليك اوليا في ارضه
 امره وما رة تقع بذكره انه هو الموفق الحكيم
 حسين ابي الظلوم اقبل اليك وذا كرسه ابا انجذبت به دان
 الاذكار من حرمه كرسه اوليا الله قوموا تم اقبلوا اقبلوا
 طابرة ولفظ من كرسه ووجوه كرسه وذا ان وجهه وارجل
 مستقره تامة قد تقع الماربات به الاشيا ولفظه شمس
 غده ظهوره من في السموات والارضين قد اذ كرسه ما يحرمه
 التفرج من عرفه طولي كرسه وكره ان بايا الله وسع ما رة
 من العزود سئل لاهي ان من ايد من ايد بذكرك كل ضعف
 كرسه من قلمي على وجره اوليا وكره من جري فضلي ان كرسه
 الرضوخ اليها من اذكارها طابرك واهلي بك وعلى الذين هم
 ضوضاء الغافلين عن صراط علي مستقر
 يا عبد الوهاب اسبح ذرا كرسه اذكاره الذي ارتفع في
 الماب رعا كل خلاصيه كل يوم في سنة
 ملك القدم على عرشه مستلاسم وخلق تبارك

او حوالی منتظر بشیر طوی الامین دلت ولاذن صحت لک
 کار با او قال الی مشرق ملت زبانا طوی بحیر و نذکر فی بنی
 اکھون انی اللہ فی شرفین حق البیان من کاتب حقیقی و بحسن
 مرید طوی و کسکلی و کسکلی و کسکلی و کسکلی و کسکلی و کسکلی
 یا احمد با جری اونی انشاؤ اللہ انک قد فکرک و ذکرک بلو اسمک و
 القیر کجیل و تذکره کسکلی و کسکلی و کسکلی و کسکلی و کسکلی
 تیردو العالم فی حبه و رضائک فاخذوا المراب فی کما سألک الله
 خصله اعند الامران ذکرت هو السیخ و فی فی العکل برت
 اخری الامانه الکبری سیرا قد ظهرت فی المدینه الکبری و خیا
 بهما رخ عباد کرمون امامه و اما الیه جعون

اکبر الی ذکر و ذکرت فی سران و حشره بعنایه الله
 الکراب یا حقیق طایر اما ذکرناک من قبل الذین امنوا
 فی المدین و الدیار تا نه قد صرت نسمة الحسن فی البلدا
 و القوم اکثرهم فی خصله و ضلال کل تعرف ما شرف
 کل حقا شرف کل تعرف با حقی سیرا کرم کل سیرا
 الذین کسکلی و البلیه و اما ذکر احبا من قبل و کسکلی

بما سطع و لاج من ارض لوج الله ما کت الزناب قد رخ
 باب التنا و الی الموعود بنور ما منعه اسحاب
 کل کسکلی یسکلی العالم و کسکلی التنا و بنشر الامایا
 اسکلی کسکلی و کسکلی ما جری التنا سلی سوا
 الصراط یا مسود اسکلی نداء الله القیر الزبور
 قد حضرت اسکلی من قبل ما و ج ما کت الفضل و اجاب کسکلی
 صحت من عند و هو القیر المحبوب

قد ظهر کل سیر و برزل امر و طلق کل لسان لملک لما اکبر
 الوجود قد حضرت اسکلی مرتبه کسکلی ذکرناک کسکلی
 امر من عندنا و اما القصد کسکلی القیریم طوی کسکلی
 بما سمیت و اقبلت و دیر کل ما قل مرود و نوصیا کسکلی
 و الذین امنوا بما شتمت الافئده و القلوب و بالاما
 و النسخه و الاستجاد طوی من سسکلی کل بما صرت فی لوجی
 المحنوم طوی من قسکلی مرود علی تالیف کل الاکسکلی
 و طوی من کسکلی سبیل المرود ذکر اولیا من کسکلی

شرق من الشرق واما ما به الذبح قد ذكره جسن في وقا على
 خدتي كركناك بايات لا يذكر عنه فاذا لم تحفظوا والكنون
 فيها كك ومن علم امر به في لونه محفوظ انما تباها البرية
 بانهم المذكورين طوبى لمن سبغ وقاراة من الدين وهم
 في اخره كان بقوله لا يستبغون بالحقول هم باهم ويملون
 وقد كرا في اللاتي اقبلن الى الاق الا على وعلى امرن في كسائي
 الحنوم يا ماني واور في في المدن والديار بسعوا خايمهم
 الحماراة التي من الحق الامت دار بلطان احاد انبياء النبي
 وقد كركت عيب اقبل بيده كل من قبلت سميت وقامت
 كك سبحي بالدا لاسيا وباد بيت عبادك الى احكك واورا
 الى سدة امرك بسلك بامرك الله سبحانه العالم والاعلم ان
 تقصيرهم في حنوم على ان يحسن اسم اليك في الاصل كك
 انت المقصد على انشا دالها الا انت حتى علام القريب
 ابياء والشرق من امس ما رحمتي على عباد وورثا الا ان
 وياياتي في يوم فيه نصب الميزان لوضح في الصور

يا محمد قتل امر قد توجرا كك المظالم من غلر الله المومنين الحنوم
 ان في موك بايقرك اليه حتى على العالم في حنوم على خدمت كك
 الصدمه في الاسم اعظم الذي بعثت الارض انبار به واور
 كقونا وخرانها على التي من سبغ وذي ذيل العاطلين حفظ
 ما نزل كك وقل كك انما من قبحتك زمانم الوجع
 انصب وانشق ان الكتاب ينطق والنوم لا يسمعون والنوم
 اشرق والنوم كك لا يفتنون تبار في الليقات باطنا
 الايات استوى على الحنوم فقال الله تبارك كك الوجود
 يا اوليائي في انهم والنوم قد انجز الله وعده واطهر الاله
 بقوله كك فيكون امانه حنوم ناه العباد ولا نشق الذين كك
 ويريانه وقالوا اما لالا لاولون يا محمد قتل امر
 قد تبارك الارض والتاسف في ريب عظيم وكلفت الاشياء
 والنوم كك من الرقيب قد سمع الله له والكرو
 واما كك الحنوم حنوم تبارك وهم لا يشعرون
 اذا قيل لهم يا حنوم من انهم بل الله يقول ان الكتاب فلا انزل الله
 كك واورا لالا مانح - العنبريون لعن الله لا يصبرون

بوده اند و نیز در حال اول که گریه با بیاض و صل بر وجه او با
 غل شاد است و چند روزی که از دل شسته بر تن او شفت و فصل خون
 من جلاله بسیار از دل او گریه در جهاد راحت بوده اند و در بیان
 مقصود عالمیان بگویم تا جانشین خلق و دعا که آیا که اسم خود بگو
 لایق این مقام است با نظر من حقان لم یکن الیضا الحق من جلی
 که در منزل غنیمت و جل جوده الله اعلم بالوجود الحقی
 سبحان و بحمد است و تمیز نمیدارم که چه کسی تا کرده و یا
 تا میسر باشد غنیمت فرود شده و نیز در او با هم و اما از آنکه
 باز داشته مقام حق قابل فرموده نموده و بنیاد خیمه
 شرفمند غیر او که در این عالم تا از او سبقت نماند آنچه را
 که سبب ندادن ما فاطت نما کرده و گریه نظر با خصم است که سبقت
 و سجده و حمد و کمال این شایده و با قایل است و چون
 سبقتی بر سبقت در امری ضرر باشد با حق که با نرد و صفای
 با در حجیم بلکه غیر او را میسر نیست و در غیر این میسر باید
 دست در حقان آن که هرگز شایسته نیست و بحکم حرمش

تسکین و جرمیم اوست تا او یکجا نبیند و یکجا
 و عالم یکجا و گریه یکجا همه ستارگان مسلمین عظیم
 که کل المومنین با یکدیگر بر علی آنچه تعلیم داده و حسب فرموده
 ای پروردگار ما بشما با اظنا انیم تربیت لازم داریم از ما
 که در مسأله دنیا مییم که ما را با یاد وی آماده است تربیت نما
 و بمقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجیه بقضا و باب اول است
 مرتن و فائز من باقی قدر دانای کل المومنین با یکدیگر
 عن و یک آنکه است انفضال کریم و تمنا عما لا یلیق بخلقتک
 و سلسله کت و قدر تک واقعه که لا اله الا انت الفرد الو
 القدوس البصیر ذکر کرده و او کیا اینها در آن درض نموده
 منبر من که خطاب است به او علیه السلام نه عنایت و ذکر شت
 و توجیه و قیامشان را بر خدمت امر بعد از عرض شریف و در دست
 اسخ الله سر ای که لوح مبارک از سما بهشت مالک
 و نقاب نازل در ارسال شده بسؤال بخادم تبه بان شرف
 بلقا و لوح میرزنده ما کان مستورا فی کتاب المطف احد

امید که از آن رسیده و خود را صد تا پنجاهت را مشتعل نمایند و
 مشهور دارند آن ربنا الرحمن کریم و بسم الله الرحمن الرحیم
 این عبد از برای ایشان توفیق و تاید طلبد تا بحکمت
 و بیان اهل امکان و راه نماید و مقصود رسانند
 در لوح حکمت این کلمات عالیات از سوره شمسیت مترجم است
 تذل قوله تبارک و تعالی ان ابیان هر چه
 یطلب التوفیق و الاعتدال اما التوفیق متعلق بالطاقه و اللطافه
 منزهه با الطوب الفاضله الصافیة و اما الاعتدال مترجم
 با حکمتی استی ترکتا با فی التزویة الألواح استی
 اکثری غیر الفاضله چه میفونند لذا باید بیاورد محبت حق
 و مدارا اهل آن طرف را از نوم غفلت برانگیختند و بجزایم
 بایت فرمایند ان التوفیق و یوفیه فضلا عن سنده و در حدیث
 من لدنه و هو اجود الغضیر التوفیق
 و چنانکه از آن من سوره شمسیه ربنا الرحمن کریم لا یدانک
 قوله عز ربنا و عزربان فی الذکر العظیم یا شیخ فاهم

سوره تبارک تعالی یا اذینک علی التوجه الیه الامت ایزد باریکه
 فی کتابی یوم فیهم عرض عند اکثر طائف و اکثر و الاصلح و الاح
 من ارض سماء طرأ علی طوبی القوسی اضعفته ایشات و ما یقتضه
 اشارات الذین کفر و اوجیم الذین فرج بها جری ذکر کن کما
 من ان نظره فینذ الحکیم لیسب و انزل کما یرضی به هم
 الملک و الملکوت من ان علیهم حکم لا یبادل حکمته من کلما
 ما عند التوفیق سیده بکلمت من عند لوح حفیظت نسئل ان تقا
 ان یوفقک علی ذکره و شانه و یدک بمنه و یرتبه الیه جماعه
 الصبر اذا صعدت لتداء من فی الاشیء الا
 قول شیخی کلمت محمد جانت سبکی بطراز اقبال است
 و در حدیثی بحکم عجزی بشا به قمارک و علی با اقبال الی
 ساحته عزک استک بجزو کالذی احاط الوجود به و
 باستک الذی یسخرت من فی الغیب الشهود بان سب
 علی الاستقامت علی امرک کما انت المقدر العیز الزوال
 و چنانکه از آن بحجاب شیخ منی حضرت الهی

عزوتنا من يمتحن شيخا من بيتك قد توتيت
 اليك وجه المظلوم وذكر كرمه بالاضحاح عرف
 الفضل لشكره وقل لك الحمد يا مقصد العالم اسلكك
 بالاكباد التي ذابت في هجرتك وفرحناك ونور جوك
 الذي يشرق من ان ظلمك حلتك وجه فضلك
 وعنان ايمانك ان تعد لي خيرا الاخرة والا اوتى
 لا تمنحني عن غير ضايات ايمانك ولا تجعلني محروما عما حبايت
 لاصفيا لك الذين بهم نصبت رايه ظهورك في طوره العرفا
 وارقتك اعلامه بديتك بين الامم ان تجعلني من الذين
 نصرهم كرامتك وادبنا وظا فاحول اذناك من تطمين عن اداء
 وانته اذناك بغير خروجك سلطان من ايدك ارباب
 انت الذي اقبلت مني مني في ايدك مني واسكنك مني
 لا اذالات المقدر القدير انزل سبحا داعيا عليه بانه
 هو انظار مستوي على عرضك يا حبيب قبل على حبايت

قد است الايام التي فيها قصدنا صدق بيت الله المحرم وطاقنا
 حول باهره وعلما بالمرسم في كتابه طوي لطائف انقاص كونه
 وفاز بانناز به من ان افضل حبيب الله اسئل ان يقدر علينا
 فلا الا على ما تقرر بغير ان الورد ان يصبه ويرى وجوهه بغير
 لا الا لا هو لفره والواحد عليه كبره تم على كرمك وشكره بانه
 والبيان بما تزل بحر لشكره واربع مرات من العبادات الا من
 في اليوم المشاهدة والاضحا طوي الاذن من غير ان يخصص الا
 ولعين من حيث ساجيات العالمين كبر من قبل المظلوم على
 وجوده احتالي وهو شمس با شرقه من ارض سماء حبايت
 ربك الكريم كذلك نزلنا الايات واسلنا بالايك كبرك
 وتقول لك الحمد يا مقصد العالمين بما نورت علي في ايا
 وديتي الى اصدانك الاظم العظيم
 ما تزل لمن تحب قبل عليه بوان الله هو الشيخ من احدنا
 يا محمد قبل حسين انا ذكرنا اولسا راقده واجبا من قبل
 من يصبه اذ اقبل اليه قبل ان ياتهم السيد وذكرهم قبل
 اذ كانوا من توتروا بهم قبل توتروا بهم ان ربك على العالمين

و ذو الفضل العظيم و في مقام قبول ايم بعد اقبالهم و ذكرهم بعد
 او حكام مسلمانى في كل حين في شان ايرى ايرى
 عثمان ملائمه خود و نظامين بر بعض حكم الاثبات
 و نزل كل مرجه انصر و ارجو بلكه و بيان انذار
 مشرفا العالمين ان يظلموا بفضل و ظلموا كان ملكنا
 في علم الله رب العالمين طولى بصيرت عن مش
 انارى او مسبح سمع ندا الله رب العرش العظيم كلك
 ماج بحسب بيان فضلا من لى الله لشكره قول الله
 يتقوا و الشرفين بما يرضى الى ساقه ذلك يقضى كاس
 حياك و نورى خود و صرفاك و ذكرى في حياك
 و از نزلت الى اشدت به افنده لى مخلصين
 و هذا ما نزل بحياك ايام سيد عليه بهاء الله هو البصير الا ان
 يا حسين فكر فيما ورد على يد ابيسين بعد القائم و يا ايها
 الذى قام امام الوجوه برسلطان سپن قدوة و سلطان
 علما و ايران ما ناهج بسكان الفردوس شهيد بلك من مصنف

في هذا سبنا العظيم قل ان الله عز وجل قد ظهر و بعث القائم
 مسر الله لولاه ما ظلمت خلقه و ما نزل لسبب ان الله
 يا قوم استكروا الله و الله على ظهر كل بريان و ثبت كل حبه
 كل شى مثل كل آية و ما كل حبه و ما ج عرف الله العظيم
 قول الله الا و ان طهره و انكم من الله و لا تسعدوا و لا تحزنوا
 لى الله ان الله هذا امرهم بمن كان في كبر ايمان من لى انهم
 يا قوم اني سمعوا انكم عن حق خاتية زكمت اقبالا باسمه خذوه بحسب
 تمسبه و ايقنوا ان الله سبحانه و تعالى لا يفتنكم الا
 ما عند الله من صعدوا من الا و ما و ما يصيبكم من
 الى الله بحكم كذبت اياكم الا و ان كلك نطق
 او كان الاسم العظيم في نسخة العظيم قل يا ايها
 تصادقتم زمام العباد يا سمي تقيت و ان على تصدق
 الى امرى انما انفسهم عن عبيد بعيرت و مسبح الله
 يدونى منى ما عندكم و سبلكم كذا كبرى و ترون
 جزاء انما كرم من الله الامم انما طولى كلك ما بين
 المؤمنون و اعدت العظيم مينا انكسك ان مسبح

سبح و بر نی و حی و القیوم سبح استی
 این بند هم خدمت هر یک بحسب مریانه و لذت
 جان طلب ایستلبد استعال ایشان بیغیر ایستلبد استی
 و بیغیر آن ایستلبد استی و کلام لیا ارض غار انور
 بقدر کمال هر یک بغایت و کفصل و رحمت الهی از قبل رسیده
 نافرشته و میشود بسبب روحان جنابین شریفه
 علیه السلام و غایبه از خبر فکر الهی مست کلمی برده اند
 چنانکه مکرر ذکرشان مذکور آن تینا جو المشرق الکرمیم
 فواد بناب عین الام علیه بهاء الله و غایبه مکرر از ایشان
 رسیده و جواب آن کثرت تحریر عظیمه تا خیر ماند
 امیدست این ایام با ایشان چیزی عرض شود آن محبت
 میدهند و دیده اند که در جواب دستاخری
 چه وقت در عرض میشود و ارسال میگردد و همچنین
 از اطراف منتقل میاید و جواب باید برود و همچنین
 این همه مختصات از قدرت و اقدار آنچه نامشده

و شود و در هر جواب اسامی مستنده مذکور و از برای هر یک نوشته
 آنچه که مشبه و نظیر داشته غایت بقای سید که هیچ
 تعلیلی ندارد و نمنازه و هیچ مانعی منوع علی نبی است
 کلام خلاق که درین مقام و کلام سابقال بوضوح کلام
 مع و کمال شکر کینان ال انکار نمونم بکر زبان نیرفت
 از ایشان پس بندگان ظاهر شود صیقلی است و لی مدح با سوا نیست
 از میان رفته آنها سن تدبیرشان هم شده قرنی که کرده نیست
 که او آید تا حزب شریف حکم تر میان ده هزار و در دست ستم
 کنند حضرت تصور که خبر می تواند بنای میوه شیشین نمودند
 فاقبوا انما قبورنا فاقبوا فاقبوا یا اولی الابصار یا اولی الا
 یا اولی الالباب یا اولی العزاک یا اولی الاقبال عالم مختصر
 بر بنا جرنی از هر قمار آنکه میکند و نود و نیاست و براق
 و از حق و محبت پیشش عرض نمایند و از غیر نیز می آیند
 اینست شان این تم نقل العالم حسب مدعا نیاب ما کتبه
 علیه بهاء الله مکرر ذکر و استحضال رحمت حق ال بلا انکار گشته
 امحوتیه الله غایت و کلمت محبت و احاطه بر لانه بعد از

عرض حضرت کرده امام و جمعی از بزرگان و خصوصاً سید مرتضی که در این موضع
 نازل در سال شد میل کار در بیان این سید جمعی از اهل عرفان
 کان بسته را فی کلمات و محض آنانی در صورت فائز
 اعمی اعمی جسم علی اندامک بیه و من عندک از قدر جانها
 سوره که در کتب علم مشرف که کثره از حق قدرها با حرکت و اقتدار که کث
 انت القدره القدر امیامت از نعمت سید خیر بر این ایم
 از سوره و مالک و سوره و غلام شده فاطمین را آنگاه نماید و کلام
 یا قس و ایست کشاند نامن ۳۱ الا فانه بیکره و نامن سید
 الا قدره املا ما ظهر من ملکوت بیان آنه هو النضال الفضل و الحاکم
 بالعدل الا انه لا یحوان مع الرحم و حیوان طلق العلیه و حق
 جان ما الیه میطلب بر نور بصیرت خیر اید که همیشه بر قوه استقامت
 و بیایستد آنچه را که از برای آن آرزو بود وجود آمده اند آن ربنا
 هو المتقدر القدر و هو الشفیق العطف الکریم ذکر کتاب
 لا تموت علیه بار الله انتم و نه و همچنین اشتغال ایشان از اول حضرت
 و توجهشان با اطراف لاعلمی که آمده بعد از عرض خیر از آن
 در ارض علی یک لوح از حسن نظری از سادات استیت حضرت حقان

نزل احوال شد شرب من بحال ابات ایضا می آید علی ابن ابی
 بن ابی ان و کما العباد الی علی بن عثمان و کلام الله سید
 و الترفیق بحال احوال آنه و الترفیق التعال
 و ذکر کتاب امام زین العابدین علیه السلام حضرت صفایان زین العابدین
 از قول علی بن مکر و کثره و کثره ذکرشان از زمان غنیمت چاه
 و همچنین شعرهای ایشان از اعلاء علیه و در این ایام مس
 و الالح شش ذکر ایشان نازل و این که در آن توجه نماید
 غایت آنی طلب نموده اند بعد از عرض فرمودند
 و همان طرفه بود جاده منتظمان و نه قبلیج شغول گرفتند
 در استانه علیه شخص اصضافی مع آنکه کمال غایت بود
 غلام با جود الله متقد شده و بعضی از اولر از حرکت نموده
 مقبلین شتر نمایند عمل کرده اند آنچه را که هیچ غلامی تحمل نکرده
 بار حرص طلع افشان نموده میان فی مال عباد را یاد و آنکه
 سرفت شده از میان برده اند بار فی آنکه نشسته اند
 و نجیات تمشیت جستند و حال در فدا اشتو سید
 شمل شده ان در تنجیم بالانصاف و یونیسیم علی الترحم

است باقیاب حجت انتخاب مجذبه اند آنچه که مشتمل
 بر آنست حکم الهی که تفریق باعدی نمایند و کتب
 باقیاب مندرج که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تحکم
 و ملاقات جایزند من آنکه کنترل من است و اراده امر قوی
 طوبی لمن خبذ ما اراده فاعده ما اراده و الهی است العالیین استی
 ذکر مشتمل بر این معنی ظاهر بود که چندی قبل از آن در حق کریمان
 و مراتب اقبال حجت و توفیقش از انجیل نوشته بودند و در
 آنکه پس بفرستاده ما نیز و همچنین آن محبوب فراد از قبل اگر
 نموده آن آنچه که مشتمل بر حجت و مودت است تقاسم است آن
 بوده لذا در لوح این امر تسلیم از سوره مشیت مخصوص است
 نازل نخبه ای مطهر حین بوم قبل رسال شد انشا الله
 بان خاطر شده و در بجزایات الهی مست کامل اندر نموده
 مستقیم آن محبوب لایزال بفرستد الهی فایزند و این که رسم
 و در لوح این سخن مخصوص و در وقت مذکور علیه جایزه الهی در حق
 سزا چنانچه در لوح ارسال شد بپسند انعام تربیان نزل

علیا و علی انما ما استغنی بمرحومه و سزا حلالا شانه هو الکلام
 انضال انوار العالم الفاضل کشفه القدر انک و در باره
 توفیق بعضی است کان امر قوی شد این نام توفیق جایزند
 بلکه ساری من مدینه کسره تا طبعین طریق شده اند محض حجت
 حضرت اما این عظیم بهار الله الالهی بنفص منضالی که حال
 در مدینه کسب هر موجود افانت نمودند و چون تجارت محکم
 شد و محل جمع ایضا از طریق گشت بنا بر خصوص مشتمل
 و مقصود مشتمل که جناب قبل نزل شیخ محمد علی علیه السلام از آنجا
 بر دارد و بعد بافتنی مشتمل که کتب تفصیل در او مشتمل بر این
 مشتمل شد و سلسله و مبلغی الی امر و در از میان برد و سزا یاد دارد
 که ما قین برده اند و چون این امر از او پذیرفته شد بر امر تمام
 نمود و چنانکه حضرت امر پادشاه در نزد سید اعیان
 مدینه کسب نیز مذکور داشته با سبب آمدن و مال امر سرت نمود
 مقصود از این که آنکه انجیل او ایسا انگاه باشند که احدی بشکند
 کسب و توفیق نماید شقاوت آن نفسین بدجا علی رسند
 حضرت امر استراحت و انعام شایع کردند بپسند انعام تربیان

بیت من حضرتان مس کذبهم واقرا عزمه علی کل شیء قدیر
 و اینکه در ذکر کتابی سببی داشته اند اعلیٰ سبب برضی
 مرقوم باشد و حضور کمره پش از نصیحت موقوف فرمودند
 و از آنجا برین فدا از آن استقام شود و تصریح تمام شده نموند
 مع ذلک ایشان با بامات حضرت که فصل آن نظر عمال آید
 و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکه از آنجا تشریف براند
 و آنقدر رشت و مانند آن نظر معاشرت او با اصحاب است
 چه که بعضی از معاشرت ظاهر او با اصحاب همیگان
 نموند که حال بقه با مولای او متحدند باری بخت و دارند
 آنچه که وارد شد معاشرت او در ظاهر سابقا با اینها و
 گنگ نموده و هم نظر ایشان فی کل محبوب صاحب کیوجه
 نبوده و نیست چون از قبل اظهار محبت می نمودند از حق تعالی
 مسئله عالم خیال نیاز از خیار و ظلمت نماید
 و تراغ و آنکه در بیان آن مقوس مقدس فرماید سبحان الله
 زده بر نفسی صلاح مقدم است بر فدا باری برادر

ایشان که نامزد و از حق ظلمت آنچه که سبب خطا است
 آنقدر از آن سبب و آنکه در ذکر نام حق که در لوح حاضر بوده
 مرقوم است و بعضی از نفسی صفت که نامسر از اضر اط
 مخوف بیازند و بعضی دعوت نماید سبحان الله
 کما ظلمت که در طبعها رفته الاهی نام و چون باطن حق است و برنده
 قائم جای شبهه نبوده و نیست بعد از عقل بیگمات عالیا
 از سبب امثلیت نازل قوله تبارک و تعالی
 اعلیٰ تعالی طهر خلوص اولیا کمال عقاله شیئی الا با یک و الف بین
 اقدس هم و عضو هم و تعالی الا یخلق احد فیض انک
 و عرفهم با آنرا من اقل عباد مکره من الذین لای یستونوا بالصلو
 و هم با مکره یملون علی یرا بیکله با طر پشند و در قول
 سببت تخمیند زمام امر در بین اوست و قبضه حقیقت
 علوی لمن ینصف فی الاموره و تکلف بالعدل نه من الضالین
 فی کسای استحقاق استحقاق
 و اما حکایت گریستان و چه سبب قبل جنسی از نفسی
 شکایت نموند و در شکایت صادق بودند و لکن علم اعلیٰ

تیک ستر زود انبارت کتافات این سینه شایسته
 عظیم گردند از نفس دیگر ختم ستواست آن دنیا پویان
 انجمن و انقیاد بنوعی سس موقوفه معدود که حال در آن ارض
 موجودند فدا جود نموده و نیست باید این عباد و عاقلیم و انجمن عظیم
 خودی که خود را نمی نسبت میدهند بیچاره بود و خضع حرکت
 نمایند و لطافت روح از ایشان ظاهر شود قسمی که در هر
 وارد میشوند سب تقدیس و تخریب و ارتضاع و ارتقاء و
 اطمینان اعلیٰ آن پست گردند پنجه در هر دانه بلکه با اولیا تو جود نمایند
 در اشقا با از ظم علی نازل شده آنچه که بجهت دیگر محتاجند آن
 بدست بین العظیم صفتی است که در قبایل و ایالات قدس ارباب
 شد با صفا فائز آن جناب این شهید علیه با جهاد الله و عنایت
 الی آخر اسرار اولیاد او اوراق عظیم و هم هر یک از بجهت
 مقصود عالمی است بر آن و بنیابت مخصوصه فاکر کشیدند
 و آن سخن نظر بقصد آن وقت و مجال اختصاصی که شد و تحقیق آنجا از
 لسان عظمت بجا عظیم محیط بوده و است این شهید

هر یک تنجه فنانیسانند و توفیق نماید مقصد تسلیم اینها
 و حصول زبری هر یک کلب میباید آن بناها و اجزای کلم
 ایها و والد کر و ششها حکیم و علی من مکر و حکم و بیع قولی هم
 رب العرش العظیم رخ آدم فی ۲۳ از می آنچه شش
 اوراق اصول از بعد مال شود شش پدیده

بسم الله الرحمن الرحیم

م شس جناب محبوبنا این حضرت سید القدر الامجدی
 المصطفی علیها سب الامجاد
 بسببنا اقصیٰ من اقصیٰ العوالم

استلام آله الا هو الذی یظنون بیکل شیئی ان الله الاله الاله اولیا الشرف
 و الجمال و العترة و الجمال و هو الذی یفضل بکلمته
 بین نخی و الباطل و الظلمة و النور و یجعل العلم و الايمان
 و الاغراض انه هو المقصد الذی اقر بقره کل الاشیا
 و بناه من فی ملکوت الامر و خلق انه هو الغیر لم یختار
 العترة بستانار و الظلمة ایها و یکتبیر و العالان

علی بادی امره الذین انقضوا عهدهم و میثاقه و ردوا فی الدنیا
 و الآخرة علی الاطلاق و کلمته و کلامه و کلامه و کلامه
 اماره یسلل بخادم ربان یوحیهم و یوخصهم
 و یختصهم و یخیرهم و یخیرهم و یخیرهم و یخیرهم
 العباد الی حق الغایة و الاکثاف
 یا محبوب نوادی آمار هم که در آرزوی حق لطیف بود
 القاشدة و الحسنة فتح بابها منوره و امام حضور
 آن محبوب بر ادا امری منور بود و در مقامی مشتمل بود
 علم الله در هر کلمه از کلماتش عرف محبت محبوب
 عالمیان بشانی متفویح که از برای حمدی خیر کلمه
 منت باریک الله طعم اجتناب ما تجذب به افئدة المتقلین
 مجالیته و توقضیته جبل اربابنا و ما نطقنا و ما نصننا
 و بعد از آن خلاص و قرأت قصه مقام اعلی و محرابی
 نموده امام و جبالک استماع عرض شد و بعضی اصفا کلام

کشت هذا انطلق به سوی الآخرة الاولی
 قوله جل جلاله بسی استی الایحی

قد حضر اسماک و سمعنا ذلک و وجدنا حرم
 حیاک و خلوصک و اقبالک الی الله العزیز العظیم قد
 عرض العبد کما حضرنا ما حیت بر الله الذی اخذ لنفسه فی
 السجن عظاما و منی رفیع ندان و ظهر امره و سلطانة و نطق
 امام و جود عباد و فتح باب فضل و رفیع سما ربنا فی دنیا
 بانوار آیاته و هو المقدر علی ایشاءه و فی قبضته زمان الدنیا
 و هو الفرد العزیز الملیک

یا ابن سنی علیک بهائی و عتانی بعرف المجهولین باسم
 امر و ناست و تظلم نافیة تصدور و غاشة الایمان
 امر و ناست و در مدینه کسب و نظام شد آنچه که مستور
 بود بمنقراتی ترک است جسته اند که شسته اند و نداد
 یحیی شیخ محمد شبل و می تثبت نموده اند و بعد از
 مشغولند بفرستی این ارض که تبه نماید فوراً خبر ستیا

برقیه میرسد که فلان و غیر سرت نموده و بیکار شده از کلبه
 اغان است یا احمد علیه بهار الله الا جندی قبل بعد
 تو تبار و نظر اندکس بل از و در شان میرودت خیر است
 رسید که سید احمد و من همه بلفنی سرت نموده و بخت
 منوچه کدنگ سولت لغت هم مقامه ارجح
 منصفین شکوت میرسد بر تقدیرس او تریش مطالب ظلم
 اراده نموده اند بیا مقدرات بیالایند
 مشیر الدوله میرزا حسن خان کج الله در و مظلوم و فشار
 و فشار و کردار و از اندیشه کسب و اوارک نموده و قفس
 و در جمیع اصحاب دولت و ملت ذکر نمود احمد الله
 انظر باکان ستورانی خسته الفاطلین و المشرکین
 و من لکه ان بچیل و لیا نه طالعین حال را و ته باستقامت
 قضا طرب به الفقه انظار المین و استبدین امروز
 امر الهی مشایخ اقباب روشن و واضح و قدرتی ظلال
 که شد آن دیده نشده مع نکات نظام دولت
 بجزر الله ضعف دنیا بدیشی اقبال نموده و بچیل تمام نموده

و یکدانی مثل و با توابع عمل رسید و اضلال بر ساید من
 استحقاقی از تلو ب عباد که بنویسند نکات قرم القی طبع
 اعدا کت ایاضانی بنامی رسید که فضل این لغوه انکار نموده
 اند بچی اغراض شغول داد و در دست مستور و مظلوم الم
 وجود کل غایب کامی بیس همه سخامی تحت سلاسل آن
 تجلیات انوار زبان طی فی کله اشراق نموده از خلف حجاب
 سپردن آمد و عمل نموده است که حت این اشیا بنویسند و بی شغول
 و روح الامین بالاشه از جمله بر سر و در با طیل با ناسخ
 و گفته است که حق بر آن گاه و کس مجتهد طیل که مثل تعاضل داده
 کتب با طیل آن اعمال و بی نال حصد و زور است که در این امر داده
 شده طرز نکات من سرتا جهات مثال و دست الم
 این خسته ظاهر عمل نموده و آنچه که شران در ایم حق آن شد که کت
 وجود آن خسته شوب نموده با طیل سستی میگویم مثال
 آن نوسن با نبوده و در اصل امر گاه تا با ناسخ و نما
 بظن کت سخن امروز لغضات آیات عالمه اما طبع خسته
 حقیق محمود با ستم قیوم برداشته خود را محروم کن

بقدرت و قوت الهی بامر قیام نما عالمانی و مهند اتمه ای
 از اول اسلام الی حین نفسی انظار بکعبت کعبه کلاسه و در نصب
 شیعه زلمین و سب جزیری نبود **یا غلیل** قطع من اهل بیت
 پس بر تک غلی قوم همه رسوا است قدرتی منیر و مبین
 من بر کعبه انظار انظروا ان انور شرف قطع من اهل بیت
 مشتیه الله رب العالمین **یا غلیل** اهل بیت من اعدا انا
 ارسلنا الیک من قبل یات الاتقاء لها طرائق الملوک ملا اعند
 العباد و شهید بذک ما کت الایجاد فیهما المقام العزیز الیوم
یا غلیل ان الله یغایت حضرت جلیل محمد و نبی او با هم بیلا
 نشوی در صلب شیعه ز عالم و جا مل قطع کن نما خود را
 اگر خنجر و علم و اتقی اسلح من بشیر و ند و سب نفسی
 با دوی بود **یا غلیل** در عمارت کعبه با دوی ظنون داو با هم
 بنانها و داند و قهر کرده نم نظر نما و کبر نفسی مشکوکه امثال آن
 او با سب ان آید آه آه ان و با هم نظر تبدیل شد فرسخ
 کبر نفسی کبرت و سبندی که در دار آورده و الی
 حین علی بر من اربیت و لعن من مشرکین سبب انرا

تفکر تا شاید از خطای مقصود و عالمان حریق ایقان بیاسیم
 و راضی نشوی جمده و حزن مثل حزن قبل در مرض خاطر شود
 احتفظ العباد لغرض من لعن امر قدیم **یا غلیل** ایامیکه کفایت
 عالم اندام شود بود غیر اعتقاد احدی ناسنه و چون
 فی الجمله از انور شرفی بر این عالم با سیاف فضا طه نمود
 آنچه الیوم ملازم است بر کعبه است که کمال غضب و خورع جزیری
 و مقیلاً الی کعبه الله با تحکلات عالیات ناطق نشوی
 الهی اتقی سیدی سندی سسکک نامول و مجرب
 و بالاسرار الکنونه فی کتابک و الآیات الهیه من سبحان
 فضک ان تویدی علی الاطلاع عرب و سبک و التفتک کبلی
 عاتک اربت ایدی علی الاستقامه الکبری و التوجیه
 الی بابک الی فخره علی منی الا أرض و السماء انک انت
 المستقر علی ماشاء لآله الآات الامر العظیم حکیم اربت
 احتفظ عبادک من سننات المغزی من و نفاق ان تخلیق الی
 نقصوا عبادک و میا خاک و کفر و اباباک و جاد و اباباک

در بانگ نکات الفضال المقدر القدر لاله است
 الفاضل الشرف الکریم یا غلیل علیک جہا الله در سنین
 قبل کلمه مخصوص آن جناب آیات از ما دعای نازل و بتوجه آن
 این صدق علیه بها ارسال شد اقرنا منقطا من عالم
 انما حمدک الی الله رب العرش العظيم در ضرب قبل
 خوب فکر نماید که چیزی اعانان در ایوم قیام چه بود
 و چشد شاید مجد و بدام خفیه اهل سنت و جماعت
 که بغرض اهل اهل بران بودند بدون تبلیغ بجز و ملافا جمعی اقبال
 نمودند و شخصی در سودان اذکا عهدیت نمودند
 فخر درش جمع شدند و شیعه ظالم الی انصاف عمل نمودند
 آنچه را که در بر اسان الله سپان نمانده امر روز از آنست
 که بفرماید بوم تقیم آن سرب العالمین محمد حسین
 میفرماید و تقدیر لقا سو بایاتان اخراج تو یک لاله
 الی الصغیر و ذکر اسم بایام الله آن فی ذلک الآیات اهل
 صبار شکور اگر چه آیتم ظهور مظالم برسم آرایم الله

و لکن این بایام مخصوص است بایام الله در کتب
 یا غلیل ان محض مثل یاد می نویسد و نزد مؤمنان آن استند و نزد
 کافر اول آن کفر بعد از آن میس من خوارس مضا العظم
 اسلام و العرفان برستی میگوید خدا کلام
 تقوی لا تمسک بخیر و الصوف و القدره لا تصغیرنا ظلم
 الظالمین و مؤمنان بجهتین استند
 در دست فضل العطا با الهام ایاه انما کون نعرفانه و جواد
 خزان بیا نماند هو المقدر علی شایه و هو الفضل الکریم نه بجهت
 هر ضعیفی خستیه و هر صاحب عدلی مهورت چه که هر یک
 خود افضل اعلی اهل عالم میشوند در ایوم حبه از ایشان نماند
 شد آنچه که از اول عالم الی اخرین است و وقتی از اوقات فرمودند
 یا بعد ما فرماید و بگویند آیه است یا سندا مقصودا
 محبو یا بار الذکر و اگر شایع خلق فرمود و تربت غایت
 نمودی حال محل اعانی انفس نماند تویی سبوح و تو

بصیرتی شنوی که چه میگوید و شاید هنوز که چکرده و چه میکند
 و مال مجتهد و جنسی تربیت چستین جزئی فتوح است
 این سبب نظر محبت همپسین انظار اسکند نجاب انسان بوده
 لازم است که بعضی امور است و دارد و اگر گناهیم چه که لمحدودین
 بجهت از تو و غیرت است نموده اند و بفرستد اگر گشتند و آن
 با او گفتگو می شده با او توجیه نمایند بیخ آگاه است که آن
 نفوس سالها از سطوت ایام مستور بوده اند و چون بقوت
 مالک ممالک علم و عرفان مرمر تفض شد و نذا هر شطرنی ظاهر
 و تیرمان از مرتبتی که مطلع بسوی فغینه و بغضا چون این
 بسته ایشان گامند که در مقدار نفوس نغیب با آن حضور
 عالمیان تصب و شرفه نمودند و جان را بجان گرفتند
 معنی الانام سار کردند اما میرزا با وی همجوره و انکه شنیدند
 بائی گشتند انظرات را کاشتر اند نمود و از برای تیرگانی تویم
 دنیا از جنایات ابدی و زندگی سرمدی گذشت و همین گفت
 آنچه که سزاوار خود او بود و بعد متصوفا فلق جانان

پس از روح الامین در هر مقام چسبیده رفته و کلام گفته بر یک سبب
 نمود و خود اگر شستن نجات داده با حسیب فزادی
 بقا و وجودش گوا هست بزلفاقت و نورین ترین و بنا
 اشرف و من قیام جناب کاظم علیه السلام کل جبار باها و شهادت
 هر یک شاه است پسین بر ایمان و عرفان و استقامت
 و ایقانتان صاحبان بصیرت و سعید و بعدین انصاف
 و سعید عدل صدانچرا اول این فخر است ای همین ظاهر شده نظر نمایند
 و مشاهده گشتند کل کلام اقلنا الیک یا اکه العالم تعلق کردند
 سبحان الله مع اتفاق نفوس مقدس ابرار و اهل اول خود
 و هم چنین قیام بر خدمت امر امام جو و شوق متوکلین در سبب
 فطرت و حیاه او با ما ساز و ساکنند مع انکه کل مسو
 او و امثال او اطلاع بر اهل این امر داشته و ندارند چه که با حق
 این سبب قریب جمل سنده خدمت حاضر بوده و کل بر این خبر
 آگاه هستند مع ذلک هیچ از این حسیب سوال نموده اند
 که شاید بنویسد حق منور کردند و در این نظر ظاهر شود آنچه

که بمجدد سبب بلایای شخصی و دنیا ای لا تعذر کرد باری تعالی
 لوجه آنکه عرض نموده و دنیا بد که آنحضرت آگاه باشند و چنین
 مسکن بر امر قیام نمایند قیامیکه قعود از دنیا بد و بان نقل
 نشود حضرت مقصود دیگر تعبدت الهی و قوت حضرت باد
 امام و جود امر او علی قیام فرمود استراحت نمود و بحجاب
 تنگ نخست و احکام او و امر التوبه القاسمه بود از او
 استراحت نمودیم چه که تخمین او یا مسند و آنحضرت سینه
 لوح حضرت سلطان که از ساحت احد غسل رسال شد
 شینده هم و جسمین یا همای لگو کرا یا محبوب بود او
 مضمین تطلبی ظاهرا هر شده اند که شینده داشته و فدا و درین
 قبل گفته بود لوح حضور آنحضرت نازل ارسال شد و بنای
 این اسم الله صدق علیه بها رفته الاله ما مورد تبلیغ آن
 بود اخذ نام الامر بقدره عن عند الله ربنا و دیگر در
 العرش العظیم اتحاده التماس الی سر استتیم و نگاه
 عظیم حال قرآب صد جلد ایات و بیانات از کلام

شیت نازل و تقیبات بتخامی رسیده اند که صاحب
 صدق عدل انصافی شهادت مید پذیر نظم آن کفوس
 حافظه کت حکایت لوجه آنکه عرض است مایلم تا آنکه بی کلام
 مقام مغربین و کاذمین معلوم شود یومی از آیام حضرت
 مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بها رفته الاله است
 بکر طایفی بحضور نماز عرض نمودند حال حضرت جناب سید میرزا
 سید محمد و نال بکر علیه بها رفته الاله زیارت نمین کردیم
 فائز شد هاند و حال مراجعت نمودیم و از او رجوع دارند
 بهال شد هم فرمودند ایشان چیزی گفتند عرض کردیم چیزی
 چه شما ای تبلیغ امر الله مشغول باشید حال بر از قول اسلام
 رسان و ایشانرا بجهت بر آورد کنی الیها الی اسحق
 تشریف براند یوم و دیگر مع حضرت نال مراجع شدند
 و بحضور فائز و سخن جناب سید بکر تشریف آوردند منین
 افوی به بکر از حضور مراجع بصریان حضور عالمیان رسان
 خام که احدی تا در بر احصا نبوده بالا عرض شد مود ما
 دوست نداریم که شما از سنده مبارک که ما چنین شمار سیده و بار

حکمت و بیان مرقم و مرمانند عرض نموده مطای سینه بود
سال شصت و یک حضرت که از مردم آن معروفه مشهوره گشته
و او را با آنحضرت هر یک کمال عزت و عظمت در آن زمان
و بر نفس گفته در تولد آنحضرت ذکر می نمودند که آنحضرت
و نونش می بخیزند و از آن گذشته حکایت ناحیه
مقدسه چه شد فکر بجز و غایب کجایست و جسم پستی از حج
علمای حزب شیعه شنیده ایم که آنحضرت می آید و ملا میزند
و دیوان شب عیانرا الا میفرماید و جمیع ارض را سخنرانی
و جسم پستی که را نیکو این عیب از ذکرش عاجز است چه که
مطلب بطول می آید با الا و عرض نموده مع عظمت
و جلال و ذکر خورشاق ما ما حال میگویند خواجه زاده شاست
این عیب چگونگی قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال
تلاوت آن بمشایه اقباب روشن نظام هر تکلیف این عیب
چیت نمیدانم بعد از آن عظمت با بیکلنگه کل ایاطین
یا جلال اهل معرفت و در تفهیم و اخبار روشی است که
و آنچه که سبب توقف شاست در وقت در آن فکر

کند می بیند نامیده مع جناب خوی تشریف بیاورد نورانی
یصال الشیبات بیات حکمت از علی که در شایسته بود
خوی تشریف آورده و یک یک بیات آنکه می خواند
جواب نازل و آنچه از شد ما چنین در زمان حال مبرور
و نظر حکمت با بغذیه است فالله و ایشده و کتاب ایقان
موسوم گشت حال همین سیرا باه با مثال خود گشته
کتاب ایقان از سیرا بهی است جمیع ایقان موجود است
تقصیر نماید که منقرض معلوم و واضح کرد امید که حضرت
از احوال ما شایسته است انور گشته و ما از توجه نماینده هر
بمشایه اقباب از به آنحضرت واضح شود انقضی فی الجمله
و خادک تعلم و تری آنکه با یک کلمه من شده بل با عرض
بسطاتک است ملک یا تصور العالم و انقلاب را الا
الا حضرت ان بود چه با درک علی الرجوع الیک و الانا بتلوی با
فصلک تم تقسیم علی الشارک علی ما فات حضرت و آ
آنکس است المقدر العزیز حضرت الاله الالهات الالاک
فی السبده و الال حساب الامر انجیوب فواء

آنچه پس از عبادی ده که آبادی ناز شده و نزد اولیا موجود
 صبح نمایند و بنویسند و بیایدی بنیاب خلیل علیه بهاد است
 برسانند تا ملا نظر نمایند و همچنین کتب ایات
 و بعد از آن نمایند چند سینه بنویسند و با هم ایشان بوسی
 مخصوص نازل شده اگر چه از قبل مکرر هم ایشان آید
 نازل و در سال شد و هر یک مجتبی بود و لا یشخ و بر بانی
 بود و ساطع از برای ایات امر عنقریب از صبح قطار
 عالم ندای بلای ای بیتیک استیک مر فتن خود
 شد آنچه مفری از برای می شنوده و نیست نزل شد
 ر بنام رب العرش ان یویدا انکل علی ما یحب ویر
 ذکر حضرت مرفوع مخوف مرحوم جناب خانزاد علیه بهاد الله الاله
 فرمودند بعد از عرض در ساحت امین الله حسن اعلی
 اینکلمات عالیات محکمات مخصوص ایشان نازل
 قول الرب تعالی و الله حسن ^{نحوه} بنویسند و بنویسند
 شش دانده لاله الاحوه و الله خانزاد فی آیه امده موجود

بسمی بی من سانه ⁺ بقدرت
 القدر ^ب سبحان الله ^ب شش دانده خانزاد بالایان فی اول الایام
 و شرب حرق العرقان من یادی خطا و رب الرحمن انه
 هو الذی یزین الله بطرانه الاستقامه الکبری بحیث هی حق
 ضوفاه ^ب انما یزین العین المکره و اعظم المصاب یا خانزاد
 طاک بهائی و عنایتی و جنتی افرض فی العفوه و س الا علی
 بما ذکرک مولی العی فی سبحانک ^ب طوی لسانک یا
 اقربوب الله رب العرش الشری و حضرت نما
 انزل القلم الا علی فی الاصل ^ب طوی لسانک بما
 اقبل الی شیخ الطهور و سمعت بما سمع نداء منکم الطور اذ
 ار نفع باحق الذی یرفع فی الصوره قاصدا علی القبول ^ب
 یوم النور و طوی بصیرت نشد انه خانزاد با آیه الله
 و مشایخه الذین شیدوا الور و انهم متقلین الی مشرق آیات
 و مطلق نیات و معصدا حکامه و طوی لوجک بما توتیه
 الی نظره و سمعت بما سمع نداء الاصل اولد یقین

الأرض التهاد
فقل الله تبارك وتعالى ان نزل عليك من السماء
كريم مطر رحمة ويزنك من ثماره زينة فنزل عليك صباح
ومساء ونفخ عليك في كل الايام ابواب الغناية والفضل
انتهى عن الغزير في زمان

سبحانك اللهم بالحق يستدي وسندي ونصوه في جوي
أحمد بن حبيب ذاك وقد سبقتك عن مثل الامثال
وغيرت بقدرتك وسلطانك عظمتك ومته اركان ملك
ما آل الكائنات ومقصود الكائنات رايات الامم وعلام
ديانتك ويا تبارك ويا تبارك طبع الامم التي اشرف من اشرق اركان
يا تبارك وعزك وبعثت سدرة المنتهى من ربك ورحمة رحمة
الاعلى وحبب القرب الاطهر من الرض من ظهور ان تقصص
حوالتي فضلي ولا ياتي وحي والذين منوبك ويا تبارك
اي رب قد لي خيرا اخره واولي ومانت درت لعبادك
الانبياء الذين احببتهم في العالم والاشارات الامم
عن التوجه الى سباط عرك اذ اتقرب الى ساحة محمد ك
انك انت المستدر على راسك والا لك الا انت الغفور الرحيم انتهى

و

الله محمد عبد الرحمن و حضرت مرفوع عليه السلام ابني امام
اموان بحر فقايت و غفر لانا ايجاد م وساحت ابره شانه
از جمع جهات رحمت كبريا و فقايت عظمي حضرت مرفوع
اميد گلانا و مقام شانه از الله نمايند و با نچه سادار امامت
تو كند از كرايان محمد وسات الله سب كور انظر
بطلقة و العناية و كذا لان عظمي ظاهر شد آنچه كافي
امانات عند راضوه انجا و ما تولى على طاله بسلب آنچه را
كسب تفریق نماید است تعالی فضل هذه الايام
و رحمة فضله مخصوص جناب مرفوع زان حضرت
فانما شانه كبريا و ابدى دعوات سدي فانه
كشته ميثاقه و ميثاقه حسب الامر انا و تبيين
جاء الله و ذكرنا فينا و بصيرت ظهور رحمت كبريا
هو كمشفق الغفور الرحيم اسامى مذكوره و زمانه محبوب
فانما كبريا حتى جعل جلاله غفر شه و يركب فانه شه بانچه
كوشه با مثل نشسته و ندارد

هذا ما نقله جناب رفيع خ عليه السلام
تور تبارك و تعالی

مفهوماً عليهم السلام في يوم فرياد شجره انظر من الامم بانما رحمة
 واسببها وان ارتفع ظهرياً كجبلين بس الله مالك الامم
 وسطح النور من افق الظهور بما استوى امسك الطور على عرش
 السببان تعالى الرحمن الذي في بقدرته وسلطان
 يارفع عليك مهالي ابدى افرح بما افلنا الكبر
 منهذ الاضطر الذي مناضات الافاق وذكرناك بذكر
 من النيران خضعت لادكار كمن تمسكنا بجل العطاء
 مشتقاً بذيل حردتك ما لك ملكوت الاسماء اياك
 ان حردت مقالات الفاعلين او حجبك شيئا
 الذي كمن في ابدى مهوى الامم هذا الكتاب بقبره عن
 ان حردت الى الاضطر المقام الذي فيه نادى المنا
 الملك شيه ما لك الرقاب قل لك الحمد يا مولى
 الوردى ولك ابدى شيا يا مالك الاضطر والاولى ولك اليا
 يارت العرش والشمى بما هدى تبنى وشه تبنى والشر
 لى ما يكون باسماً بدوام اسمائك وصفاتك اتمت

انت المقدم العزيز الوهاب
 وهذا منزل بحجاب يوسف رخ اطيه بحجاب الله
 هو ان افق الامم في كتاب ميسى ويقول انى الورد
 هو الموجود الذي ظهر فطلعت الامم يا كفا بحجاب الله
 فظهر محبوب من فى السموات والارضين هذا يوم في
 مستورا فى نزل الانال يشهد بك من نطق امام الورد الملك
 يتدرب العالمين يا يوسف خا قد ذكر كمن استوى
 وشرب حيون سببان من كل من عطى انكرناك ايات الامم
 ما كان شهوة على وجه الارض امكنوا فى طاعتنا اذ لك من
 سان ابطه فضلاً من من وهو الفضائل الكريم قد فرح
 اسببان باسم محبوب الامم انتم شرب من تبهج بك
 الى مقام خلق فيه الذات الملك الملكوت والخلقة كمن
 يده المقدم العزيز الحميد وهذا منزل بحجاب سببان
 جهاته ربى المقدم من الاسماء
 طولى لك يا بديت بما واكل تبدل الى نبار السبين وصالحه
 هذا خدح الطور ملك الغيب استحوذ القوم الكرم من العالمين

فمنها ما هو ارب في الكتاب واخذوا ما منوا عنه بما يتبعوا كل
 شيطان مريب **تدبرك** بآء الانتفاع وراكب من امر مريب
 وقل لبي ابي كذا العطاء بما نصبت كثر ثبوت وركب اليها
 بما **تدبرك** الى **الكتاب** اشيدان فضلكا حاظ الاثر شيئا
 اسلك النوار عركت سرك كلك وراكب ارب ارب ارب
 عبا وراكب جملتي مستيقا على حرك بحيث لا تفتني الامسا من التز
 الى باهلك ولا الاشياء عن التوجه الى النوار جرك
 ارب تزي حسب كذا اتمسكا بجمل جوهر شقير ارب
 عرك وعلقك اسلك ان لا تخب عما عذك كلك ارب
 العفو الرحيم وهذا ما تزل بجلب ميزا فخره يوم سلب عليه
 جبار الله **بسمي الفضائل العظيم**
 بالتيه الا نظر الى الوجه **انما** ان ذكر كذا في هذا كبر في
 التبحر العظيم لياخذك جذب قار وركب وقربك اليه ارب
 المقدر على ايشاء وهو القياس العفو للكرم اذا **مطلع**
 وتكلم مكلما الطور اعرض من العباد ومنهم من منعت الامسا
 عن موكبها ومنهم من فررت الدنيا والوانها ومنهم من انذرت

بقوة لا تصف جنود الارض واقفا تبارك الله مولى العالم
 انما **مطلع** الا اعلم النبي بطلعت الاشجار الملك فيه
 ملك في المقام الكريم **بسمي** ارب
 اصبح ذاء الله رب العالمين **انما** ذكر كذا بما تبارك
 ابيات عوارض **بسمي** قول في كل الامور على الله المقدر القدير
 وبلغ التماسك **بسمي** وعرفهم من ارب
 ارب ان يملك ما عند القوم **بسمي** ارب
 قوة كل لا سبب شمع العالم وانه وقد ما تزل في كذا اليه
 كذا كذا **بسمي** على الاخصان ارب
 من انزل جناب **بسمي**
 بسمي ارب **بسمي** ارب
 انما **بسمي** ارب
 من لبي تدرب الارباب **بسمي** ارب
 عرك **بسمي** ارب
 الواحد المقدر العفار **بسمي** ارب
 ارب **بسمي** ارب
 جانت رما من لبي **بسمي** ارب

والهنا والاشجار وثمارها باقلا وانفقار وجماني سبلاته
 تلك يوم القيام كم حجب قبل الى مقترفة او ما رجع
 بانفسه او روي في بيت الله مطلع النور اذا فرقت بينا
 وشربت رقيق ياتي قل يحيى الذي كلك بعد ما نورت قلبه نوره
 معرقك وجزئي الى سرق وركب ومطلع لها ملك ملك
 به وسلطان وجزوه وجمانه ان تحسنه ناصر ووالقائم
 على ضد منه بحيث لا تزلني شبهات العالم وعرافه الامم
 انك انت المقدر العزيز العلام

هذا انزل سبحانه محمد عليه السلام
 بله من غير الضياع قداتي الاظلم ما كان ستورا
 عن الاجساد ونزلت الايات وبرزت البينات والهمم
 في نظرية وفسلال الا الذين شبهوا الاله بهم ورا
 مقبلين الى الله مولى الاله بان عداتي مشرق وشمي الله الذي
 ينامت القبال طمرت الزلازل كذلك فتحي الامم من لي الله
 ملك الهيبه والهاب يا محمد شكرا وذكرك العز والحد
 من خطر السجين يا مخذبت يا فنده العباد قل يا ايها الارض سمعوا

الله انما ترضى في الاقلى لا على اياكم ان جنتم كما او يا محمد الذين انكروا الله
 انما في باطنه واسبان يا قوم منكم الا انتم منكم انتم
 كان مذكورا في الحجب والزهره الاكواح اياكم ان جنتم كما
 عن من الا امر الذي يتفتوح عرف اسببان في الامكان
 كلك خلق الكتاب او خلق اي دست الازباب نسي
 وخلق على كل رغا لكل محمرا اب نزل من ان يوقنك
 على استقاربه فتخبر به اربل الازم ووقنك على ذكره
 وثنا في خلقك بما تجذب به افنده او الى الالباب

وهذا انزل سبحانه صميمه محمد عليه السلام
 هو العجب بخلق الله سبحانه الله فون لوه وخلق طور
 عالمه انور منوره واليات نبات التي اما طم موده
 شاكرا لبري منصفين مجال عرف انكار فانه طوعا لبري منكم
 بسبح صيغته ومبا به واصنافا تركت سبحانه لتسفلت بها
 رسيد كره وفر ابرام الكلمات مقدمه يستانه كيا انا
 بيان فسوا الظنون والاولا بهم الله حتى عد مشرق في الاقان
 من في اراة التدرج العالمين نوره انزل الى سما فاش
 ناسبه وباراوي قصده مقام اطي وقره طيا شيد

في سورة القدر
 من القرآن

امر در فضیلت آیات الهی متفویض و سراسر است و ظاهر هر چه
 خود را محروم و منما شد و از آنست که با عفت مکه باعث دانسته و عجب
 نماند امر در هر خلاصه است و آسان فضل متفویض است
 از برای تنبیه هم فضل باب عبادت را در تقرب منع نمود و از تقرب
 باز داشت که در آن ذکر که مظلوم فریفته و الیایه الیایه
 نشکرت و تقول که است که به خصوص مرتضی التوسل و الیایه الیایه
 است و در هر حرکت از آنرا مذکور و برین بیان مقصود عالمیان ظاهر شد
 امید آنکه بیانشانند و بر خود ختم نمایند که بقدر قوه عبادت
 از او نام عزت بشیبه غافله خط کنند با سایر از آنکه است
 آن محروم و منما نشد هزار و دو بیت سینه با او کمی خفتند
 و از حق جل جلاله ممنوع و محروم بالاخر اعمال افضل از ایشان
 شمرده که بخشدین شک دم محروم بود یا علی گفتند و مالک
 وجود که بجز این سزا علی غلق میشود و شمس کردند بار
 یوم یوم التماس طوبی از برای تنبیه که از آنجاست
 یا شاید منقطعاً غیر سواد و التماس من مالک الایمان
 و الصفات ذکر محبوب خود و حضرت حمید و جل علی

علیه بها و الله الاجر را نمودند صاحب الامر محمود است که
 از او و ایام نماند و مرعیت کنند با بیان محبوب خود و دنیا
 و ایام بر خدمت با نعم باشند و بگردوشای حق ناطق
 اصحاب اینظن خود خشم باید باشد بی تنبیه باشند که عالم و
 باقر من اعباد و الایمان و الایمان و التفرقت و التفرقت
 پیش از الزام علی متع نظایه باید که توجیه حق ظاهر کرده و آن
 بر پای صفت که غیر الله را معصوم صرف شمرند با عقین بسیار
 در هر چه در بیان ظاهر شوند این را بنا بر است که در عزت حق
 سیر و اهل حق از حکم علی جاری این بخش خالی از آنست که بود
 بنیت خدمت حضرت محبوبان جناب حمید قبل علی
 علیه بها و التوسل خدایه تحب عریف نیایم از حق جل جلاله از برای
 ایشان در مظلوم صدقه و حضوره که گویند و بیست فائز
 اولیای این از حق که بفرموده و سایر با هم از برای این مظلوم است که سب
 از ضاع کرده اند و از آن مقام است و اگر تفسیر و معانی
 ظاهر علی است و الله و خدایه تراشند بودند بعد از عرض در آن
 است که سب این آیات عالیهات حکمات مبارکات مخصوص

اینان زینا و شیت مالک اسما و صفات نازل
قوله بل یا نه و غیر بانه **بسم الله الرحمن الرحیم**

حمد و سائج آن شکر و حمد آن سطر و ارب اطو قریب
قدس حضرت مقصودیت که خلق شیخ البارز مطهره یافته
جا و با از قدم بجهت بطلان و جود ظاهر فرمود و عزیزان
این سئو از ما خدا تو هم یعنی خرب قبل این ما همه مقدس
و شریف چه که من و ن این یکدیگر بود مقام اول مرتبه او
صادقانه طوبی از برای صلوات که باسم این مقدس
از تقصیراتی که است و از برای ذنوبی که مقصود تقصیراتی که
اصحاب این است اهل بهار و اصحاب بقیع حسرت که از ظلم
و قتل اسما و ذکر مشن نذاع نسخ و ثبات هر قوم کسی
ما بعد علیک بهائی و ضایعی اذلال مذکور بود و دوستی باها
شما که بیست و هفت سال در شتی هر یک بشرف اسما
چنانچه فائز و مجاهدانیت محموده مشرف طوبی ملک
ولایت از برای اسما طاهره از برای بود و باطنها سجده

عسری در آن زمانه الا انوار از خرافات الدنیا فلما ولاینا
العلماء و الاذوات العرفاء و الا آوه احکامه مقصود از علی
و عرفان و حکما و اخیقات لغوی صحت که با سب ظاهر
خود را میا راست و در باطن سده و ما خدا از برای استرا
عالم و الا عارف حقیقی و عالم مصنوعی و حکیم الهی در هر
ظهور میان مالک ادیان بر شتر اقیان حقیقی مستوی
یا احمد انشاء الله بشارت شریف است و بشارت نورانی
باشی چنانکه کل از حضرت محبت جعل الیبر ایامند و حق از باطل
تمیز دهند و استقامتی نماند کرد که حرکت عالم از حرکت
و ضایعی هم از انفسر اند او که آن ارض طرف از قبل ظلم
که بر سر بریان غلظت با اهل آن که ملک الوجود سلطان
تقیب و انوار و ذکر که با کجای سلطان الا انوار و احسان
تقوی ملک محمود با محمود ارض و انوار و ملک انشاء
یا ملک الفرو و ملک انکار با من با سبک حضرت
استقامت الدنیا مشکک محمود العالم مقصود الاحمر از
علی استقام علی حسرت امر که بحیث لا تمعده اجنود و انفس

بیرت ترا منتظین چون آنکس بوی شکسته بچین قدرتک قدران
 هیت فزونی بود که در ملک و جبرکت و اطلاق آنکس است ایستاده
 علیات شاه و فی امیرتک از منزه منزه التملوت والارشیین
 ایها المشرق من ارض ساء حتمتی علیک و علی التین بایسته
 الیک و علی الذین یحییونکم لوجده الله ما کذب فی المقام العزیز
 امنتی انتی

ایرغای غیر خدمت ایشان سلام و ثنا تجویز بهایر بیانه حق شایه
 و کوا که نظر فرشته بلا زال بیکه ایسایان مقصد عالمیان دار اقام
 بوده اند امید که از همه با وجود انما و طاعتیه طاهره که سبب
 کماله کماله مرشد شود و عالم بنیت قریب فتم کرده آن
 ربنا هو العفده استیر و بالا با جازیدیر

اینگه در بار خلیفه مرفوع هر جوم تا غلام رضا علیه جهاد الله الای
 مرفوع فرموده چندی قبل مخصوص است ان لوس
 امین القدس همچنین زیارت از زبان حضرت نازل و در سال شد
 بجهت تحقیق تجلیات الهامی ترغیبات حق قبل از ان نسبت با ایشان
 و جناب این امینیه نور ساطع و اللوح له الحمد و لوالله

و الله استأ و له ایتها و ارضی از برای ایشان تأسیه و
 ترفیق میطلوب بعد از آنکه در کرامت ایشان امام کرستی بیان
 مقصود و طلبان این آیات حکمات نازل

قول تبارک و تعالی یا مهدی علیک بها و علی من
 از جنه من شمل غلمه آتی نازل التي یسالج بها العزقان و باج من
 حنا تبارک الرحمن و بها اشرق فی القفل و ظهر ما کون باقیه بهام
 کلک و ملک فی ان ربکست هو العفو الرحیم قد ظهر الاضافه له
 لشکر ربک استسبحین العظیم مکره ذکر من بعد الی الاصل الا
 از طایفه جاری و نازل اشکر و قتل ربک الحمد یا محمد یا محمد
 و کات انکر یا مالک التبارک استک ان تو نوی فی علی قد
 امرک بحیث لا یغنی نفع المانیین و غیر انما لیس و تا المرحله

و امر اولی فی همین و اما استک فی السبیت کت
 ان تو نوی بدو یون من معدن الینامه ناشینی کت و مرتب کت
 بهذا اسبیل المستسبحین قل کات محمد یا آله من التملوت الارشیین
 یا ابن سبی الاصدق القدس قد ناز من بعد الی الاصل الا
 بما لا تازی اکثر العباد و بشیر المهد علیه بها و من بعد بنای الله

رب العالمین ^و که کما غایت بزم شوقه فتوحی یک
 فرزان را افضل خطای حق بشارت ده کل دماست
 ادهس مذکورند و جناب مخصوصه مرتین و فانز قدوة
 لهم بالوفایر منه اقل من ستم الابرار لیتصدق العباد الامم بنا ابته
 رب العرش العظیم باید اجتناب مبدل ظاهر شوند
 که صفتش تنجی از اعطای نماید پذیرش کف نسبتیک بهندام
 الاقدس الاظم الفیض السین کن کائناتین الاغیار لیریدتک
 کل نفس حرارة تحت الله رب العرش الکبری الترضیح قد
 فرزت مرة بعد مرة و سمعت کثرة بعد کثرة ما لولیتی علی
 ایجل انظار شوقا لده کر الله العلیم حکیم کذاک خلق من غایتی
 فضلا عن عینی لیا یتذکر بذک اب بیان و یحکک
 متحرکا متجددا طائرا فی هوا و تحت رکت الرحمن الرحیم اتحنی
 انی بکرم قد مت هر یک از متقین سلام تحسب و بها
 میرسد و از این فضل و رحمت تا قضا می آید از برای ایشان
 میطلبند آنچه را که شمار وجود ایشان خاصه شود آید

انکراین سته عاشر قبول فانز و عالم از این شمار شمع کرد و چون
 ایام ظهور است و غایت و نعمت او مانده جمیع ان دنیا
 هو المصلی الکریم وهو السیخ المحیب الروح و البشاه
 والذکر والبیان و التکلیف و العلاء علی من حکم و علی من نسب
 الیکم و علی من یحکم و علی اصحاب التقیته کحسب آراء الذین یمنون
 عندکم الا انما اول ملکوتها و لا اله الا الله و شمو صبح اولیایک
 اولیایها حقا حقانی کما التبر الی العالمین مع اوم

۱۹ رب ۱۳۰۰ رجب

محبوب روحانی جناب ابن الفهم الاصدق علیما من کل بلاد آید
 حافظ فرایند سببنا از سر و منظر

باستذا نصرة الله عزانه مولانا علی ایضا بر علی و تقاضا عالم
 نصب فرمود بپوشیدن کما فرشتا تکلیف من سلطان خیرا
 قد حشر الذین انکر قدرة الله سلطانة و تقضا میانه کتوب و الامانة
 و جاسد و اعلی طفا نور و جاسد و الامانی - فی الامیر شیخ
 الملک الفردوسی العزیز التقیوم و تعالی سلطان الکوسین علی اکان
 و ما یکین عالم از کفر بدیدار و انها دعائی و بیان بر او جاسد

و ساری فرموده بایب ملکوت را باسم مبارکش گوید
 الأرض انقوت نمود چه مقدار از عباد جزای اعمال آن بهاست
 ایشان را از شاخه پادشاهت انوار توفیق منع نموده و چه مقدار
 از ماسوی الله گذشت و بطل غایتش بر پشت اوست
 حیات غلیظه با بیع مراد شوق نموده سبحات جلایه را خرق
 فرمود چندان عالم قادر بر منع و صفوف اسم الهی کرده بلند
 نموده هر که خواست هو الفراء الواحد المقصد الذی یقبل بلبان
 الماراد انه هو المراد فی المید و المعاد

سبحانک یا من یسبحک نامت اتفاق المعانی لیسلبا و باسک
 ترتیب سماء الدفان بجز الذکر لیسلبا و باسک بقدرت
 و درتک و سلطانت و عجز و عظمت و اقتدارک این است
 لولا یک من یقرضک باقره همه اکانت یسبحون کما یسبحون
 باسک و غایتک ابریز بر کینا طریق الی الحاکم و عظیمین
 بچیل بودک سخی ای که عینه منقشره بلایع جنتک و المادیم
 مرتفعه الی سما بودک ارباب الخلیفهم عما فی فی الکرمک الطاهر
 ملائم هم من شدت انوار جهانت ارباب تری الذی

و الماراد اطلاق ملکوت و از کرم و جمل حشره اندکی با یک است ملکوت
 توفیق و فی کل الاحوال بمطالع توفیق و اقتدارک و مطالع قدرتک و احتیاج
 تک است التقدیر علی ما یقارن و انک انت ابرار الخلیفیم
 یا محبوب خداداد مستغنی بای مشورتی بپایه طمانه یا ضایع و را
 سقایه نموده و قمار فرمود احمد نعمه الذی و عجز علی الارسل و فوسخی
 علی قرانیه نایبیا من الاذکار و بعد از اطلاق قلمه تمام نموده الم
 و چه ملک نام عرض شد در مکتبه از سنا غایت ماکمل احدیه
 نازل شد آنچه که خلق عالم از ذکرش عاجز و قاصر آما این گروه
 عرض است از منع بر سر این محلات عالیات از مشرق الاده مشرق
 فرمود قوله تبارک و تعالی بسمی النامع ابریم

یا ایها الی نظر الی الودج تاها متعدده از شکر سید الیقین و چه
 منقاد بر شرف اصفا فانه از کج و ادبش شکر سنانیک علی القیال
 و علی الاقرار و علی الاعتراف علی التوبه و علی الاضغان و علی الاستغاثه
 علی معرفت ذمت او و العالم الامرشا الله ربک القوی
 الغالب القدر ابطال محرم معانی و بیان توفیق است
 که طوطی آن او شک و دریب علی ایشان از ملک اسماش نموده
 و در جوش فیاکش محرم ساخت الله که بر آن نفوس را شب

و شلی نمود و عزت جمیع کتب آسمی از قرآن بعد بر طبق دستور
 تمام آن نصوص مطهره شد و شاه و کلاه طبعی از برای آن کتب یک طبع از
 استخانت قرین و برآورد و فافانز حضرت است
 از قبل نظرم تحسیر برسان کبوداضی شود یکدیگر بنا بر حضرت
 قبل از امور است اینگونه مشغول گردید و در قرآن و احادیث عابد
 استقامت بودند و عاقبت او بام و خود را اعلیٰ مخلوق و امام
 میدانستند و در سلامی و ایام ظهور با کاتب نامبر از حق تعالی
 جلالت کمال تصریح در اقبال مسألت نمیشوند و چون نایب تمام
 مقتضی و سرگشته از این غیب ظاهر و مشرق و بحر پانصد
 از عالم و جاهل بر این قیام نمیشوند سبحان تفسیر از رویان
 محکمت و شعور فانی بخشند تا مقصد ایام ولی الایصار حال
 مجدد اعلیٰ بر این راه با نام اهل و مشغولند کاشی ذکر حضرت
 چیست کاشی نگرو صبی و وقتی ذکر مرآت و فوق آن
 نموده و بنمایند کجوا می بینان نیز در دست
 شده و از دیدارین اسباب مشغول بودید شمران را تیار بود

نبر عالیان تمام و مورد کرده بلی شمران شد که کربت
 و امن سلطان وجود مشغول شستید و بالاخره بر عاقبت
 و هم طبعش قوی دادید ایگاش عالم تلقی نشید و این ظلم
 که ظاهر شکست بود از نظر آن حزب بحق یا هر دو
 و کذاک استراب اضری کجوا مروز یوم توحید خفشی است
 آفتاب ظهور از افق سما چنانکه مشرق ملاح از کرب خیر است
 جایزه نموده و عزت و کبریا با ساحت شکست ناز از کرب
 مطلق و با علم از کار جدیده قیام نمود و اندر خسران که تورا
 نیات است و بیانات اگر در توحید و بران آقا انور من العتدین کی کتابت
 رب العالمین مستقیم میت و داخل از قبل نظرم تحسیر
 برسان بصارت حق بشارت و صدقات امم آله و کلمات
 یا لا اله الا الله و لا اله الا الله است ان القصد القدر ایها المصطفی
 من شایسته طایف و علی بن محبت و بیعت تو کتبت فی الامم
 الاکرم و این سبب العظیم است
 لا زال در حاجت حضرت نمی متعالی گوید و بنده مظار نامت و مرا
 ماری و فضل مشهور و نور ساطع و بحر موج و عرف مشغول

و آفتاب در حقیقت بی شرق و گویا در افق جنوب سلطان بزرگ
 از اول ایام امین نام وجود عالم قائم فرموده و اصل فلق را من غیر سر
 و حجاب این اعلیٰ معرفت نمود اعلیٰ از عرض نموده اند و با او بیانات
 میدهد که مستند با ازان و با مات مستحق تر است شیعه و غیره
 شکست نموده اند و بجهت این ان تحمیر و صاحبان اجداد تحمیر علی
 علی شیخا تحمیر حقیقی یکا ایش عالم را احاطه نموده و ظهور آتش
 بس کل نفس در مطاوعه الی ظاهر الراجح اولا که آشته اند و بنفوس شکست
 جتا اندک قابل گزیند و بنفوس سبب ان است و بی حقیقت
 که عالم اند نموده معنی ان ان انعم فی غفلة خلقه و مکر ظلم
 انیکه بانه جناب نیز از حقان علیها الله مرقوم آشته
 عرض ایشان در یوم ششم مبارک و رضان چهارم ششم
 اند که نشسته امام و بی مولی العالم عرض شد و شرف اسقا
 فائز و یک لوح است از حسن رسا افضل مخصوص است ان اول
 سدا هم فائز شد با آنچه که عرض شد و امام صفات علیا با
 و دائم است چنانکه و مر نیالک اینغالی مومند است ایان
 سلام مگیرانند و عرض بیناید آنچه را که سبب ارتفاع کشته را

از حق تعالی شانند این نام و مسائل اول که ایشان از منوی فرمایند بر آنچه
 لایق با علم است و اینکه که جناب آخوند صاحب علم است
 یا علیها بیها الله فرمودند و چشم بین استند ناسی و ذکرشان
 و صامت است از حسن این اول شخص است و ذکرشان در پیشگاه
 حضور الکت ظهور شرف عرض فائز قوله تبارک و تعالی
 یا من ربی چندین بار منضم و لیا آن از حق الراجح بدین سبب
 نازل و بنویس که از انان علیها ارسال شد ان الله ان فائز
 شوند و در هر زمان من بیاتانند یا من ربی آنچه از علم اعلی
 جاری نماند کل ظاهر میشود با عقین از طرف هجوم نموده اند و
 بیاتانند و باب قصد اختام الله کرده اند ایگاش نفسی انعم
 سؤال غیریکه ضرب قبل اینی کشیده از آنچه کشانده و حل نموده ام
 ابرشش چند و جزئی ایشان در یوم چهارم بود الله
 با و امام شکرانک بودند و خود اول تعیین شش روز و بنفوس
 اسما بودند خود را اول تجدید نمیدانند ان نظرها کتبت
 ایاد هم شمره اعمال ان انعمش مجود و مردود و غافل کاذب
 عرض از حق بود و چنانچه ظاهر است و مویدا کتبت قولاً

انه يعلم ثلثة الاصلين وحقايقه العقب ودر کمال خجاء وافتاق
 از کوه شرفانان با شامسید رغباللهون اکثر و احقر الله برانه
 و قالوا ما انصواب في الدنيا والاخرة انه هو الحق لا اله الا هو
 هو الامر الحكيمة وهو الامر السبين نماز بجل تحريف واما
 آن شمس که مژده اند بر ضرب الله الازم و واجب است
 ضعیف در ارتعاق ناقصین و شبهات معدن خطا غامب
 کبر الله اعلی حسب الماسوی الله و بشا بکف تراب شامس و
 ایشان بر استقامت مستوی و بر شارق نور باس طو
 لدا فین استقری حقیقی استفاک شقلیه با ذکک جنتین
 الی انفاک و کین بکل غایب است کما یستقر العالم و
 الاصح بما اوضح است اول و ثلث اهم الدلیل و ظهرت لیس
 قرین بکل الی جمل انفاک و اسما وجود که است استک با
 الکبری و ظهور است قدسک فی ثابوت الاشارة و جبر الی
 الکشفیه الی کانت مستوره فی الیک و کلماتک و باقی
 التخلی و حرکت حرز فی الوجود و تارة علی الترتیب علی علی
 ارا و است بر شیتیک بان توفیر اصفیایک علی الله تانه

علی حرکت علی شأن الایرون سواک الاکسوادین تکررت
 اربت فرجه الی تمام فیدار تقع غیا مجدک فوسیت خیلیم
 و ارتقت اعلام من کمال کاک انت المقصد علی است آونی
 قبضتک رام کرم الی کتب الایمن انتی خایه
 عند کله کلمات حق علی حرم نواله و غربانه کتب عالم ضعیف
 مدینه ارافوس کد فوسک موجوده خاندن شری و جنب کون
 صحر و م شامه و میگردد امر و در بیج غایت است و هر دو
 آسمان کفصل میرت یک نماید شامه بکری فایز شوی
 و با بختی تنخیر یوم غلیم است و استقر الی العالمین
 و طولی اللبائین و اولی اللبائین ایکیه دوباره ناقصین
 مرقوم شیده هر فی نقل ابره و بیصر فایز شود الی
 سعد و ام و مقدر شامه نماید کشت غمت سب غفلت
 عیا و شدک بصیرت با نازل شده است که هر سب
 بر اساس ملکوتیا و صفات و حیرت و بیان و علوه و
 فرقان نیستی حال مند بود دست نزد حشر
 ایات الی جو شش آید و بر اعمال خبیه خود شباهت

و بنده ایوم تجسید انشاء کند تا در قالب قاهر مینت
 انظور یک نقطه بیان روح مساوی خدا هست و ذکرش بکلمه آنا
 اول المبدأین نامی باری از رویای کرم الهی و سما چون
 سائل اول کمال را بر جویع نماید که شاید جدا از انصاف
 ایام مالک ایجاد محروم نماند از علی کل شیء قدیر
 و از قبل است خطبای محبوب عرض یعنی از امام و لود بود
 هر یک از شما فضل الهی نزل ابراهیل شد انشاء الله
 فائز شوند و در شجر رحمت بیاشامند بر اسمی تکوین حاضر
 بایات انصاف آنرا آید شده که عالم در شجر علم و قدرت
 رحمت و سوره دانش محروم مانده اند آید بچشم
 مصر تر بنا و مقصودنا سبیل و دلیل و عبارت تو جز آن
 از لقون راه با هم نماند گشته باس علی المبین الامر سیدنا
 رب العالمین حق را شکر بپاس کامول بجز بیان را
 بشکل تزییر بیان لاف سما و فیضه سیر الطاهر و اشکار فرمود
 سبحان الله و یا مولی اناب مشرق نور صالح آ
 بیک

مع فاکت فافین محمدین و ما حقین صریحین کعب جم
 الاشیاء فها هم لا شیرون انسان شجره کرمه سبیلان چه
 اوراک نموده اند در فضیله و اند آیه شحات انما معانی را
 ندیده اند و یا شعرات عالمی بدی لا تشبهه و اند حیات
 آنکست و معات از کوه بر یکی از الامام شیخ علی از حق نازل
 قوله تبارک و تعالی انما نقضنا فی تصور و تصور علی الاعلی و به ایضاً
 منشی الارض السماء الی ضربان روح من ملکوت الامر کل شیء
 خود کل جلاله و اولیا خود را حفظ فرماید آنجبوب باید بکمال صحت
 بر فضا و حس ضعیف قیام نمایند شایسته بل با مات قبل است لا شود
 وقتی از اوقات فرمودند که بویای عزب الله باید بشانی بر ابراهیم
 ثابت و مستحیر باشد که مساوی و احدوم و مشق و مشا به و مانا شید
 اگر در هیچ طهارتین قطع شود و بشایه طین فی باب شریع اول صحر
 نو آیم تطهیر تویات امات و تحلب عالم متفوع و به حقیقه
 باطل آنی انما انما از شمار گویا نمانی صحتین مب و نظنون و او با امر را
 بر چاه با عادت نام و مالک تقدم بر او باس انصاف
 و لا تکتونوا من الظالمین آنتی مصر مقصود نام مقصودکم شعله

آیات آسمی و انوار بیان معانی ظالم را اندک نشود و بکن ^{انظروا} انجمین کی سجده
 مسبین و کتک کرشمه ^{انظروا} علیه چنان ایهاء و تنسیل و اقتضای
 آن ارض بلع قوم شمشید این غیرت را حضرت شمس را تسلیم کرد
 و زانی که ستمی آن مرتبه بود و الله انور است بپوشد اگر صحیح آن
 مقصد را که نیت غنی است انوار را که بی سبب است چنانکه
 مقصود حضرت شمس را نیت غنی است و اگر چه ظاهر آن در این اوراق است
 مرقوم دارند سبب و انانی و اکامی عمل علم شود
 و اینکه ذکر در جبر و اقیانان با حق علی و تقدیر ایشان از موسی
 مرقوم شمشید این اقرات در سراسر این آدرس شریف
 اصناف امور کی کور فائز قوله تکرار و معانی
 یا پس سی یا ایها الناس فی البلاد و النسی خان و سارق و غیر
 و ملح و اطراف و اقتضای خاصه و ان ^{انظروا} خیر است
 که اول ایام از قسم اعلی و جاری و منازل ^{انظروا} خیر انکل یا طهر و غیر
 یشد بیکت من خلق فی هذا المین انی انما الله رب
 العالمین انما الله رب العالمین فی وجهه الدین ذکر شمس
 و شمس بنایه الله و رحمته ذکر شمس با تزل من علی

فی زمینها و العالمی ^{انظروا} خیر شمس با تقدیر علم از مرتبه است می و انما الله رب
 العالمیم یا حضرت است اول امر عینا که تفکر نماید از اول
 ایام تا همین در دست اعداست لا الی بر است و خطا خود
 نیز داشت امام و چه امر او علی و حقها اندامند و کل با
 با حق اعلی دعوت فرمود و چون نور ساطع و امر فی کمال آن
 شمسین اختلف حجاب با اسباب اجتناب بیرون آمدند
 و قصد مقصود عالمیان نمودند لغرض انوار خیر جهان شمشید
 و از شمس آیات انوار نقاب معانی ممنوع و از اهل منزلت خیر
 یلیون با حق شمس انوار بیرون و کالوا الا فاله الا اولون
 قصد و الا مقصود الا افزون بعضی حجاب الی انوار شمس
 و او اندر او را در احزاب الله نمودند آیا از انقیاد است چه
 اول آن کبر و اندک و از انجم مایه پر خشمه اند هر سبب
 بعضی الله شهادت میدهد بر عظمت امر و علوش و همچنین
 تقدیر من خیرش با تلف حجاب خودیم امام و چه ظاهر
 و اشکار بیان ظاهر و عمل اشکار ازین مصلحت علم با خود

از نور حاصل انصاف محروم نفرماید و بر جمیع یابید نماید اوست
 خاوره توانا لا اله الا هو الفیض الالهی است
 طلیق از برای آن نفس که از کسب تقاضا آشفته اند این میدانند
 از حق باقی نماند و توفیق از برای دوستان طلبید و پیرایان
 ذکر سلام و تحمید میسر ماند در حال نشاء الله غلبه با تحمید
 مدد عالی است ایگه در باره بهترین و مستقیم ترین
 و ناله سیرت آن قوم شد آن حزب طالب گزینده و مستقیم
 است و کثرتی از اولیا بارش مقدس فائزند و صاحب درجه اولان
 و در غلبه غیاب محضت شریح دیدند و شنیدند و آگاه گشتند
 فرمودند یا این استیلا ما را با اظلم است استیلا
 از اولیا مقتضات مشرکین بدان ایدم و اگر مشاهده شود هر چه
 نفسی و نفسی را جمعی از جنات در سر وارد کل دیدن شنیدند
 و آگاه گشتند و کتب حدیثات بلیغی حسرت ز با حضرت
 بوده است تفصیل آن شرح تحمید رسیده و یا مسدود
 مع آنکه در طلب دیگر زیارت یک نفس نگذشته در اینجا
 ساکن خود و یا بتنی مشغول کرد و یا طلب با احدی

باری این نفس که شش شش شش است از شش غایب تر و از
 مرتفعتر طریقی است و طوبی اللسان من و طوبی اللسان من
 با آن کسی بقای حق را حرکت نکند و این است تفسیر از حق مطلق است
 خلافت باید و عباد خود از نور عدل محروم سازد و تحمید تحمید
 تحقیق حق عباد است و آنچه از شما نماند و شش حق را در دنیا
 انجام مغانی از حق باطل است سید با با سبط و از خانه خود مویز
 و انصاف علی شاه و اینکه هر قوم در دو ماه اول
 که آنچه نوشته اند این غایب از حجاب آن مویز نشاء و بخت
 همین است که هر قوم در شش است و کتب طلب انجمن
 شاه و گواه اگر این احتمال را در سبب بوده یکی طلیقان
 گفته همه تحمید بود و فائز شدند و امواج بجز خشم را دیده اند
 و ندانند شنیده اند و اما هر چه در شرح ای رفته
 است که از وصف دادگان اصل عالم مقدس میسر است
 و سبب دیگر کثرت اتعالم تحمید از ازل فرموده و فرمودند
 نه اما کثرت میزد بر عباد با بد تو بنویسد و او که میباید از خود منقطع

۱۹۲۰
 معترضین بر فرضی استیلا شوند آنچه خوب شد بگویند
 شکرند و حضرت قائم پس از آنکه در بیان فتح
 علی و جگر اب فتنه دعت آن موافقین الکریم و اللان
 لیبیب ا و انیک باره جناب آقا صادق از انبیا و انبیا
 پیش و ذکر آنکه از او ادا حقوقی باشند و بعد موافق
 این فقرات تکفیر و بی شرف اصفا فائز قوله تبارک و تعالی
 یا این سنی علیک بهائی ادا حقوقی برای آن است
 و کتابت اعلی در کتاب نازل آیت و کتب چهارم
 ایضا جایزند هر نفسی موافق شود بر ادا آن در روز و بجان بر
 مقبولست و الا خلا از باب مذکور کبار باید عموماً
 ذکر شود و پس نفوس روشن است تا به سجده و اذکار
 بنمایند و با امر او پس بدی استیصال بشوند نفع چیزی
 بخوردان نفوس راجح آن است یعنی همان ضربه
 محزون نباشند بعد از تقدیرش از برای ایشان آنچه
 که حکیمین از احصایش عاجزند است

۱۹۵۱
 آنچه خوب از عدم قبول مردم است بعد از عرض فرمودند
 خلق با صدق بلکه بنابر استقامت امر الله مرتفع شد و پیش
 فیلی لا اولیا الا الله که با هر نوع جهل و سلطان است
 و حقیقت همان است که آنچه خوب نوشته اند اینها هم
 از حق باقی سائل آنست که اولیا را یعنی آن کسی که ایادی امرند و بجز
 تبلیغ فرغند و بر خدمت اقرطافه موقوف فرماید بر آنچه که سب اعلاء
 کلام اوست این آیات را نیز حفظ کرده امید است باب
 فضل خضوع شود و در عنایت حفظ فرمایند آنچه که سب عنایت
 علیه و سو اولیا اوست جناب محمد نازکی علیه السلام
 یا این سب و تقدیر سال است و از مخصوص خود است
 این سب نیات ایشان زیارت نامز شود لذا در اول روز
 بخوابد مبارک رمضان ساعت گذشته قصد مقام اعلی
 و در روز عیدان نموده عمل شده آنچه قصد بود پس از آن تمام
 سال خلعت با یکبار که تا خلق قوله بل اظلال
 و مستیانه اصعب حاشیة قد الله فائز نشد
 دل بطراز قبول قرین بشر الذی اراد ان یفعل فی کل

لان قبول اهل آتقی قدو عدت عرف ظهور ک
 واقبت الی طر هر فاک اسماک بنالی هر ملک
 و حکمتک و آیات ک ک ایک و سار با و قلب ا و ک
 و ضیا نبوا و نور با بان اتمه سلی من حکم الی ایضا
 فی کل عالم من جلالک و تقری الیک تعظی الی
 بانی ۱۱۰ علم بانقضی و یضری الیک تری و تعلم تسلیع و انک
 انت تسبیح الیک استی
 و به کد فائز شدن با حق که خصوصاً مقربین اول مخلصین است
 امتیازی از حق می طلبد که ایشان را مؤمنی من باید و مؤمنی و اراد
 بشاید که حق من بکرم کند و از دستهای او آزاد است
 مقام تو رسید یعنی که در خطبه و ظاهرش ده صد مرتبه ار
 طوبی از برای آلمین و عالمین و در هر یک خطبه ای که
 خوانده میشود تا که در هر یک آیات آلهی فائز و یا قولی
 در حقش است و مقصود تا مقصود کم بجهت این ا
 پس در کلام با بانی موافق که پس ا قلام از کرسن

عاجز تا حضرت صبا انراک تحسیر برسانید و با
 نزل اسم بشارت و مهدی مهدیت آفاق انجمنات بنور
 اتحاد و اتفاق منور شود و کل کاینجه طالع کربان
 عظمت با یکل علیا طلق یا حرب الله وقت را
 از دست مهید قدس ش برانید لعن الله معاوله
 نمیناید بانی الزین ایام قرون و جبار نه ا ما شهید با فقه
 از استوی علی عرش الا عظم سلطان الله اعظم
 امید صحت کل کاینه ضیا فائز شوند و دیگره شایع اول جلاله
 با حق السلامه انشاء الله تعالی و البها علی جنابکم و علی من
 معکم و علی الذین یلقونهم سلوة و بحسب ابره و القرع ان الذین یقون
 رؤسکم ا بسبب یضاً و انفسه ا و صد و اتی سوسن سالی
 رب العالمین خ ادم فی ۱۹ شهر رجب ۱۲۰۷
 شب پشه

من مقدم

١٩٨
جناب ابن صدق علیه السلام

مؤلفه الجاهل بالاسم القائم نام الوجوه

یا ابن صدق علیک بهائی وعلیائی انما معناه دارالقرن
استملوا بنا رجعت الله و قاموا علی منده هم ربیبنا
مسجد محمدتین فضل الله بک و تعالی ان یدعی
انگشته رب بیان دیویدیم علی ما برقع به امر الله جویسته
علی ایش الا الله الاموال غیره لکن ان طوبی لمخامس
فی دل المؤمنون بکررتبه الرحمن مولی الایمان الله کجسته
عرض عالم و انما فضل هم ایادی امر الله جیست تمام بر او فریام
دانند و اگر کوشش و رغبتی الا عدا باسم اجب میباشانند
یا اولیاء الله با جماعه و بجمعی فی یوم القدر شرفه الله ربنا
فی قلب سبحان و کمال ایشان که با احل لکن است و آیت
الذین فریم بشتانی محمودی آینه آنکه من لالی است
بمهر رب بیان و امواج عثمان ربحم الرحمن علی البیت

تصرف خودمک و ارتفع فیه ذکر محبوبی بجمعی اتی ایامی بی بسته
العلیاء و جودکم و بجمعی و جماعه بکست قضا حکم طوبی صاحب
البیت الله قائم بین الامم اعلی حدت الله بک الایام
در این زمین جناب اسم رضا علیه السلام و غایتی حسب الامر
از جمله بیاید بفرس تا نده طبعه مقام نمود و در آخر یوم بنیاست
خازن و بقبول عزین اعلی اعلی بکست بالاسرار المکتوبه
فی ایامک و بالانفاد همیشه تدم من ایش فخر کس
ان تقصد کل واحد من ایاک امرک ما ینصب به اعلام
به ایامک بمن برتیک و آیات حضرتک فی بلادک
ایرت تر نیمه ثلثین اربک متوسلین بک ایامک
عباده ذکر تهم فی کست بک و تبرک و الایامک است
رفت امرک الی مقام تجتیر به الاحکار و ارتقدت فرانس
الاست ارامین بدینه الا بقت فازت بانوار ذکرک
بکست با مالک الایامه و خاطر التناهی بکست الذی
بسرقت تمان الارض و قوتت انفسه و عباده ک

ان فی حقهم فی کل الاحوال علی ریسب یعنی لایانک و ظهور کبریت
تعلتک و ساطعک لآله الالهات الفرد الواله القصد العظیم
تحت شجر

محبوب خواد

حضرت بن اسماعیل اصدق علیه ما بها الله الا لا غفره
بجمله

۱۵۲
بسم ربنا الافضل العظیم العالی

محمود کونده پاینده دلایین بنیاد است که درین ایشمال تار
بغضاب طراف و اشطار کجوش میان و بیل تیان اولیا را که فرمود
و یشارت داد اسباب ذلت و اودات ظلم غفلت
تیر حلال اشراق با نداشت جل منار و غریبانه ملا ال کعبه
روز مبارک است و از خلم چکنه نیا عظیم بر عرض ظهور
مستوی از حق بل جلای که سال اول که عیا خود را میثاب جز
شعبه کتب نور انیلا و محفوظ دارد آنه علی کل شیء
قدر و بالاجابه جبر یا صبر **محبوب** دستها عالی آید
یک روحانی رسید و غرضه و جودا بنور رسد
مشهور نمود چکه در هر سال اولی از حق عرف مخصوص

و مشغوع و توتبه و امتثال الی الله متضرع ذمیتت است
محبت و الفت تطلب و اگر محبوب بوده است و امید آنکه
این لطیفه کبری مقدس بنیز ماند و ضیاء او با هم ضرب
قبل مجرب نماید این زبانها و مقتدا العزیز و بعد از فرج
و ابتهاج و قرانت و اطلاع قصد ملکوت بیان نموده ایم
و چه موی لادیان عرض بشرف استغاثه قول غریبا علی ما
بسی القانم امام الوجوه یا ابن ابی علیک بهائی و عیان
با به جناب و کسب احوال این آیه مبارکه منزلت و فرزانگان
و منتسک باشد فیصل ایشا و یکم مایه فی تحقیق این
مبارک جنود و حفظ آسوده است ایدارا با یکله علی اکثر
نمائید از شئون استغاثه و تقوی حفظ کنید کلمه
فیصل است ایشا و اشی است کبری و غنی است استعدا
طری از برای نشانی که تحقیق این شبت نماید او در حق
احوال محفوظ و محفوظ است یا ابن اصدق الخدس
باید در سالی و ایام خدمت استغاثه و شکی نیست
حق شکران او است تا هر وقت میسین تو و ما حاضر

بنشین سپهریان بر کله از نظای که در اقصی سائر عالم آری
 اشرق نماید آن در تمامهای آسمانی صیحه سراسر که از آنجا
 جزوی از آنست است محض است منسل الله تبارک و تعالی
 ان یوتیة عیاده علی ستارته لا یرئیا الله باهر و العنون
 ولا شبهاست الفین کفرها باشد که استیوم ظلم اعلی و ادب
 در اندیشه انظار هم را بشانی محزون نموده که اسباب آن کو بی
 خود در انفس عالم جز متاخره میباشد اینها انظار الی الیه
 مصیبت کبری دارد و در ذیة عظمتی مشهور است بآن
 جناب هم تمت کبری ازین حزن رسیده اگر چه در دنیا
 فریبشاید نظریه تفریط و تفریط است از آنجا دارد
 هیچ استحقاق تعالی قدرت و تعالی سلطنته
 و تعالی امر و سلطنته و لکن انسان تجرأت از نفی و تعالی
 خسارت اکبر را هیچ چشم دشمنند و شاعر نیستند اما
 احاطه کرده و چو علی مایل گشته یا ایها المذکر الی الیه
 دیار شهید علیه السلام بیا و الله الا عزرا الی الیه نازند

آنچه که در تمام ملک و ملکات آسمانی و ارضی و انوار
 همه امر خود در جناب زمین علیه جهانی است بعضی
 در آنجا نازند و نیز آنجناب ارسال نماید پس انوار
 علی ثمره از جهات سبع مجیب چندی شهر عرض ارض
 حیفا بوده و در اکثر حیوان غامی خطرت مرتفع قلنا
 باک یا خطره تمنع فی اللالی مرعیات و فی الایام
 فضیحات فی الاسحا حینک عند ذلک نقت
 ندانیم از تو کلمات یا سلطان لوجود آن لشکر کن غرقوا
 سفینتک البحر و غرقوا فاکتک البیضا و دارا و ا
 ان یطون النورک بذلک ارفع مجبیه و فی الایام
 و مصرخی صرخ من فی الارض السماء باسند الا که ملک
 ملک و بذلک الایام و صیرتک الایام ان خط
 نفاک عن ارفع الایام بسوف الا شقا باک
 انت المقدر علی ما شاء و ولی قضتک زما الی الیه
 الیه الین و الا شقین کما بان غدا و احیا الیک سفیل
 بازال حینچه بدید بودیم اصفا شد و در کسش بر زمین

مبارک گشت گشته بشهدت کاک هذا کتاب الذی شیئ
 وینفق آتالاله الاله انما القدر المصدق الامر بسبب انکه در اول
 مناجاتش که فرمودی اهل حق ترانی طائفه کمال از آنست
 و تا نظر الی حق جبرک فمحققین بیان عاریت و عین
 و اقوالست عند الله مثل الله تبارک و تعالی ان الله یک
 فیکمل من کما سبغ الامام الاله و الرتبة العلیانه حومیلی
 الوری و رب المرشع الرشی بایتها اشارت حق القفا
 امام و حومیلی الاله اولیای حق ان رضی الله عنهم کلهم
 برسان کما امر و در خدمت و حضرت است و در خدمت
 اعظم از هدایت خلق نبوده و نخواهد بود باید که آن
 گشتند و عباد بصیرتستقیم را نمایند قل انکم انکم
 شیئی و یبیدکم امر من التوجیالی المقام الیه فیزاد نفع است
 فیکمل الامکان یا ابن اصدق المدحسل علی اصیبتنا
 بعد انصاف و استقامت ایلاف با ایزاز امر بجه
 علی بنده سینه ایزان را بجه فاد استقامت شود و حضرت
 اینست جویت الهی که در دنیا والواج از نظم امر جا و نازل گشته

طوبی الامالمین و طوبی العاصمین استخ
 امید آنکه او را از کاسل تقامت کبری می و مهر حسین بیانشند
 چرا که آن ظاهر شود نصیحت نمنون و او با اشران و از نصر او
 منته نماید و هر یک تصدیق خاصه شود که عالم ایشانی بطبی
 مشاهده این آیات کفرش بودند امروز روز حضرت
 و روز نظر بقدر کجوه و عیال خصمی ظاهر شده که عالم را احاطه نموده
 و جمیع احیان صلح پان موجود طوبی للناالمین و للنازمین
 نفسی اقبال نماید تا نمنون فارغ شود و من غرق و غرق
 و اینکه باره تجویب فوا حضرت جا میر حسین علی سید الشهداء
 و حضرت محبوب فراد لامیر اسما الله علیه بها الله الاله
 شد حقیقت آن نیست از حضرت ابنا حبیب
 روحانی حاجی محمد کاظم علیه بها الله مر قوم و شد که او
 مقدس حضرتیه علیها بها الله و این رضی و او را و حاکم طبع
 ملاقات ایشان را طالب شد و سخن حقش بگفت
 نبود که شتند و معاشرت نمودند بعد از حق و
 در اسات اقدس مر شد انجذاب و با جناب مذکور

آن فرض قویه نمایند و اگر ممکن شود ملاقات کنند اما ملاقات معلوم و واضح کرده که عدم ملاقات آن در نفس است با حکمت بوده نه بلیغ و خوف و اما مجبوری جناب میرزا علی بهار الله الهی بخش این ملاقات ایشان تشریف بردند و در وقت قبل جناب حبیب روحانی ملا علی علیه بهار الله مخصوص ایشان را طلب نمودند و از مساحت امین الله این حاصل شد تا این سینه که مخصوص اذن خواستند که دیدن آن خوان برودند جز اینقدر امری صادره و اما تحقیق اینها مساحت امین الله سر کش عبوده و خود آنجور خواهد آگاهند که در چند سینه قبل حضرت سلطان شخصی از افاضه اسپهان فرمودند که در این خصوص امر معاش در تنگی است اینجور مجبور معظم حضرت امین الله جل جلاله علیه بهار الله الهی را امر نمودند که مخصوص اذن حقوق این ملاقات نمایند و بعد از آنکه جناب حضرت امین الله علیه بهار الله این بند را حاضر فرمودند و یک لوح این معنی

که مشعر بر من آن فقره بود و ملاقاتی که جناب علی علیه السلام در آنجا و همین منزل ایشان آیت صاحب بر بود که جناب منزل احدی بر آن آگاهند و بعد از حضرت امین علیه بهار الله الهی عرضیه با حضرت امین علیه بهار الله الهی نموده بود که خداست این سینه که قبول شد بعضی از اولیا از جمله ابنا غلیل وراثت علیهم بهار الله بجهت و تلووس شوق و اشتیاق و جمعی داده اند اگر امر پذیرد شود سبب ایس کل میگردد و در موجود در هزار تخمید نمودند و این سینه در مساحت امین علیه بهار الله الهی نمود که اگر قبول نماند شود سبب فرج و مسود در جای افنده و تلووب میگردد و بعد از مساحت امین علیه بهار الله الهی مخصوص هر یک از اولیا مبلغ بخواد تو مان تقریب نمودند و بنا بر مساحت شد و نفوس این الرضی شایده و کذا بر آنچه از مصدر او امر صادر گشت و همچنین حضرت اولیای نار ان علیهم بهار الله الهی قصد زیارت و ادای حقوق

شوند و بعد از حضور روزه ایش از قبول فرمودند و در آن وقت
 واکند شمشد مخدیره جناب بر روی خند اعلیایا پناه او
 در سات اقدس عرض نمود استهراکه روزه را قبول
 فرمایند و در حقیقت که آن روزه را از مال خود خارج کرده اند
 مستدک بشخصت و خفایت خارج از احصا محمد قبول فرمودند
 و واکند اردند و ناری اندرند مگر جناب سید علیه السلام
 که با ایشان بود مبلغ سی و پنج تومان قبول شد قیمت گشت
 ده تومان جناب مشکین سلم علیه السلام خفایت نمودند
 از آباء و اولاد ایشان خفایت فرمودند استهراکه روزه را
 و حال خود را خوب میدانند که در سبب چه قدر نفوس
 مجتمعند از آل این موجود بود و به است مخصوص
 این ایام که مسیله از محل معینی حب الامر طلب شد
 و با دومی این نیست و اگر کسی قلیل از آن روزه را
 که موجود است با صاحب آن روزه داده شد شخصی هم

بحضرت آقای افان حضرت امین داده مگر راستند استهراکه
 همین قبول نمازند و مکن روزه چکه جای خجالت مانع
 و اما حال موجود است و بتصرف نمازند جمیع روزه کرده
 انجوب و سایرین کامیابند بی انچه رسد قبول نکند
 بعضی بیات اقدس سید اذاعت نانه و جواب
 زنت یا محبوب خواهد صفایات حق نظر فرمایند
 از آل کما خفایت نمودند و به است و در باره
 الا صدق علیه السلام نازل شد آنچه که هر مرتبه
 آن نازل بر خفایت و خصل صحت بوده مگر چنین که هر
 روز در حاجیه ضلع مرحوم مرفوع حاجی همبزار حسن علیها
 جای الله رحمت و حضور بوده در آن عظمت انجوب
 و حضرت انتم اگر شفره بود و ذکر که لوی قتی علی اجمال
 تر اینها نخبه نیز میان الله رب العالمین مع ملک
 مبارک که فعل ایش و ملاحظه ظاهر از دست زنت با سید
 آنکه بر آنچه ظاهر شده آگاه شوند و عباد الله انجوب

ارتفاع کوه ارتقا نفوست انانایند و اگر کامی در حال
 جواب دستخدا و نامها محبوب فرادعوق رود
 باطنیان و عدم فرصت بوده چکه از هر جتی متصل برسد
 و تحقیقت یافت برنا پاکیر کیاب گشت این نام یعنی خبر
 از ارض طارسی که ما یحیرت شد از جمله نوشته اند سید
 جمال الدین غفاری نزد کان ایران را در بیخ نظنون او او با هم نمود
 بقسم که در فدا با او شریک شده اند و اشخصان مصر بود
 کمال عداوت را این حزب من غیر جت خلاص نمود
 نوشت آنچه که سزاوار خود او بوده و همچنین در برت
 کتوبی نوشته و بطرس که بطبع دائرة المعارف مشغول بود
 دارد دان مال خیر هم در کتاب خود طبع نموده و اشاعه
 و بعد پاریس فته در اندیشه و قد نه بار کا طبع
 که کرده و در هر نوشته است که نام او است
 روحی و ذاتی لترات قدومه الا طهر فدا ار سال نموده و
 دوستی نمود و خواهش کرد که آنچه را ده فرما شد

ار سال ارند با طبع شود و لکن آنچه برش منقول بختا و بعد قصد
 ایران نمود بخصیل بعد از استیصال فر مؤمانه پار
 عجب در آنکه آنچه نفوس مغز و در پیش فراد خود یا
 نمود سبحان الله استقامت جسد فقل در آن کجا
 رفت و لکن آنچه بل باله سکت متباهیم که او را بر جمع نماید
 فرمایند الطی طی ایة العاقلین علی الزجر ع الیک و الایات
 لدی باب عفوک ثم عرفه بمنی لایاکت ارب
 بدل فدا و اسم بالاصلاح و بفضا سم با محبت و
 منقر به بصدق انک انت المنتصر العلم کیم
 اینکه در باره اکثر رو مضدین متوجه است که درین
 معلوم و در محبت چکه از حزب انهم میداند
 آفات کند ما در فدا که در زایا برینان نوحه نماید
 ضرب بی مبین مورد سهام با ملین و سب با مضرترین
 در محبتی که ظهور عمل مضد و انصاف منقطع
 مضار مطلق متعینه و بفضا واقع مسکروه یقنون

باش آن و قیام آن بایریدون اینجانب مظلوم محبت
 کامل شوق را رخ معاشرت نموده و بنمایند و جز
 خشنود بر نفسی را در نموده اند مع ذلک در لیاالی و ایام
 جگر دانه چه دارد آورده اند بار خلیفه ابابعد عرض
 امام کربسی علی السیخات باهزات حکمات از شرق
 اراده مشرق نموده ما اعلی پانده ما اسی غره و ذکر
 با این می حکایت بهائی و فعلت سخرت نظر تا خدا
 چشم را می سید اند و ظلم کبر اعدا بسینه لمرام
 سوف بران جسد اعماله و یا خدم العذاب
 مشکل نجات بطلبون انصر ولا یخصون و استغشون
 و لا یقانون و تخمین آنچه در این امر از حکم ظاهر است
 مضمین دارد شده سبب اعلا، حکمت است که بود در این
 اعدا بقیده خود مشریت غرر انصرت نموده اند
 فایس افطنوا و اطل اعلوا و یعلون جیسین پرتان

آینه دار شعور سبب ارتجاع مایه نصره نظر است
 من قید در آن بغير اراده اقتصد در و سلطانه
 قل عجزت عن ظهورات قدرته و ضغنه عنده
 تجلی انوار است دره کمال انوار جبر فهم مستجاب بی آی
 وورد و اعلی اصغیان اولیاء آنه هو الموتیة العلیم
 و مقتدر الضمیر کجیم او یار رحمت فیما نیم باعمال
 و اما لیک سبب توجیه حسن علت اقبال عباد است
 اگر اول نام الی حسن یا آنچه نازل شده عمل بنمودند حال مراد ظنا
 آن حکمت را اطاعت حول مشا به میگردند و لکن
 قضی این امر را می است که لا تقدیم است
 و اگر حضرت مالک عادل و حضرت عالم عادل
 تبارک و تعالی را آموزند هبته اجرائ آن من
 عدل است ظلمه میشود جزای یک فدره از عمل ترک
 نمیشود و جزو میگرد آن بنام هو العلیم کجیم و بعد از عرض

در ساعت پنج اندیش علی بن عقیله مبارکه طلب از مصدر بیان
 مولی الوری نازل قوله علی بن ابی طالب با عبد حاضر
 این سی آدی تمام علی چند مت امری از برای عالم مذکور جان
 آنچه را که سبب بقا اسم و ذکر است و این را با بجز
 رضا خیز و بنویز چو شور یک لوح مش آید
 مخصوص و از سایر خیات نازل ارسال میشود اگر عرف
 اقبال است شام شود بر ماند شاید که شریان آبی که
 در حکمت کنون و مستعد است بجهت ایدی فایز کرده
 و ذکرش در کتاب از ظلم باب ثبت شود از طلب
 عظامی آن مملکت را در یک ساعت نویز نماید بر اصفا آیات
 منزلت الهیه از اعداء هم فارغ شوند و قصد اخلاص
 نمایند و بر تربیت و هدایت عباد قیام کنند
 حال فعلی نفسی است ملک با یک التوراء التي بها اخذ
 حقائق الاشياء ان توتیر عبادک علی ایشی الایات

تم عمل خود بهم نارسدند ظهور کاشی عقل بها العالم والاحم انک
 انت القوی الغالب العزیز محمد است
 امید که نور امر فیده و قلوب شور فرماید و کل باش بنور
 را و نماید حضرت عالم مذکور اید و التبارک و تعالی
 اگر فی بحال در اعداء هم از شرایط ظهور است قبل فکر فرماید
 همیشه از اعداء نفس بکنند و از غنی مقال طلب نماید
 آنچه را که تمایل پیشی است اینک در فقره خضر از قبل فرم
 داشته میز با دوی دولت آباد کمال محبت را با و اطفا
 داشته و با و داشته بود که در شمالی حسین نمبری رسیده
 آنچه در انقیام ذکر شود محبت و لاری بنیه باید چیزی
 از ایات منزلت او ارسال کرده و لیقود نسخه سپلا
 الی محبوب خدای احد شاکر که جز تبلیغ عباد و بر
 ایشان مقصودی نبود و نیست هر نفسی که او می آید
 اینک درباره توجیه بحیات مرقوم داشته و فقره لازم است

چرا گفت بدان بود موت توجیه آنجوب بجهت
 نسبت سبب آگاهی و ثبوت در سوخ میگردید بعد از
 عرض مختصره امام شمس الان عظمت با سبب علی اناطی
 قوله تبارک و تعالی یا این ای علیک بها
 نفس حرکت لوجه الله در عالم سوخ بود و موت و در سبب
 قبل مقام توجیه سبب اطراف الاصل هدایت عباد مذکور مطور توجیه
 با نفس الازم چکه در وقت غیب با جناب حق دارند
 با یقین خود بر سبب انقطاع الازل فرقی در اصل الازل
 نموده آنچه که سبب انقطاع است از اساس یا جناب
 نه المقام الترفیح با یقین را بیاناتیکه سبب لغز
 و جذب و جذب عباد است تعلیم نموده در الواجبت
 آنچه بخواهند مذکور در مقام انقطاع لایات کبری اول
 و همین استقوی و توجیه محرم در هر یک از صفات اخلاق

نازل شده آنچه که گفته شد و خود را بنده علیا و تقاضای تصویب
 نماید آنجناب حسب معنی محبت نماید تا کل من شود آنچه که
 سبب ارتقاء بود در ارتقاء انوار محبت نقل استخبارات انوار
 ان نورانی که انوار علی بن عبد المطلب از جلالنا مع العیب
 استی کبریا ان عظم توفیه تجویب با عرض طاعت
 شد و آنچه در مختصره در توفیه است بهیچ وجه محبت
 و نفس حق علی الاذن ان را تصدیق فرموده که توجیه آنجوب
 لازم هم تا ما با مستقیم هم صاحب بالاولیا و اصلاح شخص
 این با ما اختیار نظر کریسید و چه سبب بحال ان ندانند و کن
 از بعضی از امور حق مراملات مفوم شد که حضرت سلطان الله الله
 تعالی و کتب والایا با سبب در مقام فساد از غیب کلام
 داده اند و چه بنام انوار محبت و انکسای نموده
 و کبریا تاخیر از آن می فرود می رسد معلوم شد که همان و غیر
 تا به رانختن توفیه و چه احوال انصافی و تا که در نقل استخبارات
 فی انوار محبت انوار محبت ذکر کرد و سبب انوار محبت انوار
 ذکر سبب در معانی جناب امیر صاحب الله علیه السلام
 فرمودند بعد از عرض امام کبری در بیان آیات بیانات در سما

فضول قدمه تبارک و تعالیٰ بمسئول العظیم
 یا حسب قدرت بالقضاء و شریعت کوثر البقاء و ربات الامم علیهم
 و صحت نماز الله الاغراض علی شکل الله تبارک و تعالیٰ ان بحکمت
 تا و ما لامره و در سخنانی خیر و ثواب است تنها علی هذا الامر الله
 به ساح حق و صواب حق و بگریختن حق از جریب عید و طعن حق و فضل و نفاذ
 حق را میج و در خدای علی خود یک کفایت خلق انظر از کان المظالم و انما
 فی هذا المقام الضمیر الرفع جبرئیل علی امی اصدق الله سوره
 العرش تا کور بود و همیشه و منزل ام من ما بفضل صلی الله
 و آله و سلم و اولاد آیه شریفه ذلک مولی الامم انما هو
 العظیم کبر من لی انظروم علی محمد و قریب من انزل کتبنا
 اوحین انتم فی این کتب هم خدمت ایشان و بیعتی
 و سلام میسرا هم همچنین گفت اولیا ان انض و بیعتی
 که سبب القیام است و در کرامت ان آیتها بر انما صریح
 عرض کرد که اول بعید خدمت جناب صاحب روفا حضرت ملا
 علی بهاء الله محاسب و سلام برسانید تا مهابلی ایشان انزل تا

آنکه از طرف عشق آباد توسط سبب روحانی جناب صاحب
 محمد کاظم علیه السلام اندر ارسال انشاء رسید بر قصد جناب
 تا خیر شود سبب غرض کثرت مثل است از حق میطلبان
 تا دم زانما سید فرماید بر احوالی حضرت که این کمبود است
 امید است جواب نامه ایشان از بعد ارسال شود ایها
 و الذکر و انما علی خضرکم و علی من حکم و علی اولیای الله
 الذین نوالیهم و سبب شانه و عملوا با امر و ای فی کتاب حسین
 و محمد و سبب رب العالمین فی رقم ۲۲ سرچین است

محبوب فراد

این حضرت استم الامدی جناب علی قبل علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

تسبیح و تقدیرات چون را الا ان سبب است که انالی بحکمت
 و بیایم از انور و انشاء و خدای زین شریف و با این جذب فرمود
 در کعبه و العطاء و الله افضل لیست تا از حضرت ضابطه
 و عنایت محیطا اصحاب مکتوت امر حضرت ابقام

مقدس نزد وال قفا آگاه نمود و اخبار فرمود بسیار شیخ
 از او بی طلبی عیادت و در امور فریاد برادر بزرگ بعد از آن
 مقدس دستهاست بر آن غیر اینکه از خستیدار شد و
 قطعات و میل در پیش برنگ بریزد این و امر از انال لری
 مقبول بود و دست و چون آتی نمی شد تا می برنگ
 نشست و آن اتفاق امر است در اول شناسا و شناسد
 و بیست ناسند سسک باله الاسما و مالک امر
 و الترمی و بالذبا، التي سکت فی سسک شوقا اما ک
 و بالعبرات التي نزلت من حیثیک بان یجلی و احبابک
 مستعین لاظهار امرک من عبادک با کتبه و اسباب
 لا الاله الا انت المقدر العزیز المتان اربت تری الاله
 البلی کت فی اول الایام و کان ان ذکرک من الایام ارب
 اید سیر و ک ذکرک علی نطقه تا مرک بجز و ذکرک و اسباب
 و قدر ما برضه من عبادک آنکانت المقدر علی قضاء
 و فی فیضک زام الاولون الحسنین امیرک

یا الاله العزیز اربت تری عیدک لراد ان ذکرک من ساقرنا
 لوجک مره انهارا بجز آیه و دعوی الی ذکرک فی کل صباح
 و ما اربت و اجل اسان سفنا یصل من تحت و الی اهل
 و بصرو حیدر مشاهد اما ک و انوارک و برط نامیا کاجیل نجیب
 لا ترزعه سنه ایسالم و ضو شاد الامم ثم علی الی شجره
 مشتغلا بنازحک ایحرق باسجات عفاک و حجاب
 عبادک آنکانت الفرد الواحده فیس اربت
 یا محبوب نواد و مستحیانی لکر سید بجز
 مطلوب چکه حرکت بطراز محبت محبوب عالمیان
 عزیز عرف غلوس لزان مستقوع و اید خدمت و وفا
 از ان ختیر طوی لاذن سمعت ندا الله مولی الاسماء
 و فاطم السناء و هر یک با بی بود و برای مدینه محبت
 و مودت و و داد و انحاء و بعد از ملاحظه قرانت و ادرا
 و استنهام قصد تمام مولی الانام فروده امام کرسی
 رب عرض شد و بکثرت اسفانافاز کشت
 تو که جل خب مالار و هم فراد

بسمي الذي به قام من في العتوب كتاب اتره من كل طهر
 اذا استوى على عرش تطورا الى من جابر الى السجود
 القديم وخصر امام الوجود مع استبداء اذ ارتفع باحت
 ونازسا كان مطرا في كلب استربت ما كان ما يكون
 قد شهد العلم الابا كلك وخصورك وقيا كلك في باب
 فتح على من في الغيب الشهود طولي الاذنانك بما سمع صيرتها
 بسبتك بما رأيت منظرى القديك بما اقبل الى مقامى
 الجود حفظ ما اوديت من كدى الله ثم شكرة بحبنا
 الفضل الذي لا تقا له الكثرة فدر العلوب بانوار بياني و
 العيون نفسا وجمي والتفوس بما اشرق ولا ح من
 افق الله ربك ما لك الوجود اذا شربت حق الدنيا
 من يد عطاء ربك الرحمن قل انى اى كلك محمد
 بما ذكرته وظهرت لي من حسن ان تلك الاله
 انالى الكثرة والسيان سلك ما لك الكبريا
 التي حبها انجذبت فشدت الملاء الاعلى وخلصت

التي بها سبت حركك من في الاخر والناه بان حركت
 في كل الاحوال انطقا بانك وما خلا امرك فاصرفه بانك
 ومتو ظلا حركك ومتوقضا امورى بانك كيف انكر
 يا اهلها ما هيك التي احاستنى من كل تجبات والاذنانك
 التي حيث ذهبتى من كل الاشجار اربت ترانى نظرا الى ارض
 رضائك ومرة اياك كفى في جوارك اربت
 قبي لا ليكن الا في قباب ظلمتك وروحي الا يسترح الا
 باطراف في حركك اسلك يا من بارك
 فطرت الكائنات وخصعت له الكائنات بان تو فضي عفا
 ما ترفع بانك العلياء وظهرت لك في ناريت الانشا
 انت الاله فاضحك سلوة الاقرباء ولا انتك
 شوكه الا حرا تفعل قدرتك ما شاء انك انت الله
 الهى العلى العظيم يا اباي اسى عليك بهانى
 لا زال تكلمو ربك وروى حسنى محافظايت بنو قوتج و
 امواج بحر بان الهى بسود حروفات ارسال شده وبيشود همچنين

درانی حکمت که از صاف بجز طهر باقی ظاهر رسیده و میرسد
 از حق بل طهارت است که در ایضا در اوقات مجتهد تا ما بل شایسته
 گردد و آنچه ظاهر شده مجتهد انتخاب و اصل این صفت
 درستی کوه بود و همیشه که مقلد از اول مرتبه صفت
 و قدرت محیط امام وجود و حیا و قیام نمود و کشف غلط افرو
 و کتب عبا و جامل افعال بر اعراض قیام نمودند و وارد آوردند
 آنچه را که کباب عاقلین محترق و منت که مقررین مضطرب
 کبر ایقوم تا کی در بیدای ضلالت تحقیر و الی ام لائق و نمود
 چرخ و فانیه ایام خضرب نتهی میشود و آنچه نزدیک است
 فی ضلال سپین چند ناید شاید در ایام ظهور در گوشه ای بیاید
 و از حق محض منت برسد این حقی که استی بصورت نام
 ظاهر و متکامی بیست نور با هر حیات آید خسته
 و حب سرستی خلاف فراید طریقی از برای نشسته بر تراز
 ناکات قیام نمودند و از دنیا میان منصف و عالمیان منت
 برزند و در ستار از همسر بر میان و بنیای حق بشارت

در امر الله قد قدر استقیم الوتر علی حدیثهم الابرار المنصف
 مرتفع السموات و الارض الامن شاء الله رب العالمین
 الیه ارجع امری من ارض ما اغضبه علیک و علی من یرضی
 فی هذا الدنیا و الاخری و علی الذین تمسکوا بحبل الامجاد امر من الیه
 مالک الامجاد و انظاره فی العباد استی

با مجرب نواری ایامی خفایت حق بل الابرار من ظنا بجز
 بیطاشخص و در باطن باطن بنیای لا یعرف مبوط سما
 فضل مرتفع و حساب حجت باطل یعنی خامه شده
 که سنک را شجر تبدیل نمزد و از آن شجره کمال من مشهور
 مرتفع حق نماید و عالم را که از آن تجلیات سما که غایت خلق
 شده مع نکت عباد رسا به فیض سبب چه مقدار فاعل
 چه مقدار جامل چه مقدار محبوب چه مقدار ممنوع خست
 احدی سلوة الله منتهم جز الاموالهم مجازاة الاصلهم
 امر که تعالی خلق را احاطه نموده و بیانش نام وجود کل افکار
 شده و یا انش فوق کل الابدیکه بر امری انظرف چه

آسی بسیار از زنده بگفتی یا این سی انقطاع تمام مباحث منته
 و قلوب انشفا و قیامات الله علی العالمات هرانی با گوشه چشم
 و بشود و می بیند آن رخ شده بشود است صاحب را چه
 رفتند که با این کار سبب که توفیق بر او میسر شود
 خود در بر او می آید و انستاد نصیب و شک و ما که در حق او
 در زمین عرش همین مایه و لکن طالب مقنونه غیر موجود نشانی
 الکی که آن کی ادا انرا استغلب الالهة و العلوب الامر
 پیدا شد بگفت اینجور استحقاق

بیش محبت نیشانی باطل انان تو جاهد از خود تحریر باید مخصوص این
 ضعیف خانی و بیای و ایام آیات غرضی نازل و سخن منتر
 قبائی غفلت و تفاوت عالم اندیشه و کائنات مایه است از
 و در آنی ایشان کرد و تربیت آتانی عبادتی است مایه و نطق از دردی
 غلت ناما وانی انجات چشمه از علی کل شیئی تغییر انکیر مایه او
 آتانی در علی آراء و قرین عیب و یاد میم و مزاجره و صالح
 و اسباب و خود مرقوم انشده امام خود در پیش شده و ان
 آیات از سار غنای نازل و است که در کتابی این سی علی است
 و عبادتی مذکور و ای که از ان سرود غنوی هر یک بگردد

قدر در نظر کبریا و بلای غنای غنیمت و انفس نگویند مگر آن
 قوم اصلی مقنونه آن بر شمس بیانی و ذکر رسم آیات انجی
 لا سعادا است العالم طولی ان کارها و عرف متعلما و علی انزل فیما
 من ان کرم طریقه انکدری بود و الی ان غایت با نورانی از
 انفس و الکریم با او بر خدمت الاله ایم و نظر قیام عالمه الاله
 و اصل انفسه کس ناما که الاله نزل نسل نسل ان کرم علی خصو امر
 و انقدر احدی که با حق با حق است انفسه و سلطه انفسه است ان کرم
 و نفسی از دنیا و حق العزة و انفسه و ملک که او با الله انفسه

بماند سی که انکیر که در نظر سبحی نفع است بشود خدا بر نفع
 امری بجزیره قدسی انی بین مایه نوزده انی بین انی که انکیر که
 کتاب بین جناب بر مایه با الله و مایه انکیر که انکیر که
 دم و دیار فری مکرر که نوزده و انکیر که مایه انکیر که مایه
 ضعیف نازل ارسال شده جناب استیغنی علی بیانی و انکیر که
 پیدا که سخن سرخنده و خدمت تا هم بت صفیه که انکیر که
 در روز انخاب با نداشتند و انکیر که تا رسد با انکیر که انکیر که
 غنای من و غنای من انکیر که مایه انکیر که مایه انکیر که

ظهور از غایت علی با حق علیا از حق بطریق آینه مستقیم است علی قدر
 سه امیر ظاهر نماید اوست قادر توانا سرف نظیر است و قات
 اولاد نامیرغ آنگاه رسم من الامراء لا یفتی العجمین اولاد من این
 گریست و را در کوفتایم نیز خوا بگریست میاید ان انبریم
 در کتب تاریخ به انفراد سن لایعی اذرا را من مشهور علی فی منظمه و علی
 مذکور و قاریه الرضویین قال بطلان نقل و کتب منصفه و حقه من سبک و
 و خفا من لیس و هو القدر الکرم بالفتی الزناقلین اول نقل
 و است از تیره ماعلی فی سینه تا علی علیه السلام ان یوید علی
 علی ایستخفی اولاد من این نظر از کوفتایم از حق بطریق مستقیم
 متعین فرمایند آنچه سواد اولاد ایام نبوده و نیست یا اولاد
 امروزه حضرت و جنودیک صادمه اخلاق و اعمال سبیه و
 حکمت و بیان بوده و هست متکا بها تخلصین غملا یسبیه
 که کتب با مرگ انظر الی انرا من حقه و هو انما صح لایسن
 با شماره و اتفاق بر نصرت حق قیامه نماید و با سخن علی ابال
 کوثر بیان چسبند سبیل و اریه مبتسما من علی کبر و او است
 چسبیا از انوس که کتب را فیدماند و از حضرت حق بیجا می

کفرات حکمت از فقه و اسس اینان جاری عهد فاشد شاید
 متوق شود یا تجد ذکر شیعی و کتاب من جمله اند آتی آتی شیخ
 المظالم بود حدایت و نورانیت و بان بیست گت شش و شریک
 و اذیر قدرت از تنگ و لغت کوز بیانک استسک بالنظ
 الی منیضا خصلت کتب العالم و اما کذا فی کان منیضا علی الله و با مروج بحر
 حکمت و شریکات انوار شریکات بان تونیا سبکات علی اهل
 با هر نیمه فی الکتاب قرانزل المیرمن سواد حکمت طریقت حکمت
 آنک است القدره علی است و الاالات الحقیقیه من استی
 نازل شد آنچه کجاستش عالمه اما ط فرمود و بعد شیل خدشوه طریقی ابریا
 و علی تقیام حجه الزعامه الی اخری نه و بعد عذیب با فدیته شریک
 و لایالی جایگه نظر علی جاری خصلت علی است که بجاده خصمین اولاد
 آمد اباد و در استقبل اول شد آنچه کجاستش عالمه مطرفه از قرار
 ذکر بسیار از من سبیه در جبل بیت سار اقامه روز مقصود که
 از آل استیا من شمال بلال کفاح و شریک کرد و دوست ان اعتماد
 یقیم انما یوید بحکم و بطا و فی ششم مراهبه و دیگر هم
 سواد بوده که در فتنه و همچنین از منی شریک حکمت فیله از خود را
 که سبب ارتفاع امر است بل بالاد است اگر شریک است اقامه اولاد

در تکوین هر چه سید یا شرف ازین نعمت کثیره نازل شده
 مطلق اطلاق آمده مطلق حال آمده شب خود را در بر زاید ذکر
 بنامیده علی بملکوت قرب و تقاضا دعوت میفرماید یا اولی استعداده
 و انوار با مظلوم در سرچشمه بگریختن مشغول چراغ تنقیب نور
 اقبال از طلوع وصال مشفق چرخ خود را مستحضر دارد در پیش پشای
 ناز از اعلی حکم خفا مسدودند ایشان نمی آید از غایت ای هب و شاهانه اما
 چه رفیده بید طاعت غرض مستودم و از اسرار صاحب فضل آب
 داده ام آن آب که در کربلای مذکور و الا اعلام فضل و عطاسطوره حال شرف
 اظهار خدمت شماست و مستحکم غم خود بجزت بقدر است
 و قوت صلواتی قصد تصدیه قضیه و زود را طایفه نامائید
 یا شیخی بر این آنکه گفت می آید آمده آیات غنائش عالم را
 احاطه فرموده آن بدست یکتا آمده آن یار چه جا می آید
 شوق نموده بشتاید بشتاید وقت حضور است بیاید
 بیاید کتر کنون ظاهر گنج مستور با هر چه با کت
 ظاهر شده اشارت صاف شاهد گشته خود را محرم تما

و پیوسته

نور آینه با این صدق المدهس ازین غار از قفل
 مظلوم تمیز بر بیان میگردانند مقامت را فرموده
 کن از غایت حق جمع ازین غار خود به هم مضامین گشت
 به اقبال اعلی میگوید یا ایضا یا اهل المدن الیله خست
 حصار یکبار آمد آن پوشیده چنانکه بانور نمیا آید
 امر و جمع است یا جذبند همیشه مشغول و بفرج الکبریه
 شاه چراغ سید پیغمبر و اید ما در من الماء کل شیء حی ازین
 بیان در سخن را بی اسیار از قبل مظلوم و کفرنا و کفر کج برسد و در
 بیترک و عالم نظر را آخر دست برماند و باور سازد و باور سازد
 سبحان الله ضرب الله شمس شد و شمشید و در این
 واقع شد مظلوم صرف بودند و زود در هر ذراتی قوت نموند
 بر غل بقضای ناظریه بنسبند و این فصل از نظر از نظر شان مقامت
 و نور از حق مایل نظر بملکوت است و علم معین یار
 ملک سلاح با اصلاح بر غماست مظلومیت
 صرفه اثر با دارد و خبر با کرد حال غم زود و شرف
 و غفلت و مضامین اکثر از العدل و انصاف محرم نموند

مدعا بظهور عدل میشود و در باطن محرک عظیم و عظیم
 در عین جبهه نفسیه جمع نموده اند و ظاهر بکلیاتیکه
 عرف محبت از آن متفوق میگردد و در باطن جنبشهای
 پسر را لاجل شتغال از بیضا ترتیب میدهند و بیضا
 باز نفس نبوی و کذب و غیر از ظلماتی که حاصل میگردد
 نفسی از آن کاذب و باطل میدهند غرض از این است
 پاره ای از ایمان ظهور نماید و در همانست که در وقت
 جزایابی عالمان برب آتش الهی است لایزال است و العزیز
 انصار و مفضل العبدی سماض که یک است و ذکر امام الوهاب
 بنا بر تقوی مشرف است انشای تسبیح مبارک و تعالی آن بزرگوار
 میفرماید علی باقری یک امره چون عباده و ذکره
 فی الجوده و اسمی او ایانه جناب علی علیه السلام را
 در حق مظلوم مذکور شد علی بن ابی طالب است و امامان
 و اولاد آنها و انصافها بر مکرر نموده قرآن و تقوی الله ان
 امام و چون بگویم نظر و انکلیه المشوره و امر واجب انظار و الام

بگویم او امری ازین نقصان محمد و کفر و انچه الله رب العالمین
 با علی است و آنست که جواب علمای قبل شما غایت میشود و آنست
 محبت او ایانه و در خیمه نظر انصاف است و هو انصاف الکریم است
 تجلیات انوار کیمیا آنی بکلی انصاف نموده که فی حقیت کل انصاف
 آن مانع و قاصد از اهل ایمان است و اهل ایمان شده آنچه که پیش
 مشکل نظر میاید آن محبوب و جوین کیمیا بر آنچه است
 محبوب امکان نمانده و حقیقت کیمیا این نامه و کیم
 جوین کیمیا حقیقت حلاله و کیمیا حلاله و کیمیا حلاله
 الفت و کیمیا حلاله و کیمیا حلاله و کیمیا حلاله
 از انظار استوار باشد چکه بعد از آنچه واقع شده و ظاهر شده
 مع آنکه در آنچه است و آنخریب بیچوب و انصاف سخنر ده اند
 مع آنکه بر بیضا سخنر مشیر و افزوده معلوم نیست که در آن
 چه بگویند و بیچوبی شکست یکی از اولاد او ازین سواد
 او نموده و شید مشر نموده و بعد جدا گری است و در انصاف
 حق علی نموده اند و آنکه کمال فردی سخن نموده و در حق علی او ایانه
 بیچوب سخنر نموده و بعد آنکه امر آخری بر عدل استیام نموده

و باضاف حکام جاری از مؤلفان و نویسندگان از صدق و وفاداریت
گذشت و توجیه و لذت قیام نمودند حال نظم خالصین پیشاپیش
فخامه نظیران و رفیقان و کلاسیون از دعوت بجزای
اعانتان پرسند چکه سرکار با عادل و حکیم است از هوالمقتد
علی ایشاه بقول کفران سبحان الله این عجب توحید کربان
پاره دولت آبادی و دیگر میگوید از اول هر چه از این
نداشته اوست و همه اش را حاضر است عمل نموده اند
که سبب خسران دنیا و آخرت است همه چیز استغنیائی که از قبل بود
و از غرق مسلول و همدان ظهور مخالفت و انحراف به نظر می رسد
بعد شنیده شد قدوس خود را نمیدهد بخت تیر خوب و بد بود
از برای تیر خوب و بد و نیز با دوی دولت آبادی مکرر از کلام
که در بعضی و انکار شش طایفه و در اما از اول و اول و اول
فرمودند که شاید ما شمر شود و ضحاکت و اورا مذنب نمایان
اشی از او خامه به بصیرت باشد این نویسنده را بعد کاتب
که متصنّف قهرمان جلیله باقی حکم برای مو هو مساندت و کت
فنا به حال و فکرت این انفس در نظر نماید مکرر در آ

و تلو ب انهای اول پنجاه است و بعد سلطان غیب و شفق
کرد جزای اعمال از سبب قبلی دیده مع ذلک عمل نموده
آنچه را که همین چنین میگوید بر او ایامی حق عمل اول که مظالم عدل
و انصاف لازم و واجب است که بداند آنرا از سبب عمل خطانیت
که میا و مجب و جبار شوند از حق طایفه تخریب را نماند فرایه و تیسبه
تا به چنان شیکه با سواش اصدوم داشته و مقهور شدند و
باستقامت تمام بر افعال او قیام کنند نفوس ناقله
مقدار همین فکر شعور ندارند چکه بکس سبیده و یا ملاک کرده اند
میان استمال نموده اند بر زبان حق و اخلاق قابل مع انکه
میفرمایند می در بوم ظهور ناظر فیض حق نباشد از غایت کسب کرد
مبادا در آن روز خدا عارفان را و بیایان شکست نمایند میفرماید
قدر عمل کرد و کجاست برستی توئی نگردد و جوانه
لایست با شانی ملا با مثل بی البرکات و مال بلکه هیچ مان
بزرگترین امر مرفین و مخصوص این امر نازل میفرماید آنچه ذکر
خیر است در بیان مقصود او بوده در سبب الی و انما مکر
اسم مخلص مشغول تا آنکه بتعام نمودن این طایفه رسید که از اول

ایام و قریب است از آن قدر که در هر شب یا پیش از
 تقدیرت بچلیک و ما منیت الا فضل فی صحبتک
 و الصلح فی سبک این حق میطلبم رسد با
 اصدار نفع من باید تا عمل فرزند آنچه که الیم انما
 محرمند ذکر خراب لامبرنا محمد حسین علیه بهاء الله را
 نمودند بعد از عرض هدایت اشرف اقدس سید علی علی انزل
 قرآن مجید که در کتب بنیاد امام فارغ گشت با حق
 از آن غافل متعالی نمودند تا آنکه من فضل الله و رحمت
 اشرف الله بلوح الهی جل جلاله فائز خواهند شد استحقاق
 این عیدم فدیت ایشان غیب میرساند و از حق ارتقا
 متعالی در هر سال حق تعالی آن ربنا الله القدر الضیال آید
 ذکر او بسیار مقوم و شنیده شد که نجات و حق تعالی
 نمود بعد از عرض هدایت اشرف اقدس سید علی علیه السلام
 مبارک است از ما احط انزل انشاء الله ان فائز شوند
 و در هر روز کنونی در کلمات عالیات تست بر نیز بکسب دارند
 ان ربنا جوی المصلی الکریم و فوسس مذکوره که کتبها

آخریب نژاد از قبل قبل مرقوم کی معنا مولی الوری فائز شوند
 آنکه در بیان آن از شود آنچه که عالم را منت بخشید و بر زبان آی
 نماید از حق جل جلاله سائل آن که توفیق عطا فرماید یعنی
 حق همفا چنانکه تحقیق هر نفسی آن فائز شد اقبال نمود و با
 ذکر شهادت و توبه شوق نیا لاسامین و نیا انوار من
 ذکر محمد و در تفسیر با کجا علیه بهاء الله را نمودند چند
 شعر و لوح اشرف اقدس مخصوص توفیق و در تفسیر خود آقا
 شایزه علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله ان فائز شوند
 و حال هم فرمودند انشاء الله ضیاء کجا بریده است که
 لوح الهی که سبب حیات حیات عالم لانهای است غایت
 میشود کانه تر صد که ارسال شد رسیده و کجاست
 آیات بر سینه شفیع آتیه فارگشت چنانکه کلمات کنونی
 عربی و فارسی همچنین بعضی لوح اخیری بر آن نوشته شد
 که تحقیق این کانه فائز شد آنچه که کانه با عالم از برای
 آن تحقق شده و ظاهر شد سبحان الله عظمای کجا

الیومین بکس نذر ادراک و عرفان فائز شده اند و کما قد
 بان فائز شکت از فرار یکانه ملاحظه و تخمین مش حال
 قریب صد جل از سماء فضل علی ابراهیل رضی سائل شده
 مع ذلک طهای آیهجات الیومین بر بستر و در آسید
 بل تأیید اند بل مرده اند بسل انعامه در ان ایست
 من یرضی که هم فی ایستاده هو الفضال الغفر لا الریح
 ذکر شایب این شکیه علیها جهاد الله را فرمودند ابد از مرض
 و ساست اشع اقدس اینک است عالیات از مشرق ارا و فلان
 قوله جل جلاله این شهبه لازال منکد و بود و دست چنگام
 اولیای خارا که فرمودیم فکر و رسم از سماء غایت نازل
 این ایام رسم روشا را نذر و در لوح اشع اقدس نذر غایت
 میشود فضل اشع حسنه و هو الفضال الکریم انتهى
 ذکر محبوب مدعانی شایب بکسانی علیهم بهما الله الایه
 نموده بعد از عرض نام کرستی فضل یک لوح ارض عزیز
 اعلیٰ محض است ان نزل در یکین مخصوص سبب روحا

جایب این شیب علیه علی بیبهار الله الغفر بحسب لوح
 مقدس انجلی نزل مخصوص بر کسی لومعی از سماء شیب
 نازل و در سائل شد اید انکه لک آریات منزه حق بل طالبه
 بجهت عیدیه باقه فائز گردند ان ربنا هو الموفق الکریم
 و المستحق الرحیم که در شیبین فرمودند مخصوص هر یک
 از سماء خطا و خطا و خطا الکریم یک لوح اشع از سماء نازل ایست
 شد آبیعی و اشع و هو المقدر حضرت خدمت اولیا
 آن ارض اهلان سلامه بحسب میر ساهم حق شامه و گواه
 لازال سلامت اشع اقدس کسلی از برای هر یک حق تعالی
 طلبیده و بیطلبیم تا لک این باه باقی نعمت ایدیمت شوند
 مستحق سجده بر شعور و ادراک غیر از این اگر است ان بران حقیق
 فائز شود غیر الله را مفعول و شمر و کبر از برای تخمین و لحظه
 مجالی و شانی نماند اولیا حق این ایام باید با یاد صدق
 و صف و محبت و وفا بنویسند و بنویسند ان
 ربنا هو المقدر العزیز و هو الفضال الکریم بحسب

۲۳۶۱

استخار خجوب فزاد و بنا بر در حدیث معانی ساعت تلب را
 مظهر نمود چکه صبح حرکات و لها تن باطن بود بنا و ذکر
 مالک است و خاصه و این طرح بود چشید شد که بود
 نعمت کبری و ما ندانیم چو کسی که ذکر شای مولی اکبر را مال طرح دیگر هر روز
 و آن بشارت است تحت و ملاحتی خجوب بوده و بعد از نماز چه در
 آگاهی تصدیق است که نموده نام کرسی مخصوص عالمیان بعد از آن
 و اجازه تمام آن عرض شد آردا چشم شمراک است الفقه و لطف با این
 البحر و خارج العرف و ظهرا کان ستور ارضی العیون در تل اکا ان
 عن الورد کما استعمل فی ان تالیب بان بالافعال ذکر و حضرت
 یا محبوب ذکا عندنا ظلم اسراج بحر بان بنا الرسی است
 برقیطه و ذکر آن نه الا علی است و مقصد سجده و قومه تامل فرمایند
 و بل بر بانه چرخ عطایه بسوی انفر و علی الاضغان نبیون الا
 یا ایها اناس ظلموا فی اوجوه او انما طعن پشت آه اصح ندانی
 سر سجده ای که با صلیب یک چشمین ایات قوت از طبع کج
 بظرفهانی فی الالهوا الله یوم من نیزه را با صبح من
 فی طور رخزان آن رنگت ایل الیک فی نسبه الایان

۲۳۶۰

البحار و ذکر شای علی خجوب و علی من حکم و بختجم و علی ان
 باجسته بتم احمد بن العلیم حکم نه برنده
 خ لوم اراج اشکله

ط محبوب فزاد و بنا بر اسم الله الاصدق علیه السلام علی باب
 ما خطه فرایند

بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم الله الرحمن الرحیم

کف اسجد الاهی با غیرت کرم و نزلت ایامک و ایزت
 بنا یک و ایزت لا خلا لک کماک ایامی مرگ و تقصیر علی تلخ مار و جویک
 و خایک و بختیم جنتک الترم و هدیه ترم الی صراطک المبرور
 و انفت من کلمه بیک المحبوب استک ایامک
 الیک الیک است سلطان الطیرة ایزت با یک کله
 ی حضرت افند و عبادک و تقیابن و حضرتک ان ترم بطرفه اساک
 المهرین علی من ارضک و سماک لیسوا الیک علی صدک
 و تقیر الیاب تلب عبادک و بنا بر اسمک اصح و صفاک
 العلیا لا ان لا انت الفرو الوحد المقدر العیز النضال

و دیگرست باقی فخرات و بدام که در الفجر بسبب قد طهرتا
 من بعد از آن لغزبان ثانی اکتبه و بایان بر خزان طبعی
 جبر و علم و الاقیان طریک با حضرت امام و درین
 حلاقه با بیانی و ناکت شریف صالح الفکر من این سخن که ظهور می افروخت
 با کمال مظهری که شایسته رب العالمین گنایا بین و با آنکه
 تجذیب طویر طلقین در حضور آن تک بود علم حکیم و
 القدر حضرت کیست و عرضی علیه کما ضمه الاموال جز آنکه است
 با تکریم خاندان نبوت و در تمام الفرج آنرا تذکرات فی لای الایام
 بحیث اما ملت الکلیات و بابت شرق الارض غربان آن تک
 دو نسخه در بیست و نه قید المرحوم علی بن علی التواتر و الاثرین لایست
 علی علی شریفی و لایست در آنجا بین ایام تدریس ملک جهان
 آنکه تا اولیایا فی ایام اما ملت انبیا و اولیایا با آنکه بیکت با بری
 من علی ظهر رسالتی آن تک بود آنکه لایست حکیم فخر علی بن محمد شرف
 لا تمسها الجنه و لا اثرها من رضاء القاطنین علی تو لم اثر فی انما حکیم
 و لای الا تجذب فخر حکم و ایت غلو که دیده در کتب ما تزل فی لای
 و اقص و کما بیست من قد رضاء علم انما و فضلا من حسنات

ما مننا علی الاثنان و الاثنا و حجت من لذنا ما انما الفجر و الرحم علی
 فی استقامت و دیگر که موکی است که ما آنکه مری علی الارض مشتی غلو است
 و تخریب جزو و بایان امر من لانه آنکه تخریب و بیکر و بود کما فدا
 انما نیکم اصبیه الاسبغ فی لای الاموال که انما حکم با تخریب
 الشرا و بیده لب ان لای تقصیر من عرف غنا و تکریم الرحمن
 با تخریب اذان و الامتکالات غافلین و لایست قدس تا بید
 کرد و نوربان قصه و طلیان برشتی و آن فائز شظا لایست
 احوال و لایست که در مریغ نماید مقام شاعرانه طلیست
 اگر که یک آن باشد که آن فائز شود بیجان و در آن قصد انما حکیم
 خدا با هم و ما بایست و اطاف آفر با بید عهد غنا و با فائز بیست
 بغرض فائز کرد و جمیع کما که بر ما است غنا و لایست
 و شایسته فائز بشک و در سخن فی الایام و الا لایست
 ابد و انما لایست و لایست علی علی بن علی و علی من یکت
 و بید و کت فخرت الفخر علیست
 و لایست با و لایست که با بید چکده مستقامت و لایست
 و کت و با بید که در لایست حرف غایت شرف و لایست
 بیج امری لایست و بیج شریفی با بید لایست و لایست

اخلاق منزهة اعلام مشهوره واندو عالم طوبى اذ لم يكن انفس حريت
 ودر يوم اور الزجرات الجدي ونصحت سرمدى شمع تنمايه كل مراد
 جناح كبر كبر مجيد و اعمال اخلاق امراتة حضرت فاطمة زهرا نفس لوي
 عليا كالمسعود كرسب و ايت غلبه كره و الشلل الترقا ثبات
 بشارة امين لوم محمد آراء الله تنمايه فوسيل بان راه نيايد فكل من
 ان يترتم على ما ترتميع به هر من العباد انه هو كلك الایجاد و العالم
 في السب و العباد انتبه و كرمه و جاب مسعود عليه بيا و منته
 و حمت و انمو و نه بعد عرض مامه به ايضاحات عاليات خصوص
 انسان نذل قول تبارك و تعالی هو العفو الرحيم
 طوبى كلك يا مسعود و بما توجهت الى الترحيم الا على في الایام انه
 ربك و رب ابائك و فزنت باأمره في عياك و بهد صا كلك
 انما ذكر كلك في هذه الايام بما شيد به لمقر توبان بعبادة الله و فسله و رحمت
 التي بشت من في السموات و الارضين السموات و الارض
 من في سما و سما و السما و السما لمست قد من ملكوت كلك
 يا ايتها الخالق السماوي و الهو عبد الى تبارك و جى لا شت كلك
 بطون الله و سلطانه و عظمته و منته و اقبلت ايداه من عرض عباد

طوبى كلك يا مسعود في ايمانك الذي اوتيتك كلك ما حج بحال النيران امر
 من ان ربك الرحمن و راج عرف التبعين فضا من منه و هو اشق
 الكرمي فقلنا تعالی ان يملكك معاشر من هيا في التره و سلا
 و نزل عليك في كل الايمان من حضرت . و منته من له ان
 العزيز الغفار انتبه فمهم فمهم و على بلان فضل و اسرا
 شمسك انزل الاديان في اللبا و الايام التي و دام ملكه و ملكوت
 هو العزيز الغفار من و كرمه و ام طيبا بها انه حسن اية
 فلو انه هذا المثل طام من ما عا و اية الفخر
 قوله طوبى و عزابانه و انما مسعود انما من كلك
 يا رب قى و يا رب علك سما في و خاتمي انما ذكر كلك من قبل ملكه
 برافعة الا ش يا اذن كلك ما قرنت بعون الملك الاله و يا ربك
 من طاب في سوسن بيا ندا جرت بالانهار فطقت بالاشجار
 الملكات قده الواحد الغفار افرحى يا نزل كلك ثم كرى ربك
 العزيز الوهاب منسجين على عليه بها و سما في حيا
 انزل عظم تخسب بر بيان و تجليات انوار فضل سما في
 و انه هو القدير القدر على في الارضين السموات - انتبه

آن حضرت علیها السلام را الله الامجد الازل مقرر بوده است مریدان کبری
 عنایات الله و الطمانه و غنمه و حلاله و حرامه و غیره عرض نمایم اگر
 صد ساله سال بپایان نمایم منیع فیض علم که در حرم مجری امان
 جاری و با مشرق برگرم که در آن شمس آفتابش از آن مشرق
 رسیم سحر خایت را گران نه و شمس خلیل را حلاله و نور
 آن استخارم پسندنی آن امانان لفق و لا اولیا الا نایب و التوفیق
 منادانه مؤمنان اکبریم انیکه ذکر اول بیخونان و ذکر ایادی سزاوار
 اولیا و بیت نجیب فرزند بعد از عرض ما توفیق امام کرم
 مکارم اسماء ایام کبری زما به شیت مولی کور کوزل
 قولت رب تعالی انک شمس یا این سنی علیک بیاید
 طریقی که ایامی ازین خانه با کبری و تنائی و مندرت امری و فیض الامان
 الذی شرفه بود از حق الوسی من بد حلاله و طاروانی هوا و خنده و اموا
 آنرا که بر کرم می آن عالم سر جوالمی بگرد شمس یا شایسته آن شمس
 اما شمس حریت انبار کجسته بسبب بیان امام و جوده الایمان
 نقالی از حق الذی استدل لایا و می امر و اولیای با فقرت
 چه الاطلاک لا صفاته و صفات الاشیاء و استخار الله کذا کذا

نطق انسان اتم هم از بیان مولی الامر فی صدقه القاصح الا الذی
 سنی علیها السلام و فی کتاب التلخیص طریقی که بصیبت لرفع فی کبری
 و لا یوق شیت بسته خاری طامنا بحکم کمال فی امان شمس کبری
 و تنائی منایبی مجری شیت الوجود من الغیب و التوفیق
 قبول یا هم طهریم شمس یا مشرق و لاح من فی الود و الله الایمان
 استی یا محبوب مراد مع اکتفا کیاب و عرض اولیای
 شمار و یوم ایام الطرح مع نکات نازک آنچه که عالم
 بند شایسته منزه و فرود فی الخوار سبغ الضمار و غیره الامان
 انجمنات فی بصیبت من لای الله ربنا رب العرش العظيم در باره
 جناب سبزه از این پیشان علیها السلام و من استیمره و در
 جناب ایشان سحره از قبل رسید با ما رانده نازک شیت اند
 و حال هم کیم لوح اشع آمد سر محمد در ایشان جناب
 لامینه استی محمده علیه السلام ان الله انزل الایمان شد امید آنکه
 از کجوه کلمات مقصد عالمیان بیا شناسند آنچه که سبب حیاتب
 ابدیست از حق جل جلاله بیظلمان تنها آنها کسانند که در حرم
 از اربابان کتابشند ما یهد آند هو الله المقدر العتید

مبارک جناب حسن بن محمد کوفی فرموده اند صحیح و کفر نظر باطلیاری
 یتناید مدارا لازم و اما معاشرت با او چنانچه در کفر
 واضح و مبرهن است که لایحکمت مستدراعی العباد واقع
 شود مناسبا آخرت است محبوب لقاء و چه عرض شد
 رشت اصفاقانه کشت الله یحیی باجری من فیضیه
 و اشرف من اشی ما افضل و ما ج بجز عطاء نازل شد آنچه
 که اقام عالم از احسان آن عاجز و قاصر میدانیفایا که توفیق
 آنچه بکمال غایت مستخرج امر الله و شادانار او کرده اند
 جو المنویة المحکم ذکر خصیب روحا جناب حسین طالعیه بهار
 الانجی را نموده اند که زین ان عظمت انیکله علی استماع
 قول علی علیه السلام ان العین الطاهه فار فی قول الایام تا ذکرناه و اباب
 فی الواع شخص له ما فی کل عالم من عوالم رتبا و ذکرنا الذین
 کانوا فی ذاک سبت بذكر اتم شرحه نه فی الآفاق یستند
 بذاک سب ان ملتفتی فیضنا العین الذی عیش جمال اقدم
 و یجز اولیا شادین هم فرخا بندگان با العظیم استخیر

اینچه خدمت الایام و اولیا نظر ذکرناه و انما صغیرا کسبیر
 کثیر میسر یا نعم و از برای هر یک غایات الانایات الاهی را سلیم
 اند و هر کس که در فضل العظیم احسان شده مبارک روی در
 کرب خود و محم الله الطهار غایات فرمودند و هر یک ذکر خصیب
 فرواد را بلاحت تمام نموده و چشم بین من سرتان حضرت
 و عظمت هم انبار حضرت فرمودند و کل از برای آنچه نماید
 طلب نموده اند لایحکمت ان الله فیما سواه انشاء الله ان
 مقدم علی خدا کرده و چون جبار علی شطاب انظر الیه باشد ان
 زینا عوالم الیه العظیم الیه و ذکرنا انشاء علیکم علی
 من حکم و بیع توکم و ذکر کردیم بیانکم فی امر الله جان و بیکه من
 و الاثرین خاد من فی ۲۷ سوال شنید (مشایخه)
 محبوب خلق و فرواد
 جناب سید احمد اصفدق علیه السلام من کتبها ایهاه ملاحظه فرمایید
 نهوضه تعالی شانه اخیره الاظه
 اشکوشی و من فی الی الله اکمل الامم و انقلب الامور

و اضطراب البلدان و ضعف بها الاسلام قداما طاعا اعداء و هو
 محاربه يفتي بذلك بحرب ان يدعو الله الى الصياع و السلام و السلام
 بان يفرح المسلمون بقاءه على ارضه و يفرحون به و يفرحون به و يفرحون به
 ما يعلو جنتا اتمه ان يبدل لهم بالقر و قسهم بالفتا و خراجهم
 باصهار و قسلا بحجر الاطيان و قسما بالامرغ الا ان از حواله حرم
 لا اله الا هو الحق الكريم يا حبيب قواي عالم را نرفت
 اعالمه نمود و انچه حق بلاله و كتب و نيزه قتل بنابر نمود و كذا
 و مشوه بلایه و قضا باي نرسن خندا باي عادي شده و هر چه بود
 نيزه كلف بلایه از كلف هر چه باي غير خاله و ملائق كذا
 و بناوق باغنه طافه عالم و ان را اعالمه نمود و امدى سببه
 قلت از ناسافته باي من انهم بنشايه و ماني تحت محال
 فرخنده مشايد و مژده و يا تحت بران سباع هكست نديك كچ
 نزيشاي عالم فرين شده بود و ساعات معدود و برنده خراب
 مشايد و شد بلكه خراب و ويران لا حول الا قوة الله
 جزا باي حال گشته شده و با محال مختلفه و اده و قرون و الا و
 بيت نيشون و لا عين استعاشا پيروان و لات عين مناس

حق را با التفرق ميات فرمايد كه ان ان اقل ما نده و انما شود كرين
 اسباب از چه چي اوليه نمود و از چه چي نظام شده
 ميبات و ميبات ان الاممال است اسباب العز ان اعمال
 شيعه چي اناني است نمود و انسا از ان كس چي كره اميد
 هست كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 كه اين اسم است چي ان كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 يا بعد انسر اين اسم است چي ان كراين كراين كراين كراين كراين
 عرض نمايت آتسي از چي ان كراين كراين كراين كراين كراين
 امر تقاي سيبه كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 صفت است سب و حال را و است كراين كراين كراين كراين كراين
 پداخته و كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 جواب نامه انچه جواب روحاني لازم بود و انچه مصلحتي است
 و اميد است كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 جواد حق است و اول سيبه كراين كراين كراين كراين كراين كراين
 و مودت و مشوق و اشتياق و در كراين كراين كراين كراين كراين
 آورد و هر چه است چي ان كراين كراين كراين كراين كراين كراين

دانه

کثیر توبه در منزل قیام غایت جمع نماید آنجا مقصد التوبه
 آنگاه بر بانه سال بنیاد است بساوق و اخری ایشان علیها
 پندارند و غایت مرقوم است بسیار بسیار قبول پسندید
 امر و توبه در عمل خاص خدمت امر است که شاید توبه انفاق مال را ایضا
 نماید و جزو اعمال است توبه غایبانه نماید و چشمه آگاهی است از آنچه
 در آنچه صحت مرقوم است توبه عرض شد فرمودند امر است توبه
 شده بر خدمت در توبه مجاهدانه آنرا توبه ناسر توبه با آنچه
 که مقصود است و آن آنگاه توبه حرکت نمایند و توبه
 اشی را سبب علت شخصیه و بعضا نمایند با کل مجال رفق و ملا
 و محبت ملاقات کنند و کلمه القا نمایند اگر قبول شد
 و از هر چه ریش نرسد در زمین شایسته توبه متعال باشد که شوند و
 اورا با و دانند بدون آنکه او را که خدمت محبت نماید توبه
 مطمئن توبه توبه را لاجل صفات پسندیده و اخلاق توبه
 بر نفس آنها محبت بنیاد و دوست میدارد و کلمه توبه
 باید لوجه الله محبت نمود که شاید توبه محبت و منزل را
 و علت خدا دانسته و در نفس می آید توبه شود نشد

ان الله استغفر له ما خلق بالعلم الا في اهل ادم و توبه تک اهل
 ایت است و توبه است غایت خلدن است ان الله امر من الله
 ملک ادم طوبی ملک و لا یکون من توبه و توبه توبه
 اما الله فرستاد فی الاقلام توبه بسیار توبه و توبه
 بالاستغفار و الا توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 استغفر ان الله و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 استغفر و توبه
 چه که توبه و توبه
 باشد و توبه
 نمایند و می آید توبه و توبه
 بدید باشند توبه و توبه
 و محبت بعضی لوجه الله مرقوم است توبه و توبه و توبه و توبه
 فرمودند امر است غایت توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 ظاهر شده اند که لا توبه از برای ذکر است و توبه توبه
 بنیاد معلول از لفظ توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 منفعتی حاصله که ایشان دانسته و کلمه توبه و توبه و توبه و توبه
 توبه و توبه

یوم سعید و محترم و یوم نطق بین العباد و یوم یرجع الی الله رب العالمین
 آنست که ایکنه یازده صوم و در طریقهها بجا آید و حضرت فضل
 مرقوم فرمودند که در صلیب ایستاده و آنرا در پیش رو خود نه
 یازدها استخوان چوبی بکشد چنانکه آن استخوانی آنقدر که در فی نهال هر مرتبه
 و بیست و نه مرتبه که در آنست که در عالمین و ما ذکر کردیم فی آنست که در
 الی سینه یعنی عند رقیب الا که نشد آنها صحت و نمازت و حضرت فرمودند
 حق الیصال صدقه یعنی التماس کند که کند محمد با طلی و کس فی دنیا
 المقام عظیم اشدها است بر تمام آنکه ذکر العباد و اولیت الی الله
 الی علی که عرض شد که در طریقهها با او من بیکر با ما ذکر باس ان الله الی کلیم
 یا در حق این مظلوم چیست ان بیکر باک الذی اذا سمع بشارة اکتفوه
 نیزه عالمی و در مقیلا الی استقامه بوجوه که در تمامه حق التوجه
 الی غیره و ذکر نامه فی الطرح شش و فی تحقیق استقامه الی الطرح بالان
 الفخر خیر هو الاله لقیامه علی عند من الامر ظهرت الاستقامه
 فی البلاد و توجه الی نظر استقامه تو جنت افنده الی انین الذی التالیع
 من حق حسین علیه و علیک و علی الذین شهد و با ما شمس قبل قول الله
 و الارض انزاله الاموات شفق الکریم

و در صلیب ایستاده و در طریقهها بجا آید و با ما شمس حضرت
 فرمودند همانست که در وقت اوله و نموده عمل نماید و صلیب
 او شهادت میدهد بر تمام اینست که آنچو در آن استقامه
 عمل شود عمل نماید و آنچو در حق است استقامه عمل خواهد شد استقامه
 اینست و در غایب از حق جل جلاله سلسله است تمامه که در صلیب ایستاده و با ما شمس
 تا با آنچو از نور قدوسه و شمس و اندک مگر شوند و صلیب تمامه
 تا با ما شمس الله و حق فایز گردند اینست اصل کل خبر میدهد
 صاحب الامر با ما شمس اگر در داشته اقرب و صلیب است اگر خود
 ایشان صیافت طبع وصیت عمل نمایند که در تمامه است
 انبیا صلیب او و با ما شمس فی کل عالم من جمله آنکه در باره
 استقامه بر زمانه کان و در حق تا و طاهر مرقوم و شمس حضرت شمس
 عند ما منزل فی صلیب انبیا تمامه استقامه عملی شمس فی کل عالم
 الی و صلیب خود و آنچو با صلیب ساکن و کاشی سایر استقامه
 عند ما استقامه کل الخیار و اما زمانه کان فی صلیب تمامه
 در ارض بود و اندک ما لحرم همان قسم در آنچو ساکن باشند
 استقامت و اگر در حق از او کلمات حکمت متقنی حرکت شود

لابس و این اوصی حال بی حرکت و بوج و طرف بسیار
 متقلب مثل سدان کشتی است در انداختن و پستاقی و کشتی
 فرقی از دنیا بی غیرت عن کرده الا کلام است
 و اگر بگردد ارسال عرض حساب فرموده باشد
 اگر فرزند کمال شخص عرض نماید ارسال آن باینکه چکه چنانچه
 میشود و هم از جناب سرود بگردند و جمع از سبب الامر است
 نام و بلا خلد شود و با هیچ دوستان با همکام نماید و بخواهد
 کار خردمرد است کتاب آبی از اسم معلق و منزه حکمت فرموده
 می نماید با همکام بسیار ادعای حکمت و بعد پان تنالی که
 اولاد آنی کل امور غیر از عین و علیا با مرتفع الامور من دون
 ان مرتفع و ضا کل فاعل مرید و حق از او فاعل استیکار بسیار
 علیا از ان خلعت استماع شد فرموده انان فرموده فرموده
 به عاقبت نامه نماید و مردگان را بگویند و بگویند که
 من و ان بخلق با کمال مستکونی حرف العباد و فرمودند
 طوبی از بر آفتاب است از رویا جان بر من نبوشانند من و ان

تکلم نماید که سبب عرض و جملش شود آنتی فی حقیته و کسب
 محرابت هر کس فی الجمله اقبال فرموده و او اگر مطالب
 او را کیناید و لکن اگر او را لکن که فوق طاقت او است
 شود چنانچه و بر او عرض نماید و اینکه فرموده داشته اگر کسی
 غیر از او آنتی میخیزد غیر انسان قدری و فانی کسب قدر و هم
 و این یکی از دوستان است چنانچه با جنات ارسال او و بلا خلد شود
 و بعد ارسال کرد و حقیته تنفیذ بسیار محرابت چکه حال
 بقدر ویت نفس از اسبابی امر خود و همین است که در حق
 و اولاد خفاوند سبب شده و با غیر هر چه نیست و لکن
 که در ان کمال نگارند که گویا بعضی گفته شوند که از او دست
 برسد و بار که همه که کتب و ایمان و ایمان برسد شاید
 هر کس و عیاری است با حکم الهی و ایمان ربانی چسب طایفه
 پذیرند و از سبب سوال نمایند که شرف انسانانند مقبول
 مقصد و لکن حق استیفا و انفس و مدار و چنانچه
 بودند از سبب استیفا و انفس و عیاری است که از سبب
 انفس است و چنانچه استیفا و انفس است و چنانچه

۲۶۸
 در این باره بیست و اولی از تلقین و سکون است از حرکت است
 مع ذلک بیان غایت با نیکیات عالیات نامق قرینتعالی
 با سبب آنرا از بدعیات حق فائز باشی از فتنه بدلتعالی و چون
 مذکور می‌باشد این را از حرکتها آتی بوده است بعد ثنائی که بیان آنرا
 با حق الهی باطل و شکلی و بدلتحق بر آن باسطق اگر مقصودها عالم
 بخود پیدا می‌گردد از این نام با بقیت در آوند نمودار عاجز نشاید تا بدین
 از عالمی بقدره نالی مقام بوده است و ذکر من سستی بحیثیت
 و بیشتر سستی منافی فوسلی و انما لشوق الکرم ان ذکرناه بما لا اعادله
 شیئی و انما انصاف اولین و ذکر من سستی بعد الذی کان مذکور
 که می‌باشد علی التلخیص قولی اسکنک بنی کت التي انتم
 فی کجانه با فاعل و حرکت الذی صورت به السجا بان تحمله و یکسان
 عن الاستیاء الذین اما طردتک و دبارک اما لک الا سجا و فاعل
 ثم از حق حق الالات حاکم علی هذا الامر الذی کت به الا قد ام لا اله
 الا انت العزیز العلام یا عزیز علیک بها چندین کلمه که لوح
 است بعد سستی که تا نازل ارسال شده است بعد از سستی
 فائز شدی و از کوشش قابل نوشیدنی و بعد از سستی
 کشتی و به نامده با و ادانی رسیدی بعد ثنائی که با

نفر

عالمی و متعالی محضه نامده الیه من لدنا علیک و علی اجاب
 فینساک الذین طهرمس الله عن رسول الا و یام و قریم الیه و قریم
 صراط المستقیم احمد لله العزیز العظیم استغنی
 و دستخشانانی انجوب که در سجده است شهر جیب هر دو هم گو یار
 بود در برای سرخ قلب و یا ضوی بود که بصفتی متصل شد
 مختصرا که جمیع خضار از نور حجت روشن نمود خدیقل از این
 نام که نمبر یکا جیب ظاهر از تحویب رسید این فقره و سبب آن
 شد کاهی این فاعل فانی بکلمه ای کشیده در کلمات جویم
 در ستر ستر فقره و کلمه از آنچنانسان چنان حرف می‌باشد
 سبب سکون و طهرین تا بود بقیه که از بعد ثبات بعد
 ثبات رسید یعنی دو دستخوار دارد در هر حال از نشسته
 قدر این عاجز فقیر سائل آل کما انجور بر انما یبارک محض و سرفرو
 مؤید شده باید و بخود و غیب و شهاده از شتر و شمشان حفظ نماید
 ان رثا الرحمن لیسوا سحاقه المقصد العزیز العظیم و بعد از سستی
 قصد مقصد اعلم نموده تلقا و بعد عرض شد افرمودند چندان

الحمد لله رب العالمين اسي عليه جبال من نور قد شدة فانظر ميشو بانجر از نظر علي
 فضيلى ونازل شسته وقرمزونه وياي ميكالدى الباب فمركبات
 ولدى الورد حاضره فانظر وكثير وصال انظر تودنه زيدت مختصرى
 انبراي ورتقه حمر الزمها وجود ملك وجه وملك محموده وياي
 فيض نظم ووده وادوم لنادور خمسين از سما بهشتيت نازل ميشو انچه كه
 هر حرف آن شاهه وگوا هست انبر اخلايت وشفقت ورحمت
 حق جل جلاله يا ايها اللعيقه حمراء والاية الاله اشهدوك
 است حلت تار الحيت والوداد في قلوب العباد انت الذي كنت
 مترقنت في اللها والايام بذكر الله الملك الامام انت الذي
 سمعت الله اذ في اول الايام واخذك حينذ كيان الرحمن ثلثا
 شان ذاب بكيدك وشتلت اركانك كيت نلر صفت
 التده ويزنت ربة الملكوت بين البرية اشهدك كيت
 الانجاب بسرك ملك المباب وسعرت قلبك
 الى الاضواء وكونت الى الوجود على مشاين انعتك
 نزلن العلى ولا اود باهم العرفان ولا سلوة الامراء انصه

كك نخت في الفراق كنج الكحل وتكرت ماني العسا لم نخت كنه
 بالعرفه الوافعي البهايشق من افن ما احتايت بك
 ملك الاسبان عليك وعلى اوكك واخر ك وعلى من كك
 وذكرا اليك وما ورد عليك في سبيل ربك طولى لامة
 قصرت اليك وانت معك في اليك وويل لمن نكك
 ولفظ في نكك مانع بالملاء الاه سكان الغزو وسين
 العتي والاشق سجانك يا الهى سلك بهده
 ابحر و تيرت المملوكه والاية الامنية بان تغض من رحمة
 البها خالص الوجدان وقرعنه خطيانه الكبرى سبانه
 ثم غضف الابه وانه نقل ماصد قصد با فزار قبره اليك انت
 القصد الذي لا يمحى كشي والايه نك امر تفصل الامتاره وكنكم
 ما تر يد كك انت كمشق الفير كك
 يا اي الهى قسى لراه كينه حضرت اخنت ورتقه حمر آه
 وآل الله من كل البيت الاممقن برضا الله وزيارت نمايه
 لان يتره رجا نزل من راعته الا صديه من الهى قنه ملك

البریه بده مویست اخری من لدا علیک ان اشکرک من
 اکامین آنتی نیفقه میبار که نقتی از سماء شیت
 نازل درین عرض نامه ثانی انتخاب فرمودند باین
 علیه بهائی وعده دادیم که زمانی مخصوص از برای وقت محسوس از دل
 و ارسال شود چکه آنچه از قبل از علم اعلی نازل شد قرآنیست از برای
 عموم قدسی شکل است حال را در نمودیم بعهده وفا تا نیمه آنچه
 طلب نموده عطا کنیم آنه لعلو العرب المحیب آنتی
 و جدا فضل من لیدینجا بکم امیدست که فضل رحمت و
 غایتش در حال ظهور و بروز زمانها انجیوب را اخذ نماید
 آنه ولی من الا و مؤسس من عا و فی منقلبه و مشوا و آنیکم
 و نامه سردی ذکرش حال اتحاد و استقامت اهل
 فرمودند سبب علت کبری است از برای طلوع نور حیث
 و سرور بختی انفقند اسئل سائل عالم است
 و سکون و برکت و عمار عالم بانفقند منوط است قوله تبارک و تعالی

بنور شهادت عالم روشن و بجزارت اتفاق آفاق منحل
 است الله میاکمال بهای بیج عالم از احوال ازین پسند که از نظر
 اول نبویست محرم نمائند اینکه هر قوم و پیشه که از این طایفه
 بتوسط جناب شرف طایفه با الله از برای اتم نفع انجیوب طایفه
 اذن توجیه نظر از سماء منحل شده انفقند و انجیب اطلاع نداده
 نموده اگر چه حق بل الاذل کما عا تمیشت نسبت با همه الاصفی
 و انجیب و مستین او بوده و خواص بود چنانچه الواح استیبه
 بر انفقند تالیق بشاید و گواهیست و لکن این طرف کتب
 و مضطرب جهالت تاریخی مدافع کسبیره اهل افراط و تفریط
 است که در ده ساعت عالیها سابقا شده و خلق چاره باطل
 متفرق چند با ویرانه با عالم بر باز با سفید ستم نمائند و دیو با
 روزگار بر ایدر ستم فرشته لای و یار معانی بوده و ستم
 اما زمانه و ایام کبر من شتر از این جمعی از سماء و بیستان
 که در این ارض مشغول بودند آنچه در گذشته زوال امور کتب شد
 و مقصد سئل در قاف نماز نظر ابدیه توجیه نموده و حال طایفه
 در این صورت معلومست که حرکت جایز نه و در هر دویم هم

خبر از بعضی است که غزنی بجزئی تمام نمایند از بعضی جهات
 اخبار رسیده که بعضی از آنست که کشتن قبل از آن است که در این
 سنده اراوه توپ خود را اندک گوید بر صورت این طرف و آن
 واقع شده و اکتفا شده اند در حال این سبب غزنی از
 بل بلایه بسطند که کما در اخبار پیش از آن اهل عالم منع فرمایند
 سالهاست که از غزنی طلب شده باشد و میشود و هرگز در غزنی
 ظاهر و در هرین قضای مرتفع و آنچه هم شده و بشود
 ناس مستقیمند و نخواهند شد الا با مجربین چنانکه مومنان
 که با حق رب العالمین و اینکه در کتاب استیضاح علی
 علیه السلام نقل شده خضر نمودید ذکر است این شکل است
 که در سید ساحت است که رسیده است و الوه است که از
 بازند این اخبار است برود بعضی نقل میکنند رسالت این مبلین ایام
 شکل شده چو که اکثر امور طریق بعضی طرف آن متعلق است
 نظر تو ایام آن روی بر اسلام خیر چایه وقت ظهور است
 و عازما اجابت از خدا است علی ایضا قدر و چنین کسی
 از جانب صاحب زمین از هر چه خضر رسیده و اگر کتاب لا محذور
 کاظم چنین ایشان و سایر دوستان کاظم بنام و اکتفا در آن

و از برای هر یک نازل شد آنچه که با او معاهد و نیا به عالم رسیده
 و دلیل کشت آن است که این نازل گردید و هم چنین است که در
 کتب فی علم زیناب و غیره کاظم علیه السلام است که آنرا در این
 لغت نقل کرده و در کتب دیگر نیز نقل از برای اکثری است
 بدین معنی که در اخبار نازل شده و بجز خود نموند
 لازم نیست حسب الامر بخواهد قبول اینجاب را که کاظم
 علیه السلام و الله مرقوم دارند و ایشان در میان آن اخبار این
 صحیح است سابقه فضل در این موضع است چند نیکو است
 از آثار این نقش الملک فرموده شود و از در بیان خضر
 ظاهر و حدیث کرده که در حدیث است امر و ذکر قبل از عالم
 ناطق و کاظم و شرفند که فضل است بعضی از این
 علی الاقبال است که در اخبار رسیده است که آن را در اخبار
 مرقوم با یاد قدرت در عالم ظاهر شود و حدیثی است
 در عالم کتب نقل شده ایها بطیم من لدی الله شفق الکریم
 ای که مرقوم داشته اند که اراوه توپ که بعضی جهات نموده اند این
 مبارکت است و بجز حق قبل تر از آن است که فرمایند

فی تحقیق غیره بسیار تحسین باید نمود که از برای امر خداست
 بندگان بوده ای توجیه نمایند در طرف افغان اگر یک دو نفر که تری
 باشند از اهل کت باشند توجیه نمایند بسیار خوب است
 مع آنکه مباحی نسبتاً است و این سخن کثیری توجیه نموده اند
 این امریست که حضرت عزم حکم آن مجربان مبارک و تانت
 و اینکه درباره جناب حرف علم طاعتی فرموده بود و یقیناً ائمه
 مرتبه بعد از ایشان از اخبار داده و بذراکی قدرت و قوت خود
 حفظ فرموده و در این گفته آخر مخصوص ایشان حسب الامر است
 و اگر نظیر غیره نوشته اند در سال است سلام تحسین بسیار
 خدمت ایشان برانید و مذکور دارید مقام شما علیهم السلام
 حفظش نمایند چه که درین علم الواح معتقد و محسوس شما از ما است
 معتقد عالمیان اهل است با جناب آسمان خوب که ما
 خیمای پسکی از الواح آنچه گفته اند و خود است امر در دنیا
 در دین حق است سخن جوان صالح و حضرت قیامت
 بر احوال مثل آن جناب در اهل زمین آبی با شسته نماز

نشوند امام در صورت است و آنچه در او موجود است بسیار خوب است
 باید با سبب توجیه نمود برای آنکه ایشان در است از امر حق است
 چه از اهل بلدان فی الجواب قولی ذکر کرد
 باید مثل ایشان با تامل فی الکتاب علی نمایند آنچه در دنیا حاصل
 ثروت و اسم و قدرت کرده و باید که باشند شری مدعیان
 و نخواهد داشت چنانچه از بر آنکه ایشان نمرز داشته آنچه
 در این موم آبی ایشان نظام شده است او است آبی و نامی امروز
 در دنیا است بر شری آنچه را و ناما بدینو انداک شود چه که آفتاب
 گرم شرف است و بجز خود نظام و مشهور تحت سماط خدای
 حق بوده و نموده بود و لکن اهل عالمی آبی امام الله رب العالمین
 باشد الله حفظ مقام خود نموده شوند و با محبتی محسوس است
 اینها در عالمی ربی و اهل که در اصل صحبت حق اهل عالمی را و است تا شرف
 چندی اهل عینک علی از آن اهل استماع شید قولی ذکر نماید
 با این آبی علیها بهما بیوسه چنانچه مسمی است حقوق الهی را برساند
 و نظامین شماره ایشانکه هر که سبب که کمال شفقت و رحمت

از حق آن خاصه انشاء الله بر عمل آن ظاهر شود و اندامین
 در کتاب سیر انظار علی ثبت کرده است یعنی العالم و ما بین
 فی الآلهة و الارباب انما الله العلی ان تکلم لولا انما صح
 الشفق العظیم خبر استی زینهار و سنا از حق علی بن ابی طالب
 فیما یکایانرا منوید فرماید بفرشته الواسیله زما و شیت زمین
 خصوص ایشان نزل شده چکه قرائت آن مضموع میشود بر صاحبان
 ابواب رحمت الهی و ادراک فیما نید آنچه که الیم از ایشان است
 و اینکه درباره حقوق الهی که از ارض خضر ارسال شد مرقوم شده
 لدی الویج عرض شد چها مسدود منحصه الامر خیر حقیر
 باسما فائز و امر خود مرقوم و بیت تو مان ترا بجانب سیرت
 ان و علیه بیا الله برکاتش و احب الی الله رسالته
 و ما بقی دار ارسال بداند چها من فضله و انما الفضال لکریم
 اما نخب مرسله و بعد نامت عرف جتقی فی کل الاجر ان انما نرسانه
 علی الاله من قائل انی بکرم احد بقرت العالمین استغنی
 و لکنه ذکر خنده حضرت شمره علیه باها الله و رسوله و خایه مرقوم

و این

و شینه در سزاق صحت عظمت عرض شد بسیار اظهار
 غایت فرمودند و فرمودند است راسته آفتاب سیرت علی
 ایشانرا بچیند از حق علی بن ابی طالب علیه السلام که در استیجاب
 فرماید و بجز اصطبار مرقوم نماید بگامای ایشان و شمر
 در مقدمه کسره الهی بها شرفت غیر محبت من حق سماء الوفا عظیم
 بوده حضرت و قد محسوسا بودند و اما او را بیا بودند
 لکن سیرت آن محبت محبوب عالمیان در ذوق آن کسلی از اول عالم
 بوده و خود ایشان بکسرت شرف مبارک مرقوم میفرمایند آنچه
 سبب تلی است و لکن درباره جناب لامیزه القرب
 علیه و عزت و مکتوت ایشان مرقوم میسند
 آمد من عرض شد قول مبارک و اما سبب ما القرب نیست
 یوم الازد و ان الملک من ارض الایقان باستغنیه کل خلقت و قیوم
 کل فاعده و سیرت علی بن ابی طالب و سبب کل صامت و غیر کل
 و غیرت سبب کل فاعل استغنیه ایان کن خیرت شرف
 العالم الخ الا کبریا و یک من شرف الیه با ان سبب من الکر و اهل

و این

در تمام خلق الاصابه و فذوق الظالم ثم مشرب منه باسمي العزيز
 السديد بايد از شما آنچه را قوت نلامه شود بخر
 شجره زبانی جودا گردد ایام ایام نزع است ان انور الی الله
 اعلیٰ بی نیست بیجا و حکمت است ایام ایام ربان الی الله
 امرت من قبل فی بکرین وقت گذشت است امرت محبوب
 ایام مکاشفه شهوات مترا بزنه شکر تک با بجز تک
 و علی کله امرت فی نه اللوح من فی الکف انه لیه ایام بکر
 انیکه باره مخدوم فاطمه سبحان علیها السلام و الله عزم و کرم و کرم
 ضیافت بیات الله رسول و بطور انقبول تا از او با بخر
 بود عمل شد آنچه بآنوقت شدت دیند تفرغ عینا
 یطین علیها و لیکر شه الفیض و الکرم انشا الله و صبح ایام
 بکر محبوب امکان فسخان شدند و بخر منقل انیکه
 و با بخر بواب و مستخفیا مرموم و اشید توشا به و گوا
 که انچه بخریب رسیده اند بعد واحد قرائت شد و جواب
 ارسال کشت در ایام که از ساعت الله مسحب الامر

متوجه بار شد چندی از منی چه شمس با بخر ظاهر
 و تحلیا بخریب ز رسید بیده معلوم شد و بعد با صبح شده نظیره
 بدم حساب و با انشا من سیل یا امره و کبره ایام ان بخر
 و بعد حضرت زین العابدین علیه السلام انساب العالمین کتابا ایام
 و انشاید چنانچه فی سبیل اقبال عرض شد و همسایه بخریب
 متعدد و از ساعت آنی مخصوص بخریب نازل ارسال شده
 این عید متوجه است بخریب و مستخفیا می مبارک ایام
 محرابان ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام
 مخصوص بخریب که ذوق اول امر بطل با و محبت قلبی محکم و مستحکم
 بود بلی کاغذی خیر میشود و سبب آن نزد بخریب صبح ایام
 معلومت احتیاج بعرض مجدد نیست عرض کرد که بخریب
 جناب العبد حسین طمسیته و ساعت الله مسحب من شد
 چه اما نطق برسان القدم طوبی الامساک با بخریب
 در حضور کما یک و ما نانا لامسقاء فی دینیه نکات القی منیت
 لاسمی ایشنت انهد بینه که در سب قبل بدمتیه انهد بینه

محبوبه کرده و از نظر اعلیٰ مرتبه و عظیم مذکور و بطور کلی
 لرغون باز با صفایان و اولیٰ المؤمنین دوستان آن حضرت
 برسان و بگویم که آن امر عظیم اعلیٰ مرتبه او با هر صفت
 ازین مجرب و در سطح اعلیٰ استمال نفس منتهی است و چنانچه بعد از
 اهل لایق و درین بصره ای که انوار و هم درین بصره ای
 انظار حوت و لایق است و انچه در دست است انچه بطراز
 استقامت و درین بصره ای و با اولیٰ المؤمنین بر یا چه کسی
 ذکر آن که درین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 حکایت و علیٰ الذین شبده و استقامت او با هر عن و در دست
 بجای آنکه علیٰ العظیم است انچه یک لوح الخ است انچه هم
 محض درین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 استقامت برسان و انچه ذکر نفس منتهی است و چنانچه
 تمام و درین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 باین آری علیٰ اهل انچه در دست است انچه بطراز

شده چندی قبل از آنکه درین بصره ای انچه در دست است
 سنی نماید که باصل آن که انچه در دست است انچه بطراز
 علت غایب یا چند اشغال حال بلخ امر تبرک الشیخ است
 درین ایام با رضی نام و درین بصره ای انچه در دست است
 ازین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 علیٰ اهل انچه در دست است انچه بطراز
 درین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 قدر آن که در دست است انچه بطراز
 و درین بصره ای انچه در دست است انچه بطراز
 در دست است انچه بطراز

بنفحات بیانات ملک اسما صفات نازشونده و از هر چه در حق
 بیایمانند آنرا مظهری الکرم و انکه باره آنست حضرت سلطان
 ارشاد آید اما الله علیها ولین بها الله ذکر ترویج تمام عرضش
 نسبت به هر یک شرفی است شرق و انا خلق و انا العجب
 قابل برای این سخن صحت کلمات است حق بود همیشه در کفر
 و رسالت آید سر تا که شرفی است نسبت به هر یک شرق است اگر
 در حق آن زین استقامت بیایمانند که کرد است قبول طوبی است
 انکلت من سوائی و نلت ثنای انکلی است با هر چه
 این ایام حلیه از اسم و شرف است باید در حق آنکه گفتند
 نمانند و حکمت و بزرگوار است که با کبر است این است کنند
 طوبی است در حق آنکه از هر چه و باید از الله است
 عارف شوند که متوجه این علم است اصلاح عالم بود و دست
 و بعد ال فوق آن در آن نفع شده است از آن که با عیب
 شوند طوبی است بر این مظهر فاعل الله رب العالمین
 عرضی که عیب و معانی جنات میز است علی علیه به آنکه
 از برای این عیب عالی هر قوم داشته بود و اسامی است

تسعه ملازمت که در طرف آن دست است ذکر بود و از هر چه در حق
 الراج قدس تسعه خصوص آن انوس طلب نموند و گن آن
 بعد از هفت هشت شهر اینانی رسید لذا آنچو طلب نموند
 بود و عیب تعویق ماند تا در این ایام حضرت از آنکه
 ارسال شود ایشان هر که صحت باشد برسانند خود اقیان مذکور
 و شد که اگر غیر ایشان نشی آن طرف یعنی دایره ایشان
 بسیار عیب است که مای علی آنست که هیچ بلای استقامت
 مرتب شوند لذا تفسیر است بعد از شعرت و آنست
 ارسال فرایند و اگر عیب محبوب جان حضرت علی علیه
 چهار آیه ال کف العذر که فرایند یا خمر او در فرموده بود
 بسیار عیب است آنرا الله در میان کل مشرف عالم از نفس ایشان
 روح حیوان و میزند شود و کمال استقامت قایم نمانند
 متقول کردند عیب است بعد از حضرت عرض کرد که این
 و دایره خری را که ذکر شد آنست که با حق علی را نظر عرض
 مشتمل بر شونات و تفسیر است و معانی میسرمانند و عرض نماید
 مشتمل شود بنا بر یک عالم از اخصا و آن نیز باشد و نیز می شود

گردید که جهات امر او را منع نماید و استقامت منظر ظاهر شود که
 کمینت استقامت از عظمت استقامت شایسته است
 نطق کرد اینست تمام اهل بهادر بر پیشتر حسرت را که از این
 بر طلب اهل اول که نماید علی بن عرف و دو نفر از اهلین که
 قدرت العالمین آنها الهیاء الظاهره من الاشیء سیر استقام
 ربنا المقدر المتعالیم علی بن عرف و علی بن عرف و علی بن عرف و علی بن عرف
 رب العرش العظیم شادم از آنجا که باشد

در باره موصلت مردم پیشه بوده و تعاضد و بیعتش فرزند
 آید یا که علیما و یوسفها علی فکره و شانه و یوسفها علی اراده الله رب
 العالمین یا این که بر عهد ناطق و بیعت خالد و شریک استقام
 و محسن و حاتمی بشروید که دردی سرش مقبول است استقام
 روح در میان با امری الرحمن عالم باشند
 و در اشاکر

نیزه

جناب شهیدان ام القده الاصدق

محبوب کرم حضرت پهل ابد علی علیه السلام بجا و اجاه ملاحظه است

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد حسن در منزل لایزال ساقبت قدس حضرت محبوب
 بیزوالی از لایق است که ارف سما انسان نیز عرفان مند فرود
 زهی صرت و افسوس که مشکر و مجتهدین در دنیا و حور و
 غزوات فرودس مرتجع و سالی الهی نامم و بر و تشریح
 باقی و گنج کوشک از اول قسمت برده و ایسب یکا شانی

فاز نگرده علی بن عرف الامین علیا و مشرف الکریمین برتبه
 اوست ذات مقدس که المومنین از تائید با نیزه و افسه نامم زنده
 حاضر بقدرت کامله از آب انش بود ناموده و از اندوز ظاهر
 فرموده دست قدس زمام عالم را افسه نموده و لکن انصار را او
 خائل و سلطانات الراه شش کل را اساطیر فرموده و لکن اول عبا
 حاضر علی از بی شکی که جسدید با ناز شدند و اذن و اوحیه
 آرزو خونی کشند ایشان از مجروحانی نو شهید اند و از انصار

سده و بیانی چشید الله امثال ابن سحر متلهم و متقلب بنویس
 بوده و هست طوای زبانی خود سیکه منظر آن جزواتی شده
 و محل صنفا بقدر الامر من قبل من چه سبها تک ایمن
 فزاکان ارتفعت فوجی تفر منین و فی جهرک صدقت تفر
 المرقبین و الاثرتین و نزلت خبرات التاقین استلک تار
 سد تک و الوار و جهک و لالی جهر یا یک و اسرار لکونک و
 جهر تک بان توید اصفا یک علی القیام علی خدمتک و التوج
 الی دیارک ای رب تری الذین انقضوا عن ذنک و قاموا
 علی خدمت امرک و احسان و احکامه و الفری فی کتاب و رضا یک
 و شانه الی بره رجا و ما خندک استلک جهر و کبر و سار
 بان تخلف من الذین سعوا فی اطلاق نورک و انقضوا عهدک
 و ما تاک انت الذی یا اخی خضعت کینون العده عند ظهور
 قد تک و سب کمال الفیله لای شئونات قر تک
 ای رب فاقزل علی من قام خدمتک با محله ناطقا علی شأن
 لا استبره اخصت بها انسیلیت الی اودی الا شرفی مملکت
 استلک یا محبوب القلوب و مقصود الوجوه بان تحتب

از من فلک الی علی با نظیره با سکت من جهاک و بر خصه بیانی یک
 من تلک لآل الآات من الفیض و الفیض و الفیض و الفیض
 علی علی الذین لافوا الارتفاع کلک و انوار امرک و انوار
 فی جبهه تفریح و ایستک و اعلام فستک اکانت الذی تنهک
 شیخی عن اراذیک لازل کنت مله و اعلی انشاء و لا نزال نکلون
 جمل قد کنت فی اهل الازل لآل الآات الفیض المتعال
 و محبب یا محبوب فواء که کنت را قد الفیض فی ما سر حکم
 الی سست من اذ فلک سست مرعالمه است یا محب من اکر
 فوی سانی فاعرفه و اطاعت تصدق الارتفاع الی استقام
 استقر فیکر سستی ما کانت الی اسما حضرت و حضرت اذ لظن
 سان کفیه بما اخذ ببحا قین الی اسما کمال قول الی
 عهد یا خاتون فخر العلیه کبریا یا نبیا السلام فی عوالمی
 و لقب الی لکونی ما انظر الی اخی و ان اطلق بیانی فی الی
 و القام علی خدمت امری قد حضرت العبد کما امر کتا یک و حضرت
 لای النظام اذ کان بی شی فیقام حیل و انه منتظر الی کبر الی
 سکت لیسو المنتقد القدر سفا اذ اک مسیباک و و جذا

عرف خلوصت ادرسا ایک ماقتضیٰ مندر انحصار فیضی انبیر
 طویٰ لیسبہ تہرتہ عدیات ساکتی فکر اللہ ربک و رب
 العالمین تھکانا مکتب تکمل الاحوال و انراک من علی الاصلی
 ماکون باقیاتنا اسالی بخانی الخیر بعد الفضل حسین انشاء
 یرجع احوال تشریحی و کما غایت باثما بوده و تواجب بود اشیا
 المی را قبل مطلق سیر بیان جمیع در الفضل غایت حق کل الام
 بشارت ده انشاء الله موفق شوند بر ایجاب حقان اوم عزیز غایت
 طویٰ از برای نفس که الیوم چند مرتبہ تمام شود غایت که صاحب
 بیانداید بقیع مشغول شوند نیست امر مردم الی کوی کویست
 بخت از نظر اعلیٰ باری فانی گشته انشاء الله ببارت
 از حق جل و علا انجیب تا کل الا ان تمام ملت محمود فقر ما ی
 اگر از اول از غنوت حسن مستطیع بقیع منتسک غایت
 عالم از غیر عظم شود و در شاد بیکت امیدت که اولیا
 حق از طریق بر تمام غایت قیامک سبب تمام احوال شود
 میانیک سبب فطری اربابان مردم کرد و سبب ان باری
 غایت حرم بر کل مردم غایت با و سبب اصل و لغات بر

انما سیر ما ی بری با سنانا ناز و بعضی محمود حق بصل
 علی شاکت قسم با ثواب چاک کبیر حق از غلظت من بوم انا
 شود عالم عالم نظایف و عالم عالم شیا و عالم عالم کسب اور
 منع نماید و محرم نساو جمع در احوال اوم و نوزوم انک انک کل سبت
 اولیا با نواقم ناز شوند با عی علی انسان الا الانصاف و الا
 الا انجبار و الا غیره لا سلا لا المشورہ یا محمد علی و صل حسین
 شفقت از حق بخواه انجمن کسان با چشم کز این ملک باری مردم حق
 و ممنوع نشود در طرف عالم ان کز شتر و نادرش کلمه حق سبب تک
 اصل انجیب و غایت نه بظانند از غلظت است غایت در دن
 کبیر با مری از امر ترک غایت نماید و در عالم کسب بقیع سبب اول
 سبب انیکه از ذیل بیان الی منصف دانند مل از ان الی ان مردم کز شاکت
 انجاب و بقیع نزال در مشیت سبب نامل حق سبب غایت منصف
 لمیران انشاء الله سبب کبیر الی حق شوند و با مش کور سبب ان
 نور دنیا سبب و غایت غایت شان انان غایت غایت است این
 بقیع کل امر حق سبب ما بقیع سبب غایت نور و میانیک حق امر الی ان
 شین از شاکت انان از سبب غایت و غایت غایت
 باجمعی اهل انان از حق حق غایت کبیر غایت با و ای نمودم

مرشدند و کمال بعد و جدا و تفریق میانند و بعد از نظر نمود
 می کنند مقصود از آنست که ذکر شده و میشود با خواست که کس علم
 معارف در هر چند صبر سبب ملت منج عباد از این ضایعات کمال باشد
 در بعد و جدا و جدا باشد اگر صاحب صبری آنقدر نماید و در
 اتقی از قبل بعد تفریق کند تا آنچه ذکر شد که او ای رسد
 انکه هر قوم بهشتی بود با اتفاق و یا حصولی باین صبر و صبر علی علم است
 قدم تشریف بر او انداخته اهل کمال اتقی اینقدر و اتفاقا و چه چیزی باشد
 چنان خلق بسان او می خدای چنان مقام قوله تعالی انما الله
 نهایی است ان اتقی از بیان او ای که شکر محکم تازه و نیز شود و از هر
 محبتش ان خشنی نمود و اما از هر گونه اندک و التو و کیم و اللو فی العلم استقی
 استند از توحید بیانات لایزال و اعلی و اعلی و کمال فی الصلوات و کیم
 شربای خیر نظام شده و میشود بیان فی سبیل الرحمن و توفیق و است
 انکه هر قوم است نظر حکم قبل اراده توحید با نفس و اطراف آن نمودند
 این توحید بسیار محبت است و طریقی الی صبر مثل توحید بسیار است
 بسیار بلکه صبری باصلحت باشد یعنی ادا کردن طاعت و نیت باشد
 بدان و یا از نفسی از برای تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر

در ای که مجرب به توحید است اتقی جمیع نفس از برای این که از نظر
 شده اند است انکه باید انجوب و اینقدر و منی اینج میزدانند
 و اگر نفسی هم بقیال اتقوا تفریقند مثلا است که انشا می بیند کمال
 جنجاری از اطراف فارسی غیر محبت بلکه لازم و کهن و در توحید
 آن توحید طریقت است که تفریق باشد در هر کس که داده شوند
 سبب بر کینه نفس و اصلاح احوال و طیبه و طهارت است که در
 امید است که از اسده و کجی و عالم از این طریقت شود و نیز حکمت
 عالم را تصور دارند آن دنیا الرحمن الهوا انقدر الرحمن و موا القصد الیه
 امر نیز در دست که استعجابی از آن خبر داده بسیار این اوست شاید نیز
 علم از اتفاق صفت اتقی مشرق جمیع دنیا اهل علم با این توحید علم است
 داده و جمیع کتب اتقی شام و کوه است و کس که اهل
 شده و فاسق از دیدای علم و در سانسند به کسی که توحید
 پناخ است و پشتر عالم را با وظایف اما طمأنینه و مع و کس است
 منتنت نه صدق نبی الهی الا انجی که نفسی در مورد الواسطه
 از قول ازل شده و صبر انصاف ملاخذه نماید و آنقدر کند شاید
 آنچه ظاهر شده صرف بحرف از ملکوت علم اتقی کمال است

نازل شده نقلی همان کلامه من انشأت و علمه و حکمت در علم کفر
 علای می باشد خانی را میخیزد حق از جلا نکورد و کلوب این
 مؤمنان علمه میبگفت منبع جاو از اقل همیشه میفراید
 این عالم میستحق است که در این عالم علمه میبگفت عالم که این عالم
 ناز شود و از بندگی جبرست از برای کل عالم قوله ناز جلاله حکم و انانیت
 بنام او بر سر از برای کل عالم انانیت از برای او علمه کبری حکم و علم
 نماند و منوع نشود از این
 اینکه در اوقات نماند از این در وقت نشود حق نامد و گوید
 که همان میباید که مال علمه میباید باطل است از مؤمنان شوق است اینها
 از این میباید که خود را با نسبت میدید مطلع نبوده و جنت اینها شوق
 خرق محاب باشد و بنده و دقان معدوم و با سنا ناز میبگفت
 یعنی با سنا کلامه که در جنت و سنا ان شده مثل با جاری کرد
 عشق عشق نماند این قسم با ثواب شوق این که بشاید است
 که در می گوید که در راه نماند او یا عالمی بنا نقل که در شوق است
 یکبار این با او آسم و ایشعران اینها شوق می شنید آلاء
 با ارجع میباید اجتماع نماند و جنت و سعادت اینها میبگفتند
 و پدید میبگفتند عالم را ایات اما که نموده و علمه شوق این

علمت آفاق منها و او الله الذي لا اله الا هو سبحان
 او اوصاف آن با نبر منبع نود سن قبل از این شهادت میبگفتند
 مع تکلم نماند این نوشته و کلامه نماند و کلامه نماند
 و با طرف میبگفتند و خط نماند به تعداد انقضا عدم است
 ولی جبری تبخیر و علمه است اگر علمه میباید نماند که
 که در شوق نماند شوق نماند اگر کسی نماند اینها شوق
 نماند در شوق نماند نماند از اقل و اقل مراد این مطلع میشود
 که در شوق بوده از این مطلع نماند در علمه نماند نماند
 و با کل انصاف سزاوار نماید و علمه نماند و علمه نماند
 و اینها در با نماند نماند نماند از او خالی شود که در جنت
 با او نماند و علمه نماند نماند نماند نماند نماند نماند
 گذشت و در شوق نماند با علمه نماند نماند و در شوق نماند
 او همین کیفیت که همین شوق است او را نماند نماند و جنت
 معر و نماند و العجب که نماند نماند نماند نماند نماند
 جنت داده قسم بحال حق که او معر نماند و ابد از او اصل اینها نماند
 نماند او در و نماند او از او نماند نماند نماند نماند نماند

روح اسواء فداء چمبر کبرتری می نموند بیت آن فرس و ملک
 و پست مقصود در محله حسدی و نظر با عرض ما لها ما یصل
 بود و اکثری برین فکر و گواه بوده و همیشه آنکه در کتاب مایه قیصر
 علیه چنان آمده و در راه جناب وزیر را نموده و این کتاب تلقاء و سخن
 شد فرمودند آنچه در این امر است تمکات امر تبلیغ است اگر تکلیف
 ظاهر امر است ظاهر شود و جمیع ذریع با عانت قیام نمایند و آنچه
 الیه سب و علت آسان و محترمت شود و محبت است استی
 عرض ایستادگی آنکه در هیچ موردی از برای این خوب و خیر میاید این
 نام مشورت ما چنان است و مستان محقق کرده چکاد سبب علت
 آگاهی میباشند و خبر و سلامتی بوده و نخواهد بود و آنکه در
 دوستان علمی در منزل مرقوم است انشاء الله در هیچ اوان
 با صلاح خود و عالم مشرف باشند و با نواز و مینتور و نازکی است
 نمودن سبب الیوم انما من کبر قنات است اندر باقی اعلیٰ نظیر
 بر این سخن است که عالم انشاء الله در صد آن باشند که در این
 فکاست شود از ایشان آنچه که بدام ملک و ملکوت ذکر مشکل
 از دفتر عالم محو شود اگر بی مقامات خود آگاه شوند و امر خوب

اینکه در کتاب مایه قیصر
 علیه چنان آمده و در راه
 جناب وزیر را نموده و این
 کتاب تلقاء و سخن شد

بطن کبریا نگرند و بسپاسی حق جل شرفه انچه را صدی از اهل منزل
 انچه بسط علیه السبب را مینویسند و این چند مقامات خود آن علی آل محسن
 اینکه از این شرح و کتوبی و در هر طرف فرمودند و بنده هم در این
 انشاء الله بکمال محنت بر این امر تکلیف است و در هر وقت که باشد
 ذکرشان در سلامت آدمی عرض شد و انچه در کتاب است که در این
 مشرق از حق بسط علیه بنا بر محبت و در معرفتشان در هر چه میفرماید
 بر اینک شئونات بسیار ایشان را از راه علم بیضی نماید و چنانچه
 و در آن احوالی آن که از قبل میبوده و ذکر شده و در بنده آنکه در این
 هستند که علیا میفرماید ما بین حج و طواف بعد از آن است
 کاملان طریق را می و این است که عجب ما الله و کتب کاتب
 بر محبت علی ایران بسیار نالند آنچه در دست آن نوشته شده
 مشکله بود و اکثر حضرت خود آن است که در قبل و بعد گفته اند
 و در کتب نوشته اند ایشانند حضرت و با نیش و در کار طریقت
 و در واقع نامیکند که بکبریت نامیده اند و همین آن است
 انتقالی قصد مقصد اعلیٰ فرموده علیا نموده بعد از حضور در این
 اینست که در هر وقت که این همه حاضر که معین آن است
 حضرت اعلیٰ و بیشتر حال کبریا را شنیده نموده از هر بعد

و حقیقت آن چلبوده و آن سیدیکه اجزاء او یا را از حدیله
 نمود و از نظر زوایا که بر مصلحت آن برود آمد یا بعد از آنکه
 در بیانات منطوق نظر نگاشته یا از نظر توده اصل از این قریح ظاهر
 شود و کل بصیرت تمام در آنچه واقع شده نظر نمایند و این
 دقت افکار بیان کنیم این را بشناسی اندر آنکه قادر بر ذکر آن
 نشده و نخواهد شد مگر این سید قائم و جمال است هم صفت
 و ساکت بالاخره فرمودند به عمل آن مدینه و
 ریاضیکه سبب نوزده فقره ^{در خصوص} است آنکس که نفس
 قائل بود که سالها در معادن جبل کذب تربیت یافته و بالا
 از هم طلا ظاهر شد و آن جسم وجود و او را نشانی
 نمود یا بعد دست خفرا اگر کز کربالجا و جابلو و ناخیز
 مقدسه وجود قائم با و صفا مذکوره نبود وارد نمی شد آنچه
 شد و دیده نمیشد آنچه که قدر و بیان از ذکر این مضطرب
 فرمودند یا بعد ما نظر گرفتنی با اقسام نظر نماید
 هر آنکه که از معدن کذب ظاهر شده که گفته است

موجوده است و قائل بر توله او از کفار محبوب ریاضی بود که برید
 آن سید عالم وارد شد و مال حضرت بن جهان عزیز می بینان
 و در ترتیب همان موجودات استثنای امانت و شرف است
 من کرمه قراختم و این خرج من تو جسم آنه لهما کما ظاهرا است
 القدر آری که کسوف نیست آری که صحرای
 انصاف که در عالم فرموده و با صدق و ناطق کرده این کمال
 آه آن سید آنکه چاره عرض نماید با این مقامات از ذکر و بیان حاجت
 زقرات صفت و عجزات نازل و الامر بدین است که ذکر
 افعال و اینک بیان یکی از امانت در قوم شیعه که در این عالم
 طلب شایسته از برای زود بشنود و این از آن و در شکر حضور
 ناکت قدم عرض شد چه انا نطق به زبان انظره محبوب
 قول عز وجل لا یعلم الا بها الا انما علم علی خدیجی ایتم اینها
 آن نظر الی نعمی و المشور جالی جوی آن استثنای و در این
 در این استثنای من عملی الی علی فی هذا الاقامه الی
 سید یک یا من بابک حاجت کرم و حاجت عرف انشکر
 پس لامه سسکات یندانات الاستسکله و حقیقت مدینه

المتن بان تمتدلی من ملک الی علی بن اخیوتی فی الاخرة ما اولی
 ثم کتب لیک ما یقر به الیک و یصرفه لک و یردک بسلاک
 و یعلی کان فانما فی الیک ای رب فضلک سبق و ترک
 سبت علی الیاسک لسان الاله بان اخصه دایه
 عن بجزو ک و ساء فضلک و نعم علیک ای رب لاناظم
 ما یفناات اعلا ما لانا لانا لانا الفکر لکرم ایتی
 و انما فیات حق کل مماله انما سید بقا می رسید که بر منستی
 انرا و انرا منوره بان الاصل لها الاظلیها انما انما
 علی الاض منوی شوند و یاب فیلسف تو یقیناید و استیقا
 نشوند آنچه باقیه نام نازل شد بانه الله علیها بما انا سید
 و انکه ذکر مستین هر م فرخ حضرت اسم الله الاصدق علیها
 من کل بیا و ابها و انموده بودند ریاضت اشع الله سر سر
 فرمودند نظر حضرت با ایشان بوده و لمانا فضل خلق الله
 جمیع الاقل حق کس برسانید از قبل بعد ذکر ایشان و کس
 انی نازل و الواح مقدسه از قبل از سال شد جمیع از قبل
 حق با کار بدیستید که سبب خلقت فرخ و ابها است

قد کرمه انعم و انما انما منوره
 و انان حقیرم انما انما منوره و هو الحق لانا لانا
 الکریم انما انما انما انما منوره و کرم جناب حاجی
 قشیری علیه السلام و انما منوره و انما منوره و انما منوره
 قسرت که انما منوره و انما منوره و انما منوره
 فانی کسرت انما منوره و انما منوره و انما منوره
 میفرماید کسرت انما منوره و انما منوره و انما منوره
 کسرتی و جواب مستحقان عرض کار سال میدارد و انما منوره
 و کسرت جناب وزیر منوره و انما منوره و انما منوره
 و حضرت نظیر ساعی بوده و حضرت و کسرت انما منوره
 ظهور از ان فرموده و انما منوره و انما منوره
 کمال محبت بجهت آمده و انما منوره و انما منوره
 اجزا آن قیام میفرموند و انما منوره و انما منوره
 بودند و انما منوره و انما منوره و انما منوره
 شایسته نموند که سبب حیرت بعضی شده بود و انما منوره
 حیرت از ان جناب میفرماید و انما منوره و انما منوره
 بود فرستادند و بعد از حضور و صحبت انما منوره

داشت که جناب صاحب سلام رساند و میگوید که نسبت آنچه
فرمایند بجزا حاضر است و اگر مصلحتی باشد مراد من
بیانات ملک ایران سید عالم و جواب آنرا از روی برسانم
فرمودند که کمال شرف است که جناب صاحب دولت
ایشان مایل و لکن نظر برسد غایب و فرمای دولت
طریق نیست تو قیام شود الامر رسید الله تعالی ایشا و دیگر مایه
و هو العلی خصیبر از قول خدمت صاحب سلام بر بیان
و کبر کمال متکانت از همه رانیه شاه داریم و از حق مل جلالت هم
مکانات انجیل مسوط بدلت بهتر مطلق نماید
و انجیل ایشان از مجمع اهل کلا اول ظهور در زودت چندی آمل
نابرسند مقدم بوده و خوابید بود چه که در اکثر فقره بدو امر ملک
و ملکوت ثابت است آقا الله امر و زودت شود نذر امر که
سبب خلق و صفت و رفعت و ذکر ایشان بدو امر اسما و صفت
آنکه کرد همچنین که جناب امیر البراهیم علیه بها الله
نموده بودند که او بر عرض شد بدلا مطلق به ملکوت البیا

قره ذکر برانه یا بریمیم یوم عظیم است و امر بزرگ بر نفسی
الیهوم انجره ایاق آتاسید و انوار علی راه بابت او از سید
نقوس لهی الله مذکور طوبی از برای بصیر که انوار و جفا تر شد
و از برای سید که ندای مظلوم را صفا نموده امروز بعد از زمان
مشرفا مصلح می آید استقامت از نظم اعمال است بر نفسی
آن نترشد او بنده طایفانرا است آقا الله باین مقام عظیم بنایست
برسی و با حق خشن نمانی طوبی لمن متکاک و در کمال
ما احب عنه البیاء الامس ثیا الله رب العالمین آتشی
مضوی الله سجد و ذکرشان از نظم تجویب جاری غایات آتجاب
حق مل جلالت و انوار غایت آت الله کل انکاس غایت بگو
و فیض و محبتش تا کرده و مویط و سرور باشند
ان انضام بدو علم و کمال الاحوال و بنا الرحمن اموالنا صحیح
و مستحق که بر حضرت که در حج ۲۰ سفر ایران شود از غرض
جان از او متضرع بود چه که من بطراز محبت محبوبان
مشاهده شده است بشارت بشیر مضمونی که در پی برسد

در همه پیشه و شایسته ای از مباح و حرام و چون نماند از حرمت
 محبت گرم شد و از کائنات گریه بیان سر مست گشت تصدیق
 علیا و خاتمه قصوی نمود و مراتب و اقطاب و در معروض داشت
 با خلق بر آن تحسین و تحسین و محبت و مشورت و الاض
 قول بر ملازم باذکاری و فاعلی و الطائف و کما امر امری
 اگر کسی که شایسته است در هر مقامی که است از سر زمان بنیام
 نگویند تا کما قبا گشت از همین اخلاقیان فایز گردد و بر نفس ناطقه
 مرد و مرد و اثری از آن خلاصه است چنانکه از فی کلون شایسته اند
 و از بجز همین هر دم و مومند از خود بی خود صاحب بسوس نبوده
 و نیستند باقی چند زمان آن نوسرا اخذ نمود و در محبت
 اراده نمایند میرند تحریک و حرکت از آن خیر آن پس و گن
 عقرب ثرات اصلاح و ارشاد نمایند و بیانتنا کاترا باقی
 شوند دستمان ای که از صیبا بی تو حیدر آشنایند و اند
 و بنا بر حسب مشقت از قبل غلظت و تمسک بر میان گذاشته اند و از نظر
 بجهت جودیه فایز شوند و بکمال اتحاد و بر ملازم است و ایضا در شرح است

مستقیم باشد که گویند الباء طکست و علی بن ابی طالب است و ای
 الا صدق علیه صفاتی و معانی و حقیقتی بکوارش نفاکت دنیا
 و مکاره آن نگران می باشد انشاء الله ظاهر مشهود آنچه که سبب
 و علت فرج و نجات مومنین و توفیق علی بن ابی طالب است
 مشرفات آفتاب فضل شایسته که صدقه اش را بر عهد از تحریک
 عاجزات خود و آن جناب شرف بوده اند و امواج بحر عظیم را
 شایسته و نمود و دیگر محتاج دیگر انجانی نبود و نیست و آنکه
 مبارزه مخدوم و اتم داشت علیها بر آتش که در کما گفته مومنین
 اظهار و نهایت نسبت ایشان شده و شینه و انجانی بر خیزد شاه کما
 مع انکات تفصیل عرض شد و بشرط اصفا و محبوب عالمیان
 فایز گشت قول علی که بر آید آیت الله ذکر است و ایضا
 تبعه و از توفیق بیاری نازل می نماید آن فایز شد که کما
 از این فایز شدند بجهت زمان حق جل و علاه که با حق
 می شنوی سوزانند شرح التمرات و الاض بکلیه مومنین
 لالی بر سر مشرفه ارضی بکلیه مومنین و انجانی که

والمعنى بصناعتى الامور المشايخ من سخر المذوق
 صوبه وبما هو كتاب ذكره حتى صوب كلامهم
 خطرا لا يمت انما الله بما يحب ان يتركك باشيه
 وبسط السجى انظر جميع آياتها من ذكر كبير بلغيم وبناريت
 وشفت كمرت حوشارت مبدعهم ايها العبيك
 وعلى نيك وعلين انتهى ايها كرجيب الميرزا محمد
 عشيته نموده واما نزل من آية شيتينا الفير الكسك
 قوله كبرياءه هو شق النامع العليخبر ان باقر الا
 انما ذكر من قبل الى الفقى الاعلى ومع ليهنك اذا ارتفع بين
 الارض والسماء واجابك لك الاسماء الذى سلطان
 اعطاء من السموات والارض وبما فضحت له الاعناق
 يا محمد حل صرف من ذكرك الى النجى كسره من ذكر
 منكم الطور واقبل ريك ما لك الوجود الذى به فضحت
 وضك صراط الله رب الارباب لو تطلع بهت

عرف منى منى منى على كبرى اثنان على شان اثنان شهنات انما
 والاغصان نيك من العزيز العالم على بصيرة اى ما فى الكبرياء
 من نانى صلكه واربعه تولى الى الفقى
 من ساهنا في ربه العزيز الواسع انما سمانا نيك ايها
 انما لك ذكر نيك بمنه اللوح الذى يكون ايقا يتيا اسما نيك ان نيك
 هو الله عز وجل شىء اصلي شىء وما العزيز الفضل انما ولنا انتهى
 اكمل الى بحر علمه من شىء من ليقين شياق من صمد منم قال نيك
 نيك باسرك ايات انما ذكرنا كل من اقبل الى الورد نيك
 فليسانى منى وانه لى الذى اعاد اللذان نيك انذرت باكو
 وصمت بازل من ساهن شيت نيك وان جهك شطرى وعل شيه
 ان نيك نزلت الآلات وظهرت العلامات وما كان كمنوا نورا
 مستوا فى نزل الازل بسلك انما عشيته من شىء نيك
 في نيك نيك نام الكائنات كذلك ارطنا ايها من
 ما جعلت عليه نيك وعل من شىء من السموات انما نورا انتهى
 نورا نورا نيك هو العزيز القادر ايها نيك وعل نيك
 اعادوا نورا الى الاسم الكبر الذى نيك نيك شىء انما نورا
 الله عز وجل شىء

انشا الله رب العالمات انوار آفتاب کلمه حق شریف باشد و از کجور رسیده
 در آن بسم و دست یکبار باشد بنیاله و در میان کلمه حق شریف
 در میان کلمات آنجور بود جواب آن از سگ و غایت نازک و در سال شد
 است ان شاء الله و در میان کلمات آنجا شریف حق بل لا اله الا الله
 بدانند و نماز شوند تا پنج الی مائة مرتبه و در اول است و انکه در آخر
 شریف که در لوح آن کلمه اعلی جاری شد سه سال فرمودند عرض شد
 فرمودند آنه نظیر و برمی الامریه خدا کلمه حق استی و انکه در
 فی سبیل الله مرقوم شریف عرض شد قال علی کبریا انک کتبنا
 جنات اللغات و ان الله اعلم و ان الله اعلم و ان الله اعلم و ان الله اعلم
 ما را در آن کلمه الواحد الفراهیم نظیر است و انکه در میان کلمات
 حق قاضی مرقوم شریف انکه لوح این امر سه مرتبه در سال
 از سگ و شریف نازل در سال شد است ان شاء الله ان نماز شود تا کلمه
 مسافاتی بیایمانند همچنین صد اسم اعظم لوح شریف می رسد
 در سال شد جنوس مذکوره در در قدس ایچانده اسما و ایچان
 کلمه الامم نوشته شده الواح مقدسه بل اسم در اختیار ارباب بوده
 شود آنجور اول ذکر آن می بود اسم اعظم مشغول شوند و به

بود مشرف تا سینه و بعد از وضو مرتبه هر سی ذکر نازل مشغول گردند و
 الواح را در محفل حق بگرداند و بعد از طهارت می آن است و در آن بسم
 بسم هر کس را در نماز دست بر او گذشت لوح بر او نازل شد ان شاء
 الله باشد چه در آنجا باشد در سبب الواح مقدسه بهیچ وجه پاک
 نشود و کبریا در آن کلمه حق نازل خواهد بود تا انکه در میان کلمات
 از شرف آنجور بیا که قاضی می شود شریف است و در میان کلمات
 آنجور توبه با عرض نامنوع بود و در میان کلمات آنجور بیا که
 حق بر سینه این کلمه مخصوص است که در میان کلمات آنجور
 و همچنین جنس املاست که بجز در حق آن کلمه مشکلی جدا ایچان
 داشته بودند در باب بعضی نازل در سال شد ان شاء الله و در میان
 و همچنین قاضی نازل در میان کلمات آنجور است و انکه در میان
 امر که در این کلمه حق نازل بود سینه و انکه حضرت نازل در آن کلمه
 در سال جدا ایچان کلمه نازل بود و در میان کلمات آنجور
 بیستم شرح اول نوبت علی صورت فرموده سینه حق شریف است
 انکه در حق و ذواتی که در سینه و انکه در میان کلمات آنجور
 روحی که انکس که در حق حضور داشته شد شریف نامنوع شدند

و پیاده تر شریف برونه حضرت ضمن الله فی ظلهم روی و در
 و کیونتی لکرب قدومه العنا و ارض بسجی شریف در آینه و در آن لیل
 و صبح بودم عند من سید الی الله قدومه و این سید طلب آن
 لا بل شفیق توبه نماید فرمودند توبه تو جایزه چو که هو اسرا
 و آن شیعف در تو مشا به میشود بعد ایضا مع اوراق و قلمه بود
 در سبب الله سسل ما رو به ما ضرر و قائم در همان یوم از ساجد
 مخصوص فرج فرود نازل شد آنچه که غرت آن بدو امر ملک ملک
 باقی و ذکر شریف پس علی عالم جاری فضل غایت کشف است
 در صحت حق متعالم است که هیچ عالم از او را که آن علی نبی ماجر
 از قبل این نامی درون آئی را که پسر سیدان را همه فائز شود

با آنچه که لعی الله محبوب و در کتاب مسطور است

ایها علی خیرکم و علیهم و علی القین

شیر اکوثر العرفان

من ابی طالب

و کفرتم

احمد بن محمد الخلیف

رخ ارمی ۲۹ جماد الاول ۹۹
 برآه

صوبی این اسم الله ص جناب مثل قرآن علی علیه السلام که ملاحظه فرمایید

هر روز تسبیح ۱۰۰۰ مرتبه

احمد بن محمد که در طوالتی در طوالتی و بظن و باجلا و کیون بل کلام
 فی نزل کلازل ان لا یوسف بالمتال ولا یحیت بما خذ الیزیل

و هو لینی المتال ای مجرب شریف قدوره علی الله مانع
 سکان الفرح و حسن الاصل بحیث العلیا قدا حالت الاعداء من الیها

و لا و در افشاء العنق الی شرف من فی الطیحاء ان اتحادهم سبیل
 رتبه بان سخطا و لیا نه و صفیا نه و فی غیر قسم بانا نه فی یوم فی سوره

الوجود و شاخت الایبار لبان پرسی عرض می شود
 کفی بحیثه ارج ندان استه بود و بشا جبررس و ما بین ما

و دیار زطلوت مدفع انکلیس انواتاب سببیت و اطمینان
 و طراز عزت و عمار عاری می باشد درده سالیانها

قبول و سید اصل من نکال ضعف و سبب بنایت توی
 و غالب القدره و انقلب الله القدره انیت بقیه ظهور

مانند کتب فی الکتاب طوبی للعارین الفارین و این ایام

نماد فتنی در جناب دستخدا تخریب روحانی نوشته شده و یکی
 چون امورات پوسته تنگ است لذا در سال آن در غنچه
 تعویق نماند و این رسد بکمال انحصار عرضه و امید است که
 آنهم از بعد ارسال شود چون دل جنبه غیر محرم غنوه اندک این
 و از دست غلیظی در آنجا شربت احباب آنی که گمانند در یو استیج
 باین بعضی شایع شدند و آنچه شیش مع اموال هر سال بقارت
 رفت البتة اذا امت طابت اسکندریه و ما فی ضرب
 سوخته و منسوب و مکن نهایت حق و دست از محافظت خود
 فیصل الاحوال از قبل هم نامه مفصلی ارسال شد و تا جزو خبر آن سر
 است آنکه سماح حضور و شاید در احوال نموده و آنکه در باره
 جناب رسد علیه السلام مرقوم شد از قبل روح است
 مخصوصی ایاتی که ارسال شد و در کتاب مفصلی که بعد
 با تخریب نوشته تفصیلی که فرموده و حال مجتهد آن تفصیل عرض شد
 باری که در حال آنکه در سال آن که تخریب مخطوطه و دست
 مرسد علیه السلام بر آنچه سبب علت تبار و در آنی است مؤلفه

از علی که آنی تخریب و باه با تهریر و کار است آن مکتوب در دست افش
 شده و در آن بخش نموده بود و در مکتوبه شون بر امر یک سبب غایت
 آنکه در یکی نامی شده امر فرموده و یکی همین غایت در بنای است
 فرج عالی در تخریب او است که بلام سواد باقی و پاینده است مانند
 از بعد ستار اولاد علم و اکبر و است و مکن بعد از نامه
 ثانی تخریب که مرقوم داشته بودند اقیان در او که حقوق
 آنی دهند بعد از عرض این مطلب فرموده که حقوق له است
 و از آن این نام تخریب و در یکی که تخریب و من است
 قبول آن تر و در صورت حضرت مطلقه حاصل است و آن
 فیصل است و بچگونه بامیرید و هو الامر احوال التخریب آنی
 که تحقیق این فتنی است فکرم در باره ایشان باید در رسالی و ایام
 بجزریش که آنی شغل شوند و بکمال روح در بیان و تسلیم
 و در نا آنچه امر شده علی آینه بنیاد جو بحسب است
 تخریب تمام در مکتوب مفصل نوشته شده و همچنین
 جواب دستخدا قبل تخریب که حاوی مطالب مفصل
 بوده نوشته در سال شد انشاء الله ان رسیدیم

را بیدر برید کل عمرت چون بر آید الیه از آشا و داراد و فکر سنجیدن
آن موجب ششم تحصیل شدن استغناء الکریم منجبتی اولیا
و اصفیاء از ارباب اختیار و نام قابل تمسبیه بر آید
امیدست که کل نظر شود جنابیت محبت
و شفقت حق جل جلاله الیه آنگاه
حضر حکم علی من محکم و علی
الذین یقازوا به حقاً
رب العالمین

خادم فی ۱۶ شوال المکرم ۹۹۰ هـ
حضرت مجرب نواد جناب آیت الله العظمی علیه السلام
ایها الملاحظ فرمائید
بسم نبی الامم
صدمه تسل از لفظ و معنی ساحت استغناء اولیاء استغناء
کلمه در معنی

الایمن بر بنیاد است که در ایامیکه عظمت نظم عالم را فراد گرفته کل را به قبول
بصیرت استقیم و بنا بر تصور نماید و بدایت فرماید اوست
مستعدیکه از موقوف شرک بر وجه پیش رفتنی را نماید و جنود معلوم
از راه مشرف از باره قیادت است عظمت و عدل شریف تر آید
و از قطر و فضا و بحر اصلاح نظام نماید من ایت الله ان یوم
معه و یجیبه ان یوم عافاته او تقرب الیه سبحانه
آمال عاجزان سبک است بر من فی قیامت تمام انظار است
و فی سبک است ازت لایق است نقل است سبک است بر ایام غایب است
و غیر غزوات است سبک است بان تصریح است سبک است بر سبک است خاصه
الذین انکروا است سبک است و با اولیا است سبک است ای سبک است و تعلیم است
اراد ان یکر الیه فی عام علی من سبک است و اولیا است سبک است فی الایام
است سبک است ایمن الی الله و ان الله سبک است ایمن الی الله و ان الله
و تصدیق و جنود و امر که تقیم است بر ایامی حضرت است سبک است بر سبک است علی ان
لا یخفی و زما بر ایامی فی ایام است و لا یخفی و ایام است و لا یخفی و ایام است
تو سبک است ایمن الی الله است سبک است ایمن الی الله است سبک است ایمن الی الله است
و تمام است و ایمن الی الله است سبک است ایمن الی الله است سبک است ایمن الی الله است

ایمان بخشنید و با قلب خامه و صدر مقدس بصیرت
 در پیشگاه حق بجزوه نان تو قنایید بعضی اهل این عالم
 تاقتند که هیچ با جلی شایان حکم نموده بگوای مناسبت
 طغیان داد باور بخیل علی که شایر لوح معانی است از برای عالم
 زمان نظر باشد صورت افنا محکم در دست خرفران انصاف و محرم
 سکون که بجز حکم و ظلم با راه دیگر آلام حکیم بگوای ای کائنات که سر کار
 باشد با باو کمال از روز بوم است ذکر او شریزه اگر آیت طالبید
 اوست ملکات آیت بگریختن از طغیان است مشرقان لغزنده
 نه کتاب انور سپید کار و ظاهر از ادنا تا طغیان و نایب هر
 صیقل و نگار و اعمال قبولی نشانی و صلح نموده یا اینها مشرق
 منور فی الاقیان تا غلبه ای که دانا را بخیزد نظر علی جاری شده
 متذکره شایر بطراز است حکمت کبری شریف شوند و از کفر اکرین
 تا این خفته مانند بعضی از مشربین بدایین دست نایب و در بیان
 رفیق الیف مستغنی از بیان نموده کمال کمربند و ظاهر از انصاف
 از این امر می پرسند و از انصاف ملامت منبع بختیست که از ظلمت
 ادرک نموده اند و بجز صفتش نمی پرده اند در ایام آنکه سوال

از توت فائز و خاصه نوره و درنا چشمه ای کل برستی و غفلت آن
 کرامت است الحق و شایر است گویا اولیای حق که بسم جزو این
 محرم آفتابیه اند از قبل ظلمت حسیه بر بیان بگوای در روز ظهور
 انانیت حسب ناماید آغاز شریزه ای که نزلد از آیه حق است
 یا توبه کلا لایست و زال تحت کائنات بود بهست منتها
 اعلی را برانید و کمال روح و جان بگریخته عالم ان اهل همیشه
 غلبه که از برای مشربین آیه است سوزنده و از برای آینه خفته است آینه
 آینه آفرینش فی من این سما جمیع طلیک علی من مسک علی الیقین و بیام
 الی صراطی استقیم استی عالم را و فان ظلمه و انصاف
 امان نموده مشایخ و شیوه دنیا در موم شری از او مشایخ نیز نشانی
 عطاء از حد که با جزو نایب و در حد بود یا صیقل خنده کشف
 مقلد متعارف آید شود نسیب خایه سزاوار اول و اندیشه کمال
 رحمت خامه رفیق من و ن جیب و سبب بر اعراض قیامت باشد
 بر آینه هیچ صدی و هیچ نامی انصاف عداوت از او نامست لایستی
 ماحضه اول خدایت بوده و مگر از ان در صبح باو خدایت شد
 که در حق خود راجع شود اطاعت نموده و هیچ طلب از او کسب کرد
 محبت است و در صبح ظاهر غلام صاحب اموال کمال

عزت و در امتحان آنکه تیر خلاصه و جهانای شمشیر که نظر از
 ذکرش حاضر از حق جل جلاله مطیع عالم را بنور انصاف مشرف نماید
 و در شرفات انوار آفتاب عالمی و در سازه فی اوجت با این تیر تمام
 باشد هر اهل تعین طاعت و هم اهل تعین قائم الامرین باشد
 مقصود با وکتب و مرقع الترات و الارضین و انکه در باره محبوب
 فراد حضرت باقل یا علی تکلیف بها ابراهیم و مرقوم شست سبب
 فرج عظیم شد پس چه مقناطیس غایت سبب جمع کشت
 و مقام صدق و امن و غیر تیر ک شست کفیت شینید بدنی آینه
 و خاصا لوجه چندی قبل بسته ایان رسید و مخصوصی که
 مفضل میباید از راه حقانان را مال شد آتاه الله ان کار شود از
 اشرفیات انوار اوقات بان شود انکه مرقوم شینید تو در ایات
 بارض ملاوم خضر منع شده حق لاریبید انکه بدان ایام
 نارینتادان اطراف شتمن الکن اگر روده و دخول بحکمت شایع
 شود با سببی نبوده و نیست چنانچه در لوح خلی ختم خیر و اظم
 نازل سلبم انجیب مم باید در هر حال طقت را مقدم دانند

با و ناظر شوند و تیر تیغ نورش انکه کس با باطلی است
 انکه در سازه تبلیغ و تیر تیغی چنین اطراف مرقوم شست انچه
 صلابت پسند چواب یکپسند که در گذران شکست بفر
 استماع شد و در جمیع اطراف چوستان نشسته که مقصود شست
 را سخن با این چنین نبرات تیر تیغیند اطراف فارس انیم
 یکدیگر چینی از ذن قمری مستدرین موجودند همچنین در این
 یا و توابع این و اگر با بدو کمال حکمت تیر تیغیند و اگر در اول
 مصروف این است شونان است سبب نمایند و مقصود حاصل شود
 و چنین اطراف کاف و را و لکن نویسنده باید با اطلاق و بیا و
 اعمال سبب و اشغال کل این باشند باری بعد از غرض خیر و مرقوم
 نعمت مطلق پس را در فی فایز ایجابی و غایتی و در هر حال خیر
 نمایند و کل کسند آتشی جناب مجرب این طریقی است و غایت
 و پسند کسب و ذکر انحضرت را نموده اند و هم چنین در ایات
 ارضی تا و اولیا اراضی اخروی فی احمده یا ملای شینست تمام است
 با صفتی حق بوده و هسته در این چو تیر مرقوم مقصود عالمیا
 تیر تیغینده و بعد از حضور بقره مطلق پس ان الصلوات

باحد حاضر بریس بجانب این کی الاصدق علیها فالتی یحییها
 حرمی وکی کسبیده بدوستان محزون باشد از نظر کمالین و تخلص
 نماندین بکسر الله بجمع عالم لقا و بچست هم قیام کنی از حجاب
 پرده دست و مایه ای که در جنب خداوند کوشا بطنین آب
 امروند تا رسد به شغل و افکار و بی حس و شوق کمال
 اتحاد و اتفاق بر تربیت اهل اتفاق قیام نماید موت میریت
 محترم و فنا و تغییر از نظر ظهور باید بر حسب که از نشانی ام
 اشیاء اشتراکات الفاروق کعبانی بجز قادیانی فاکر شسته اند بجز حق
 جل جلاله بریا علی عالم سینه و از حق نفی که زمین آید و باقی و با
 سینه دارند نظر اعلی شهادت میدادند بر این سوسه در شسته
 که در آیات مستدکیر کلمی باقی اهل دعوت نموده اند خبرضا علیما
 و نسیق قلبا ایضان که منعم نمود و از تفکرات امر محروم نداشت
 از حق سینه فیضی است خود کل را شسته عمل نماید و بصیرت است بر او نماند
 یا آنها اتقیل کی لغتی و القاهر علی شقی ان استیعاب
 منظر سبب لغوی تقدیرات نظام العالم و اعتقاد و لایا میریت
 با امر الله بر حسب و تغییر عرف اتمین کی بلا و طوبی بصیرت

بلاش بود و برین شرف باصفاء خدا داشته باشد امرتہ الذی بناهی
 الروح امام وجهه کسب فوق را شغل غنی سینه و بی سار و مجال
 الملک الا علی یخلقون و میفرمود با نظر الاح و طبع الاح ما کان کلمه تا
 فی العلم سب تو را کی سب الله رب امیر و مال امیر و رب العالمین
 یا اوس الله انما کان تخیرکم شئونات مخلوق و تمسککم من
 ضوا الله من غشکین و انزل من کی خدا الفیر اعظیم ان فیض
 سیکر بخنده و کلمه بیان بدانا امر تم بین فی فی هذا المقام
 اربها لمشرق من حق سما سینه فی حکایت علیه علی الذین انزل
 جنود العالم و ما حقهم خبرضا الامم فی مسد الامم الذی اوتیر
 سجدت له الاشیاء و عنها یلقی بان القله فی تحت العلیا
 قدانی الوعد حبس المؤمن و یحیی کلم الطور الذی کان مذکور فی
 انصف الله العالی حکم استغنی قول ملا الشاهد اکان
 که از سب ایام و کلمات و جنود فراموش نشود و در حق
 و از حق سینه مقدس فرمایند آنچه که سب اشخاص صدره
 چشم و نورایت طلب است و ان اجتماع اولیا است

و نقل صدقه مبارکه بکروان کار با مشورت نیت امید
اشی اصل منور کرده و عایایات مقربان آن زینا الحسنی
المصدقین استیم و آنکه زوم شبست اینست بر دو عالم
حضرت اسرار علیه بها السلام و همچنین صحیح بیجا جناب
امین علیه بها السلام رب العالمین ملاقات فایده لاجل مشورت
و منتظر عرض شد و اینچنین علیا از فی سبأ داره و مشرق
قره رسالی تمام اراده بچکه از ملاقاتها محبت سلسله
و اشتهات انوار کجیا کجی نامسه و فی الاجتماع
لایات اللذین اراده او ویر بجم الغیر العظیم استخنی
باری تجویب آنکه تو بقیه مقصود که بگفت با نظر تمدن آنکه
مقبول بوده دست از حق میطلبم کل آیاتیه فرماید بر آنچه سبب
اطلا کلمه مطاعه بوده دست آنکه در باره حضرت فائز
علیه بها السلام و عیالیه مرقوم داشته بود و در عرض شد
متذمما لخلق پرسان العظیمه وقتند تا نصیر خطیبها
فی الکتاب و امرناه بما یحبی به ذکره بدوام الملک و الملک

نیازات قباری جوده و نیت و آن که آنانی نه چاره اولاد و غیر
چنانچه مشایخ شده و پیشوایان شایسته علیکم هر روز
باذن حق نظامه شود و بطریق قبول نظر کرد و از صدق سار
آثار و اولاد و نیکوتر و مقبوله از امر سید استیضاح حکیم
و مولی الامر حکیم استخنی بدست پریشان موفق بوده و
یشتد بدک ماتزل لدی الزیر و الالواح مباله حضرت
علیه و نوشته شده که زود ایشان ارسال شود محبوبیت یکدگر
عایت نیت و الطاف الهی از انقضای بیخ بجز فیض
من لدی الله رب العالمین آنکه در باره حقوق تکمیل توان محرم
و پیشد که با تحویب داده اند که بر ما باشد و آنچه بمرغ نموده
و منتظر در ساعت امنی که در عرض شد و با مشافه و قبول فائز گشت
فینا لکم و آنکه از قبل مرقوم شد که قریب یکصد تومان از حق
ترتیبی از دست آن موجود و منتظر از دسترس و وصول در مالک
و منتظر در عرض شد مباله آنکه از آنچه با تحویب تصرف نموده
موانع و خطیبت و ما چیزی را یاد رفتن خطیبت نجاب که کلام
علیه بها السلام بر ما باشد و یاد از این فی بحساب اسام

علیه بآفتاب استند اگر چه محل کبریا مال دادند و محبت
 طیبی از برای حق سبک حقوق آتی را او نموده اند و جامی کتاب
 خالص شده اند و آنچه در باره جناب میرزا مسعود علیه بآفتاب
 و مرسل ایشان حضرت آقا سید افغان باور داشته بودند که
 ثانی از حق مطلق اهل کبریا ان ساید و کتامت از الوفاق حلف افغان
 ماکل بر بندت امر علی شرفی دلوا هم قیام نمایند اما حق حقوق
 و کتاب آبی محکم ذکرت و درین معادلات افتد از حق فرزند
 و بعد نظر بعضی مصالح و ترتیب بعضی از امور لازم امر افتد از
 آن دو امر المشفق الصدوق الکریم است که ذکر حقوق یک بطور تحقیق
 فائز نموده اند افتد و نام وجه مالک قدم عرض شد
 باسم هر یک یک آید از ساد شکست تا زل جنایات مخصوصه
 حق مطلق اهل کبریا باشند و در هر سوره شمس ذمانه
 سبک کتوت بیانه فضل العباده آن دو فضیلت الکریم قوله
 تبارک و تعالی یا علی قد شفا و شفا انک انت الی الی الی
 الاعلی و شرف الحق المحضوم الذی فاکت ختمه سبکی التیتم

و غیره

معرفت الی مشارق انوار کماله و خالق احوال و خالق
 فی دنیا و آخرت و حسان من لدی الرحمن بکره ملج مجرب بیان و شرف
 شمس العرفان کتوت رت حیات الیقین علی الاضغان آنرا الایام
 الفکره کتاب و بکره من سستی میرزا قبل محمد باقر الفریح و
 ملا تاج من سلا سنی التاج علی شان تفسیر قیام الم عرفان فی قیام الایام
 مسیح اللوید و ان من سبب زاریا سبب الایام الواحده القدره الیمن
 من فی الایمنین العزیزت یا محمد قبل سبب الیک
 انظلمه او قاهر علیه المهر سون بیاف انظلمه الاعناق و عرض شد
 علی الاثر من توفیق الیمن انفسه اشیاق التدریب الایام
 یا محمد نظر آنرا که نکات بلا تخیل عرفه بشد بدکست اللله الایام
 و من علی الایام و من انما الایام فاصحاب و انما الایام
 فی علی المقام و دیگر انظلم سبب سنی محمد و شیخ الیمن استند
 من سبب التیتم من و آراء علم الکریم یا محمد سبب التیتم علی ترمید
 الی الله فاطر السماء و کل قبل الی ان فی الی علی کل فلان الی کثر الایام
 و کل قبل الی مطلع الفاء و کل علی الی بحر الشفاء و کل سبب الی
 کتوت بیان الله مالک الترتاب یا محمد قبل سبب التیتم

ما شمرنا العباد بقرى الكاف والاراء فبعضهم قتل ان يقر بما ارتكبه من
 كذبنا الله رسول الذي حصى بالاله حسنا راه قاده منزل الايات
 يا خير من طوبى لك ما ايدك الله على عرفان بحر طوره و ما جعلته و
 شمس مروده حقيقه الذي فاكث ختمه باصبح الاقتدار و تذكر
 عبدك حسين و نوصيه الذين آمنوا بالاله استقامه و ما امر و اياه
 من لحي الله ما كالمهذه القاب و تختمه الايات بذكر كرم
 طوبى لك و لا اله الا الله الذي طار بهما بين الاشتياق
 الى ان قتل ^{عنه} جرح الاله و ما سميت و قام لدى الباب
 و صبح تعلق مكره الظهور و في المنع من كثر العباد انا و كثرنا في الاكوار
 يا لا اله الا الله و كثرنا في المنع من تعلق بذلحسين الله لا اله الا
 الواحد المحمدي

و ما خسر استراجه توجب تخاصرت محبوبي جناب ميرزا محيى
 بهاء الله الا و يدور شده الله بگذايد و ما كاست خستيات
 و صدق قلمت و اول الخ برضا عين آن رسالت استغنى الله
 حاضر و مستان اذن بشف اصفا فانز و كمال روح اختر
 ابرع از ما شيت نازل حسب الامر حضرت حسين الكرم

و در مع ذاق كبر منتهى قرب قدمه الغدا رشت در سال شش
 اهل عالم فرشت بر بايست و اذنين علم محرم نهانند چند
 قبل از آن طای خدمت ایشان مکتوبی ارسال داشت از آن است
 مال سید و اگر کسی از غناات طبعین حیات الله امر خود
 و اصحت بید و است در ما استغ ادرس گور و جانا رسول بلال را
 طوبى لمن و فيما لمن و شیری لمن بیکه نامرشد با خیر کعبه
 مجرور و قلوب متوجه بود اسأل اهل بده اند چند من بل جانا
 ان ختم کرم حضرت حکیم ای علیه بهاء الله و خاتمه نامر شوب
 کشد محمدی من ارضی از غناات مذکورات الواح بر ایشیه
 نازل ارسال شد از من خطبیم آن مشرود و ما فیضی بیکر و
 دوست بکما مشغول کردند و انیکه در باره توجیه این خطب من بل
 مرقوم شیت تلقا و در عرضند چنان خلق بدان ایشیه
 یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و العاقم علی منتهى ما و شرف
 فی احوال در این محرم نامر شرفه و بعضی گفت که این اید
 جمیع بذات شهادت میده شد بر کون و کلین و نقل اشیا
 اولیای حق و کون نفس برین عکس خود را در شیا الا خله با

تجربیات آتشی در شراکات قاراقانات تهنیتی مستحق و مقررند و از اول
 معلوم اولیا دولت اولیا دولت مدینه کسب و درآمد
 این سجون برشته اند آنچه که از شیخ مظنون داد با هم بود
 آن تک بیلا آخر ایلگون لذتوقت اصل راه الاثر
 مولی کوه استی عرفانجان نگردد استی که در کوه
 و نا اتمام اند و باقی آن فکره خدمت سربک سلام که در خرفین نام
 آنحضرت بود کالت انجام و تمام بهر شکام که طاقا فرمایند یا بیکله
 علی که از کوه مبارک عطف او روح اسما و نداء جبار کل باشد که در
 قره تبارک کتانی و در کتب پرستند و در کوه و در اول استی
 با شامی و ابا با کرفی استی با صحرایی و بگویم اگر سربک
 خرد از خیر صالحی این بیان که از قطع اراده صحرایی هر شده یا یا شامی
 بیان و طش کوه بر شیخ او نباشند و در کوه پسین شهر است
 که مقصد از خدا اول بخار کوه منته است و مقصدین اول
 و راه از قاراقانات مقدس نمایند اگر از شکر جامه را
 اجابتی تھی بضررات طلب ضبط نمایند هیچ لایق قادر بر عظم

و حضرتان باشند که در مدینه تبارک است که دستهای سربک
 با ناکم که تفسیرشون بر سر سربک عرض کرد سربک تفسیرش
 از کوه و آفات بر کالت ایشان آنچه قابل باشد مقررند اسلام
 و انگیب و ایدام نام روح و الهی و شام علی حضرت علی مرتضی که بود است
 رب العالمین و کوه تبارک العظیم شرح اوردی که در ارضای کمال است
 شبها نماند بعد از تشریح بود که است اما نام سپید قره انجلی
 الیوان و ایدیه تفسیر محمد صل بنایابین الازره بعضی از خوانین طبرستان
 بهار است و نام افضل از اول تشریح می بیند که در ایامی خوب از کوه
 از ارضای تھی باری عجمه این سبب تصدیق و علی تفرده و بعد از
 کوه شمس که در شرف اسفا ناز و کل بنایات تھی نامر شده است
 که در قرف قبا از آن متفرع است قولتبارک استی تھی تفسیر
 پارسین امروز از کوه مبارک که در خیف سده تھی صفی باشد
 اکاک و ملک تھی تفسیر سیم و کوه تبارک تھی با صفا تبارک
 و در کوه نظیر شاه شهان و در کوه تبارک تھی تفسیر
 کوه تبارک تھی تفسیر سیم و کوه تبارک تھی تفسیر
 قنده الیوم بلور از و بجهت آفات التبرک تھی تبارک تھی
 و حکمت التقدیم یا علی الاعلی ان اول التبرک تھی تبارک تھی

مترجم

وشره بگری آید فی هذا المقام الذي سمي بهما هذه التسمية
 لوجي العظيم وتذكر في سني بعد في شهر جات الزمان في يوم
 من ايام ربه وتذكر في هذا اليوم بذكر في كل من علم يوم
 في شهر رمضان مبارك يا سيدي وشوال امدنا ويا
 يا قوم اني استخروا الله في ايام الله لا تكونوا من الغالين
 فيكم من موالي الفارق الذي يظهر علمه في يوم التلاق
 ويذكر في هذا الذكر الذي يخلق الله العالم وبع الاموال
 يا تعلم ان هناك خطر من افقه الاستراة او خطر ان افلاك
 السبعان من نبات هي ربك الرحمن على لحي ان تفرج عرفت
 ولموجر وطم حلسه الذي روح ناز بجزلة استردت العالمين
 يا شاهي بوزي بذكر في الظلم اذ كان مستورا على المش
 ويعد لكل الى الله القدر سيرة اين اسي عليك بهاني في
 قد ذكرنا كل اسم كرت بهما لا الله وله اشياء العالم ولا اشياء
 ولا اورد الاضياء ولا خزان الملكوك والاطالين ان شكرك الله
 بهذا الفضل ورض عباد يا محمدا والبعين اللابريغ نفاق

الدين كسر واما الحسن ان ربك المستوي العظيم ايهما الشريف
 من اوسما وها هي عليك وعلى الدين ذكر محمد فاكذبا من الله
 العظيم اني يا محمدا اذ عرضت له سورة كرامه
 ما ك اختتمت يا فتى الله كلك من نازك كرت في الاطف
 وفاقية الاضياء فضل عبادت حق بل جلال يا فتى كرت في
 حضور وعرض ايات بدية في عهدة اخرى نزل الله في الاضياء
 امدان يحيى الفضل يشهد لك كل منصف حبيب اليه
 وبتسنا والاسلام والفرح والرحمة على خضر كرم على من يحكم
 رتبا وركم متصونا وفتوركم متصونين في التملوت والاضياء
 واما الله رب العالمين يا امري في شهر شوال المكرم سنة
 اين ايام قبل الرضى الزاد في ربه يا من جواب امدان في
 ايام بعض الزوال في عهدة جواب عرضت في كدبات
 ادم سيرة و جواب بعض الزامها من مل امدان في
 اطلاق ان حضرت است اين في اني من طلب كل ما في
 بوشانه ومنت نال سدي في ايام في كرت في ان نازك كرت
 ان العالم ملوت اسم ايام نازك كرت في ايام اني حضرت كرت في

بديته

مولا که نیت بین العباد و ما صحت و ادیت فی ذالک تمام بخون ذکر
 انما فی الاستقامه الکبری و التمسک بالحق فی غیبتی استقامت
 الوجود انما یسبغ بآفتاب کبری علی شان الاشیخ کتاب
 التفسیر فی اوراق التفریح فلو انما یکتاب الفیاض و عود من دار الحکم
 ثم قرأ ما نزل فی الحرمین کما یحفظون کما یحفظون کما یحفظون کما یحفظون
 برسان و یکو و کبری فی الوجود و ذکر استقامت
 و تمام آن شده تا جمیع بیانیات حقیه بنیانی تا نرسیده که عالم بشود تا
 آن و ظهورات آن بطولت ان ایقان و الاضافی صحت غایب ذکر
 ناقص و ظهورات حسیان توقف و دراز و دراز و دراز و دراز و دراز و دراز
 و با طرف ارسال شده تا کل مطلق شود و به اراء اعدا کمر نه
 بعضی از نفس شایده شود بمواستور از تصرفات عند رب غیور
 محرم و با نفع که می رتبه بلند استقامت بودند انما استقامت
 صحت بدان و یادیشانی متقوم شود که از اعدای مجال توقف نامه
 که تا نا علی ضمیمه مولا که تا خطای کرده و شان بین اعدا و کذاست
 با کمر من عند ام الکتاب استقامت با سبب خوابی حسی استقامت
 که بعضی از نفس استقامت و بنده غیور و بنده را فرق نگذارند ملاحظه اول

بیان که ابریم معرفتد نامحید بعینه در جمل اهل قرآن شایسته و
 خود را از اهل بیان و مانند و کمال شده و کمره اهل انوار شایسته
 شایسته از ابریم از ابریم که از اهل اهل انوار شایسته و کمره از ابریم
 و بعد از نظر بیان و اعمال شایسته و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 تا نرسیده و با ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 کشت بهرین نود و بعضی از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده
 ادرم و اهل است و بعد از ابریم تا نرسیده و کمره از ابریم شایسته
 نرسیده و ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 بعد از ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 با طرف نرسیده و کمره از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده
 عرض استقامت و بعضی از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده
 شایده و تا نرسیده و کمره از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده
 و ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار استقامت
 و بعضی از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 میشود و تا نرسیده و کمره از اهل انوار استقامت و در و کذاست شده
 خاصه از ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار
 و از ابریم استقامت و در و کذاست شده و بعضی از اهل انوار استقامت

این شخص بر سر او است قلم سید دیده میشوند مع آیات متداوله
 بر این سلسله بنیات مشرفه که علامات مشهوره و تفسیر و ایام سائر
 در کتاب مذکور است معنی بوم است اول آن نموده اند که اول آن میان آن
 نموده اند که چشم و چشم قوه بینند و در میان نموده که با از قوه که می تواند
 در امور چشم خبر یکی از طوفانات عملی از نشانه اولی روح با سواد است
 سؤال از آن چشم و معنی آن سوره که من نظیر بیان مذکور است نموده
 جسمی جواب از معنی او سواد که هر شخصی او را که دنیا را که با تمام کرده و
 و تعریف آن است که در کلام مذکور است که آنرا گفته شده و نوشته
 که کلام سیدی با او سواد نموده و نخواهد نمود و او را که نفس با او که
 و نخواهد بود این سواد است که نفس را غلبه بسیار که نموده
 و بر چرخند این سواد اولی روح با سواد تعارف و جواب سالیان
 علامات تا ایات تحمل نموده و در آخر مذکور
 قدیمت کتاب دان ما فی سوره اولی ما فی جهت کتاب علی آنک
 القلا سول الحینذ با علی ما قد در فی الأبراح فاعلم ان
 قد سکت عنه و ان ذلک اعلم و اجز و ان وضع و ابریس
 بقدر الاشارة بصرنا شاء الأبراح استحوذ و الا نفس بناه

و الأبراح بیکر با ذلک ما فی سوره اولی ما فی جهت کتاب علی آنک
 القلی می فی قرآءه ظهور فی اصطلاح بیان اولی ما فی جهت کتاب
 الشمس فی بوم ظهور سوا و اصطلاح ان کانت شموسا حقیقیه
 و الا لا یستنبی لعل قد سما و سوره ذکر با و لو کانت من اولی الا اول
 صحت کت من جهت سوا مثلت من انده الذی قد کت
 و سکت و اما کت و ایشک فی جهت کت هذا بالتحقیق
 فی ذلک الظهور المتفرق بالکیان نقل آله ان اذ اوردت ان حشر
 بعکس ذکره سبحانه تده الملک و الملکوت سوره
 حرة الی آخر قول عز و جل اگر اهل ان و با اهل المشرق و انسا
 منور شوند و این علامات در ایات که در شرق سما اطلاق آن
 منور و نظر نمایند و کت کنند البته سبع بجان حشر سوره ان
 توبه نماید از سوره ای که سوره ای خوانده اند و از ما بیع این
 ذکر فرموده اند و اینجهت است که مبارکه که سوره اهل مدینه
 و از کلام نظیر ای کتاب که سوره است کین از روی می خوانند
 و کت کند بکوت بیان قول عز و جل و کت جهت بدین

فی کفره و هو انما استشاره باشارتی و لا یلما ذکر فی اهرک یا علی غیره
 تکلم الکلمه صفت است که بر من عبادت من علی الاثر از هر چه
 علی ایضا و در نهی الی تکلم فعلی با قدرت استه فاعرف
 من ظلمه و استغاثه الی علی من ان یکن صر و فاعی و نه استشاره
 باشاره فاعله و اتقی انما اول عبده قد استمنت به و بایات و است
 من یجاء عدل من جنه عرفانه صدق کلمات علی مستتره هر کس
 لا الا لامه و علی با صر و فاعلمون استی

با این بیانات و توضیح کلمات محکمه آیات بعد و بر این
 تا سوال علی بن ابی طالب از کربلا است اجتناب نموده و بر عرض و در عرض
 پیشانی قیام کرده و اندک کران ممکن است ملاحظه در علوم حضرتان
 و عزه و مقام او نماید و در این طریق با حال نامانی بصیرت مثل علی
 فرقان اراده نموده اند یک دو هنر رسالی و صبی با نسی ایست
 آرد یک خدا نام و همچنین تقیبا و جمالی تعیین نمایند
 علم علی در تظلمه و کربلا نیز میاید بدیوم الله ان نعم تصرف
 و بدیوم انظوم ان نعم فطرحه ان لا ذکر فی الالهه
 ان نعم شعرون استقلی با حق مقصد استقلی شایسته

و مشرقا مثل جری من القوم فخر من اللذان ان نعم تعلیم استی
 جری از مغرب بجای غربت نرود و اما کلمه آن جناب
 آن فاعل ان عرض کرده یعنی گشت اندک مقام الوهیت است
 بزرگ حیوان انما صر و اوله کتب قول من اوله کلمه اوله انظوم
 به لفظ اهرک یا و ما با صر و کتب استه اهرک یا عظیم شطه بیان
 اسماء خدا نیز میاید از علی بن عباسی شیخ امامت و همچنین نیز میاید
 در مستقر علی القرب تمایز شدت القرب علی ان کلمه محرم
 قد استوی اگر من علیه استی شطه ظهور ایوم بیان علی
 بهما با یکدیگر در عین آن که کان مقصد سخن کربلا است و در تقیبا
 و در نهایت است انما انصرف بعین و الا یوسف بدنه
 علی بنی با تله و بعد من القرب علی اشارات بصیبات و الدلالات
 و الا صیبات و الا بیات و در شی احمد عرض نموده اند بر یکدیگر
 مستنات خلاصه شده و حال وقت ظهور زبده سلطان
 و نیز که شطه بیان در ذکر شمس نیز میاید او مقصد است از بیان
 و اشارت من استیتم حیاه وقت از برای از زمین نیز میاید این است
 که حضرت فرموده از برای آنست که فاعل استی تقیبا و یکدیگر و معیار

سبب امتحان خلق در روز قیامت نشکر شهادت خود و اظهار بیگناهی
 بیان معروف نیز میگوید بجز در ستغاث معروف میگوید و متغاث
 از زبان محو است و اما بیطرف بسیار بلائیکه فریاد
 اگر از جن نظامه شود بر کل نام است و فرود را نشود مبارکه
 کتاب بسیار است ستغاث مشغول است طوبی للعالمین همین
 نفس مال که حرف می است و حال مهم موجود است اشارت فرموده
 که شرف آقا ناز می شود و فرموده که در ملک فی ثمانه سنه
 بر من ظهوره قدرک ان الله ان لم قدرک اولادک آخره و یکن
 ارضی بان الامر عظیم فوق کل عظیم و ان الذکر کبر فوق کل کبیر
 با چه غیب که منتک دیگر ستغاثند و این هجاء عالمی
 نشکر نایبند شاید انشا الله معانی معروف ستغاثند و دیگر
 ستغاث از سلطان او منسوخ نگردند امی در فی ان الامر عظیم
 فوق کل عظیم و ان الذکر کبر فوق کل کبیر طوبی للعالمین
 و فی الاثر شریف و مشکورین انما دعوا بالحق و انکاروا کمزورین
 دوستان ذکر فرموده و کهن چنان است که در سقی ما حق که عدو
 شده بود مرتضی کشنده و کتاب همین بسیار نامده و جمله ذکر شده

تا خوب و دوستان را نکامند و عمل بها خود را با سبب حق هم نشکر
 نمایند و استقامت کبری نظامه کردند انشاء الله یا علی
 بیاد است حق را خلاص نمایند بلکه حفظ نمایند تا ابد است که در روز
 و کل ایمان مخلوق باشند انکه مرقوم است بودید که بعد از قیامت
 شدن آنگاه دریم مقام و یکسان است نظر طلعت مختار ضایع فرموده
 که هیچ آنجا است بشتون است استقامت قبل نیست بعد نفس
 تر نزل قیمت نهطرب بوده و همچنین در تنسیخ علی کبریا عظیم ابلا
 سال شدید که آنجا با بقا می ظاهر فرمایند که سبب شرف از زبان
 دره ان و اسم سر و سستی و سستی و نام و تک اولی که کند و غیر
 بیجا ماری است از کس نامع عزرا بجلی وقت عظمت عرض شد
 پدانا خلق پس ان الرحمن فی کل شئ یستجاب انشاء الله کمال
 تقدیر تو خیزد و اینست فی یوم الله شاید شود به مقام شهادت کبری نایب
 کرده ایم خدمت امر را عظیم اعمال است باید که سر مطالت کمال
 حکمت تبلیغ امر الله مشغول شود تا انقضات همین جهان در هیچ حیات
 متصفیح کرده این شهادت محمد و پیغمبر و انفاق و فرموده و کبریا
 انسان با نعمت حیات از خداوند کتاب آنکه استقامت
 طوبی کت با اعدا ات انفاق مالک و منکاف و عندک فی سکت

و حکم صحیح از قول تو حکم در حق است که با این شرط باشد هر که چیزی از
 دوستان ضعیفند با تک و امنی و وحشی نگردد خایند و خوشی را هم
 قطره اگر تضرع نشود شاید مطالبه و در موجود را بنایست اند
 و بد قابل نبوده و نیست و لکن اشغال این امور شاید سبب
 امر آن خود من قصد کرده اند لکن ای کمال حکمت در امور را عمل شود
 از من بسیار آید یا چند مرتبه امر می فرماید آنکه اولی القصد علی ما
 و فی قبضه ملک ملک التملک و الاثرین ملاحظه نماید
 این حال یکدیگر را حق است در راه اندازی خیر من علی الارض مع ملک
 اگر مطلق شوند خود خود و در اشتیاق تمام نمایند
 و اینکه مرقوم در پیشه بود و لکن آنها متعدد در سال فرموده اند و بنا
 عزیز شده و ما آنها گذشت بلکه بعد با قرنها و شمیری از آنجا
 نرسد آنیکه این ایام متوالی استوار حضرت زین العابدین علیه
 بهار الله الملک این کلمین مستحقهای اینجاست که ایام
 این غایبی بود فرستاده و مرقوم در پیشه بود و نگردد که
 در عرض راه مانده و همچنین می گانند و علم این روزها با تشریح شده

بهر چه سید و مشقه که در حسب نما بخر نسید و لا در جانی
 فرقت آنرا انداخته است تحت اسمی فانی مشعل شد بد کرب
 هشتمال اشغال فرموده و آنجا که باب کت نام نامی است
 بود که در نوشت و بعد از آنکه در مرتبه نخست ظاهر گویی که در اینجا
 بیست تمام است که یکصد بود و دیگر بگویم و مجموعا بموجب من است
 و الاثر و بعد از است که سه نفر شده و اولی فرموده
 است آنکه آنچه از حق فرج مسکت نموده اند آن ظاهر شود
 و بنا اقبل الی الامین علیه السلام و شرح که در اینجا است حسن الاقا و من علیه
 ملک الامار و پیش از آنکه در تمام این شش روز که تا حق نگردد
 باشند علی فرزند مرد و از قنات نگردد شوند و تمام ایام
 را بعدی ظاهر کردند و یوم غلام را در ایام است که هیچ آن
 و از اوقات حجتت ششم و اگر چه حال اینها از من پیش بود که
 طبیعت خورشید را از من حسن بدین بوده است که داشته من تمام
 هر چند در دستان از قنات از این ملک است پس سبب آنجا
 بخوبی نگردد و غنائی و دیگر مسافرا من است حق در یک ایام
 الفجر الطولت علیه السلام که بیاید ایقان ایضا نموده و در حال

حیران در آن عمری شامی و در مسجدی المظالم مکتوبند بگوشتی با
 مدینه حضرت الهی امطار رحمت هر کس برین جاری و نازل است
 انشاء الله شریفات عالم علم مشاهیر از آن محروم نماید مستر
 دنیا فانی و اقیانامانی بجهت نماز و انوار رحمت حضرت جعفری با
 قسبات حق بر نفس شامید و سیمای دیده و طرز باقی حریف است
 و قهرم علی مندر مولا علی شان لانا ننده و کورستلا نعمه الا شانه الله
 کفر و بالهدیت العالمین ایستان شرح و بیجان و کمال محبت
 و بیان بسج شوی و در حق المهر الله بسج مالک قد بیا شامید و انه
 لعی العزیز بسج و بیانی العزیز شرح و در کفری المشرک السالی
 العزیز شرح انوارات دنیا خزون بر ما شید کسب بفرج ان
 شامه آمل بیکه مشغول مخصوص شامه شده و با قسبات اوقات کفر
 توام شده کز کسب مشرک کفری الی من یسب الی الله فضلا من
 و غیر الفضل الکرم استننی آنیکه کفر شده بود تو در این مافزاید
 و دارد انض با شید و توفیق آنجناب ذمیرم کامل آنانی انض بفرج
 ناکرست این شمشیر تحلیله بجهت هدیه که آنجناب موی فرزند بگردن ما
 و عدت امر انشاء حاجت خلاف الصبح جات متعلق شده و لغت

آنجا و اتفاق اینها بجا بمنتظر کرد آرزوی سبقت است
 اینها بجا است اول آنجا و اتفاق است همچنین منجات
 و اتفاق است که در حق آن ناز شوند و اینکه در بار سادات
 شصت و اربعیم بیاد است قسیم ایشان بزرگوار شاد و عدت هر فرج
 و شسته در بیاحت بیخ الله من فرزند فرموده انشاء الله
 لاول با نیت تمام در اعلی نماز باشند انشاء الله
 نماز که نام من است این نویسم تا بر حق و امر الله فی المدان انبیا است
 همچنین بزرگوار مالک و بگذار آن خجسته کور و شسته بیا فرج است
 شد انشاء الله و در حقین بنا رحمت الهی شیدا فرق شعله اول آنجا
 شوند و در سده آن باشد که در هر بوم خود را صاحب تمام
 کفری تمام بوم قرال است و رحمت الله شامه بکشند و آنچه
 درباره اینا تحلیل است آنانی انض نوشته بودید جمیع روایت
 آنکه سب علی عرض شد قرار بزرگ بیاید باست الی فی انض است
 ذاء الله بجز الی انضی آنکه در کفر با شسته با دار که در کفر بکفر است
 رست العالمین ان استغفرانی فی عدت انبیا و امر و عدت
 ما یفکر فی الدنيا و الاخرة ان ربکم الرحمن العزیز العظیم

اسال میشد خدمت جیب کرم جناب کاظم علیه السلام برآوردند
 جناب ابی سعید علیه السلام و بنام خدا داد و اعزاز و باری
 آفرین میسر برآوردند و در آن روزی که در سفر میبودم آنچه
 نزدیک رسد اسال نمودم و ساس است که من فرستادم و همچنین
 این رسد خدمت جیب کرم جناب عرض داشت از حق تعالی بطلبم
 شرم بد اسال آنرا زید ای که مذکور شد کفایت ظاهر خدا آفرید
 با جناب نوشتند طهری ای مال استند و این تیرت و خیر
 میکنی برین هم بدین نوشتند و ملا و بکنین الراج و ما هم است
 کرد و شدت شود و با طرافین کعبه اسال کرد و یا با زیارت کربلا
 با جناب رسد آتشی اسال ای خیر و اقبال است ای کرم
 شده حکم محکم ای که رسد آنچه از حق تعالی رسد
 یا شود باید در کاست از من عرض شود آنچه رسد رسد
 آید بر من منظم باشد و کس این خیر و خصوص این فرمودند که آنچه
 تو ظاهر خدا کرد و فرمود علی علیه السلام رسد رسد رسد
 الله من ان مال شود تا هیچ بظرافت اراده محبوب را بیان کند با

ذکر خدمت و والد علیها برآوردند و ساس است ای کرم
 اعلی عرض شد تا ما خلق لیکن است و القوه جرج است
 سما که فایض نقل رسد و رحمت ما کن در شرح ایشانند تا کتب رسد
 القام علی و محسن و ذکر همین آیات است ای کرم جناب
 با این آیات است و ذکر و عرفان فی آیات ان مسد الامقام
 علیه السلام علیه علی الای آتیه ای کرم جناب
 اما شک الی شکر کما یبدی المرشش جبره بکرمی آیه و کرمی
 است کرم آفرین کما چه سپناه سو ف نزل ای رسد الله
 رسد کرم ای کرم رسد کرمی ای ای ان کرم ای کرم ای کرم
 ایها علی من الی خدمت الدالین است

عرض شود حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم
 قدمه و الفیرقه خدیست بجا که در روز مسافت این عرض رسد
 برآوردند است رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 و فاضل است ایشان عرض رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 و فاضل است ایشان رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد رسد
 ایها علی من الی کرم علی من الی کرم علی من الی کرم
 فاضل رسد
 فاضل رسد
 فاضل رسد رسد

وپشرون قدامت الله ونبذوا امامه وادبوا من لدی استكناك
 الوجود قد كرهوا اتخذه من خواص الله في جسمه باكان مطروفي
 كتب استديت باكان وما يكون طولي سمع مني في جسمه ليسير
 راني متفاني لمحمود فنيا بيده في كبري اذني واطاب كتاب
 بجمل بضاني الغري المنج كبر من على المظلوم على ودره بباري الذي
 جرحي في يوم وليلته بكرهنا وحقنا في عيني الذي اما لا انيب
 قل الله مذكورم القيام طولي من على خيرة المرية باكله لسان
 بين الامكان انه من كل لهما في لوح محفوظ مذكورم توفيق
 الروح من جنة والكل من جنة اخرى وركيب امامه ودره بباري
 قول لا الاضنا كما ان انتم في العلم من هذا العالم الا على انتم
 ولا تتبعوا كل حال في جيب قل ان الله والحق الا على الله
 انما من انوار وجهه ذكر الكمال الاسماء اباكران فتسكروا شيات العرشين
 او تنجو من شارات الضالين دعوا اليهم كرم الا كرمه وعلين
 على الكرمين استيتم كذلك تحرك العلم الا ما تنزلت
 الاسماء من شيات الوحي انقرت بامر الله الكسفة في النزل الوحي
 انتهى باجوبه على في حقيقة الانسان في الجملة

تايد من كل از كلمات الحق بخرافيت مشا به ونايد طولي من جرحي
 منته به جرحه لب لا ذلك تايد و كجالت ان صاف اني اتوجه
 منته انك منق الى الله من جرحي منته انك من جرحي طولي
 اشاميه وادبوا من كرشيك من جرحي ان قابل تايد طولي من جرحي
 به ودره واحد كرا كره وحقنا في شمس تايد واز كرت حقا
 نفوس طيبه من جرحي من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي
 تعال انك ودره فاني سائل انك من جرحي تايد او با م وطلون
 عباد داخل را كجالت انك من جرحي من جرحي تايد ودره تايد
 كل جرحه من جرحي فانه شوقه ودره كل با من جرحي كره ودره من جرحي
 انك من جرحي من جرحي من جرحي كرا من جرحي من جرحي تايد
 وتمام من لا ذلك من جرحي من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي
 ان جرحي ودره من جرحي تايد من جرحي من جرحي تايد
 ودره من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي من جرحي تايد
 كره ودره با من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي من جرحي تايد
 من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي من جرحي تايد
 ودره ودره من جرحي تايد انك من جرحي من جرحي تايد
 ودره من جرحي من جرحي تايد انك من جرحي من جرحي تايد

و محبت و دوستی عالمین و اینکه استمال لغت و اختلاف بیجا
 آقا میرزا حسن ... علیه چنانچه در نوشته بوده و سعادت است که
 عزیز شده چنانچه در بیان رتبه ارفع و محراب آنجناب
 و محبت تمام محبت و الفت و اتفاق و شاد و جبهه از هر زبان
 است قامت بر علم انکشی از اهل سینه مقدم است چنانچه
 به استیفا از زهد و الالان چنانچه در خصوص فی السماء و التسلیم
 با تامل فی کتاب او حسرت نماند یعنی چنانچه در فضایل آنجناب
 استحقیک آنجناب مال مجای الم محبوب میشود این کمال آنجناب
 و آن مجلس حاضر شد و به تفریح به القلوب از کلمات محراب اگر
 میزد و در فرح و انبساط اهل بیابان مشرب بود با محبوب و
 دستور آنجناب در سعادت اندر سر عرض شده است
 ظهور اقیهه قیام تجویب بر او است و آثار آنرا در کمال رضای دنیا
 است این اقیهه شایسته طویل حضرتک با تفریح بنا شده و رضای
 و در آخر بیانات که از آن تعالی ظاهر با نظر محراب مبارک
 قرآن علی بن ابی طالب است و در جمیع سخن با دوست از احضار و جوارح و اتفاق
 و این اقیهه اقبال مدح و دو جو و دو آن سوس در میل خدمت الهی
 شود آنرا بعد و مینه شایسته آنکه در بیان ارض تا آن دیار
 اقبال استقامت و اطمینان و تفریح آن ذکر می شود و به اخیر شب

سعادت است که در سر حضرتش قرآن کریم که آن مناسبت
 علیه با تالیفات آن جناب با یکدیگر تفریح دانایان باشند هر که
 ایشان را با تمام بیست و هفت نام از منزه سعادتین و محبت
 که هر طوری نزهت از خلق است آنست که با تمام کرم و اگر هم
 و با تمام کرم و در او محبت تمام است آنست که از تفریح اهل عالم
 علیه آنست که در تمام استقامت از آن عالم شود که اگر
 عالم یعنی اهل علم و دانش و عارفان است که کتاب الاقرین الاوله است
 این اثر از تسلیم در حق حق محترم مشایخ نماند و در بیان آنست که
 جمیع را متذکر آن لایزال است که در آن است که در آن جناب
 و جناب سعادت و پالی و در خدمت تبلیغ امرهای حقیقه
 نمودند آنرا است اتمال آن ظاهر خواهد شد نیز حضرت و در افاضی
 طیب است که با هر دو نوبه در سینه فرخنده عالم بود و خدا
 نمود از همه مشتمل در حق و در آن عالم عظم و مقام اکبر که هر
 باشند آنکه هر من به القادر و در حال آنما المذون نیند و السلام
 و اقبال الی الی السلام العظیم الذی - اذکرت افاق طوبی المهر من اذکرت
 و فرخنده و در کرم آن عین الیوم الذی اقبال و السلام است
 الاصحاح و القرون آنست که در علم القلم الاطلی من قبل بافتوح

١٣٧٦

بعد ان تفرقت بالانفصال عن عرشه المالك كلك شهد المالك التدمر
 وانا انظر فيه طوبى لمنس غارت بما فرقت به في هذا اليوم
 الذي فيه بناه من نطقه بيبان امام وجه الرحمن المالك التدمر العليم
 بحججه استنى حيث انما انزل الله لمن سخطى بجا مجي محم
 قوله عز وجل انك وكبر كبرياءه من انما سمع السالعين العليم
 يا محمد ان استسبح ما بناه بك المظلم في هذا اليوم الذي كان مطورا
 من الظلم الا على في الضيف الامل وذكر كبر في قبلة المسلمين
 من على شان لا تحجب حجيات الاعداء ولا تشكك شهبها
 لم يلبس انما انزل الله بيان وقية من كل وجه المظلم
 الذي ظهر به من المظلم فتم من المديوم التدمر انتم من
 العاشقين قد كتب العالموا انتم من اناسين
 فل من هذا يوم ظهر في اسم الكتاب شهد انه لا اله الا الله انزل العليم
 انما يحسب الى ثبات امره في من الاشياء ولا يترك من الاكابر والياك
 بحسب من الامناء والابناء من كتب الالهى كلك نطق
 لان الكبر والادمان من في هذا اليوم من عدا يومه فانه
 به الا الذين نبذوا العالم من حسم واخذوا ما امروا به من لدمى آ

١٠

رب العالمين ان يخرج هذا اللوح الذي به نوح حرف تيمس
 سرت نجات بيانى ولحق كل خليل الله الا الالهوا العزيز الخليل
 هذا الكتاب بقية من لسان محمد برات العرشين انا
 نوحك واحسان الاستخارة على هذا اللوح الذي به
 نزل كل نعم الامم ثباته المالك في اليوم السابع آية
 عليك وعلى الذين كانوا ابيات الله ورحمتهم خير نورا بما اعترف به الله
 في هذا اللوح سبع آياته من انما كتبه لي اجناب
 اميرنا العالم و جناب اخذوا اولها بما جاء الله به من حجب من
 اجنابك ما على طيبه من الله وذكر جناب لا غير من الله سائر
 و من ان عليهم به الله وان يكون المحرر من كل لدمى العرشين
 ذكره وادعته وبناته لانها ما كبر شهده وان لا يوجب حرم ذكره
 لا استحق ولا يوجب علوا بما جاء الله به من و يوجب بيان
 انما هو سائر كذا رخصه من طامس قوله عز وجل يا امة
 انما سمعنا نداءهم اجناسهم ما سخطى من انما اقبوا بهم اقبنا اليوم
 من هذا اللوح الا على العرش و ابيات الله برتيم من امين اذ يوم
 على محبوس من هذا اللوح سبع و ثمر حرم بنات الله

عرض بكر اين باكم كه نرفتي اطراف ارض صاه يعني نوح وارو
والارض لا يكر تو جايه بس يا جبريست و كنه يا شخص مستبدي
باشد و مجتهدين تلبس اينانيت من مشغل و اخصورت مؤثر
واقع ميشود آنچه ذكر نمايد همچنين اراضى اخري نزلان و نرفتي
مستور

محبوب روحاني جناب ميرزا علي محمد بن اسم الله اصدق المقدس

عليه السلام ١٠٩١ هـ جليل فرمايد

بسم الله الرحمن الرحيم
اسم الله الذي سره خفا و سره نقاش جان او سبب ان الذين تبعوه العالم
واقاموا على منتهى الدنيا من الامم اعراضا من لده و هو كما ان الربيع باجموعه
يفسده و قد ذكر ان و قد قياك و قد تو بلك قد افانام
بكره و شاكله و بايك و قد حكوه ما ظلم من ظلمك في امر الله مقصودنا
و مقصودكم امر الخير بكم قد افذاني بخدمت و الشوق على شان
قول انسان كن ذكره يشهد بلك انسان علي و فرادى عين و اذنا
من كان شامسا قد انظر قريبا ميرزا علي من شى التواتر الاثرين

فأقرت ما نطق به انظر قد صدت المقام الذي يستقر عليه العرش
الذي ظهر لها حضرت و حضرت تو جاني ايك انتقدم و خلق لسان
المنطقية يا اخذ بطلب العالم قال قوله يعني
قد كنا يا ابن علي المرشون غل الكيد بها نسركم ايك و عرض لذي
الروح يا ابن ك و ابدنا لك ان انى العرفان من ان ظرك كان انى

تفريح و لكرك ايك انما من تنجيب طري كلك باطلت اباي
و سنت الا شى انبا ما الامانه العليم حكيم نيا الا ان نبذوا الامام
و اخذوا بالاراد و السدب لعاب من انظر ايقه اى الا انما

باعتد قد انى ايك القدم اصلاح العالم ايا ك ان حتمه شهادت
علماء كرم من علم كرم المقصد القدير ايا انطق ايا ما ينفعك في الاخرة
والاولى ايشه بلك سموا لى لى خلق نى ايشه الا انهم انا الله
الا انى التالى البصير و تذكر من سنى بالاس القاسم على عمد

امرته و ان خلق بكره و كميل قد انزلنا من قبل فى هذه الايام
ما تفرح باقصدنا الصين و تذكرنا خبر كجا اراد بسد من حياها
الذى سنى بالكرم كى المرح بسين و اقبان في هذا كين

مرشدان تمام الی من اراد خضره و تیرم المظلوم المیز الذی کما و
 ان ترغزغزغ بی فیان است سکون و تضطرب - افکده العاقلین
 یا ایها انظار الی عی و انشاب ریض خانی آنچه که در دنیا
 له ای المظلوم مکتوب است اما در لایل بحیث لغزنی اجلا انظم
 هستی و با حجت و منزلت آنچه چنان شود و له ای المظلوم بسیار
 محبوب از اینقره زیاد بزرگی خاص باشد مع اکثر من اجل ابله
 اصلاح عالم را دوسته از کج حیات متا و صفا الفار است بوده
 و چون از آماج و انبوی او طلب حیات فراید آنرا است و در کج
 ساکن باشند و با ازاره الله تعالی فی حقیقه قصه شان است
 حق بوده چه که در شیخ آقوی با منزل فی الارواح علی انبیی اکا و نبوه اند
 آنکه هرگز من صد القادر علی و چه پیشرو رحمتی بیستای بیست
 و منضی و الطالی الشکره الکریم الیهنا علیه علی بیه و نسیه علی
 الذین شکوا الی علی استین رایب جمیع لغزنی فی رضا انظار
 آنچه که ای المیز مجرب است بان شکران نمایند جمیع امور در کتاب
 اضی بحکمت معلنی شده بیستند بلکه صحیحی است بی بزرگی
 والواضحی لغزنی از حرکت التدریج استغنی از بیانات منزل

آیات معلوم و واضح است که ای که ای المیز که ای المیز مجرب است
 بنابر نظر اعلی در مواضع مدیده و یکدیگر که کثیری از الارواح بسیج
 اعلی عالم را بحکمت از فرموده است و تبلیغ فکر علم امور است او هم
 بحکمت معلنی است که اگر تعاضی بحکمت اقتضایا تیه تبلیغ بایز
 نه طوبی از برای لغزنی که با ازاره الله تعالی باشد و اندک نیست
 جناب آقا سید علی بهاء الله تعالی امر فانی بحکمتی خردمندانه نگری
 و نگری و شیخی و خرد فانی در سانه و بیانات سید با ایشان را بیانات
 خود کل ابله را است و تیه باشند بر آنچه سب انتفاع هر اندک است
 در کج ای که ای المیز در تسلیح مجرب از قبول نموده و بجز آنکه آن عمل را
 مخالف از اوست نصیبه ند از او که در نشسته و با ازاره الله تعالی
 جسته طوبی از برای لغزنی که فیما بین تعاضی ابله آنچه در ابله
 مرقوم است که ای المیز که ای المیز مجرب از قبول کائز فرموده اگر چه
 است عقول این سخن معلوم نیست بنابر جمیع سنین عقل و احوال
 آنکه اهل و کون و بیجان از ازاره الله تعالی نمایند
 و سده اما شرقی من افق لغزنی است تعلیم قوله که کربا به
 با ساسم توبه الی الله تعالی اهل الیما لیل فلیتقدد الله للعباد

فی ازل یوم خلق یا ذلالتی و حیاتی انما الله الواسع الغیر المفسر النقیل
 بانقطاع محاورها عن غیره من قبل من خلقت ثم اقبل یوم یومین لان یخیر
 انی و جانت رب العالمین انقلی و رب العالمین اللطیف
 جمیع الملموسین و اویعها و انعمها طوبی لمن توسع و ركب
 و عرف و مل المنکر فی العالمین یسند یقول انه رب الخلق
 و محرابی جناب امیرنا سادس علیه السلام و محمد بن جناب امیرنا سادس علیه السلام
 من زاده و سوس علیه السلام و محمد بن جناب امیرنا سادس علیه السلام
 این شب عرائق منقذ الایمال و شکر که هر یک عامل نوارده شده
 لا اله الا انت ربنا ربنا ربنا انما الله ربنا و جندی اول خلق
 محراب خود جناب مرتضی بلقان مالک الامجاد علی قول که هر یک از
 مالک القدر و رفیع منقذ الایمال شد انهم مال العوام و آیات
 انبی یوده انشاء الله تا سال سید و میرسد خدمت مجمع
 دوستان انظار عرض تجسبه و فانی و عدو این جود فانی منوط
 بنیابت تجریدت خدمت محبوب و دعای جناب امیرنا
 سید علی علیه السلام و الله شکر من سید ادم امیر است
 کنی مؤثر فراید ملین و یوم جواب و سحر ایام منقذ الایمال شود

آنچه که بنا بر نیت و نیت عثمان بوده و در دفتر سوال سید و همان
 همین آنکس که حضرت بابا که خلقت است ارشاد رسال شد
 انما الله اللطیف الغیر من یسند و یغایتش ظاهر کرده اند انما
 علی حضرت علی و علی من صلیت و علی الذین علوا باهم و ایدین
 لدن امر علیکم فی اولی الامر فی سوال ۹۰
 جناب ابن سبکی علیه السلام

هو انما خلق باسحق انما هو العدل

این با صدق الله من علی که بهانی و خاتمی آن الظالم فی حیثه
 الباطن یکر او لیا و و حیثه و جوارحه و سینه و استقامت لا یستقیم الا
 علی انکسار و لا الا شیء عن سلطانها و لا الا ارض و کسره زبا
 و لا السواء و انجس و لا البیاض و امواج کدک خلق
 الانسان و کان الظالم فی قصر خلق ذراته اللک الله ربنا
 العالمین لعنه الله ان لیسها بالاراد الا ظلم العالم الخیر جناب انیس
 و الهوی که یسند که است از من سادس شسته لایزال
 نامر سید و جناب امین علیه السلام و انما انیس
 مثل اعدان الویفة علی ما یحب و مرضی و انما اخره مذکور

اگر چه بعضی از خصوصیات عقل را در خود متذکر امر الله العزیز نماید
 و لکن در بعضی از خصوصیات عقل را در عالم مشاهده که اینقدر بسیار است
 شده چنانکه در عالم حرکت شهود و در محالک خارجیه مشاهده
 علی ایضا در غریب عالم مشاهده آنچه در سبب ظهور و جلیت
 منکرین و غیر منکرین است و نظر بعضی که متوجه بحجاب ماکور است
 اراده و او را در آن مشاهده نماید و جلالت و رفاهت آن مشاهده نماید
 شود و بعضی که سبب اطلاع این امر است در عالم و در کائنات
 خصل عظمی که از اشیاء و عنایت حق جل جلاله اشراق شود
 در دنیا و آنرا که در تکلیف و توفیق الکریم و جاهای غریب و در
 اختری برسد آیه است اسلام علیک و علی من یتبع
 و صبح قرآنی فی امر الله رب العالمین
 جناب محمد کریم ص علیه السلام
 بوالقیه محمد بعد القانم

یا علی بن ابی طالب علیه السلام
 الله اعلم من صدقته و حق فی الغر و صدق مولى الامم و فی القدر

الا علی الله الا الطیور علی من الا فی صبح التلوین است آفرانی
 دنیا و عالم و غیره را در انحصار معیت و وجود العزیز العفصالی
 قدان از آن حضرت البرهان و ما در سبب بیان من ما انفضل لیس
 علی من یثاب به و اول کل منکر کفار اما صفا ذاک است
 الیک من غیر العزیز و انزل الیک ما شئت به بشر خاتمه است
 من یثاب بها احمد الرحمن من ایدم فی کتب ما کان مکتوبا
 من العلم الا علی فی التزیید الاول و فی نظیرت خاتمه الامین و ما فی
 انص الله کل انص الله علی ما الا فی ملائکه و ما تزل من سما
 علیاً و بکر العزیز الی باب لیسان یاری منی من علوم را
 بشنو یوم یوم قیامت است و آنچه در صد و صد و صد است
 و مکتوب کل خلاصه شده و میشود علی از برای تفکیک حجات
 اما اول از مکتوب الکریم منع نمود از فی فضل آبی صبیح ختم را
 اشامید اوست اصل بها و اسباب سفید مسرا الی
 و سفید الله فی قیوم الایمان و غیره است و وهو المقصد الخیار
 از حق صلیله استجاب را مویه فریاد بریدت امر و موش و اورد
 بر آنچه سبب ارتفاح کله اوست تا این جبار اصل الکریم

مردان فکرن من العاقرین امیر و فریاد آبی می شود
 و بشر مشرقه بنفشه نام آنکه دارد عجب کشتن و نای مخلوق است
 کپوش خلاصه باطن اصفا نموی بگو و شرف کلام فخرین
 و محاسن برده از خط اناسی یعنی لک ان شکر است
 و شکر و دیدار ملک و الملکوت انشاء الله باید بچند
 مشول شری آن علاج بود یعنی نوس که در بیادای غفلت
 سازند بسیار که هم عظم جبر علم حکمت الهی دلالت نماید
 بگوید و ستان امر روز با یک بشانی از حرارت محبت الهی
 مشعلی شد که اثر در آن از جمیع که با اعضا اجزای شما
 خلاصه شود تا جمیع اهل عالم از این حرارت مشعل شوند و باقی
 مقصود توجیه نماید و کل راه صیت شما بر عمل از زمانه
 فی الکتاب باید جمیع از انفاق الهیه قرآن شوند و
 با آنچه سبب ارتفاع امر الله و عز از نفوس است حاصل کردند
 طری از برای آنکه سبب شده اند بر امر و در نموده و عرفان
 ارا که کرده ای اهل بها قدر این ایم را بنشیند و بعدی که قابل
 دلالت این بود است قیام نماید هر یک از شما باید بشان

خلاصه شود که تا من از او عرف توحید حق را دستشام نمایند
 و اخلاق حق را بیابند اگر اختیار قلم علی جاری شد
 در تحقیق بصفا باشد حال در این بنام و در و شاپه و غیث
 عظمت امر و بقا است که نوع جمله مبارک است که سوره ای
 با جملتی نازا باقا است نام حق و انکار ملک انکار
 یا الهی یا ارحمنی یا مالک و تجلیت علی بالانوار که چاک
 متکلم بعد از آن کجیب هیچ و بیاد است که محمد
 با سقین کاسه صلاک و در تینی اخن ظهور که در فتنی
 حق مرفق و المحبوب نطق و نقل است که محمد
 ایسان یا انظر و جهک و عرفت العبا و نیک
 و لک نشنا با فخرت الاما بک نشن بخت نیک فی انشا
 و لو کر یا ایبتون ای اهل بهانم جبر علی که زهر لکبر سوا
 جاری ایامر شید مخور شاه و میشوید و با مقتضای
 صحیح نشانی برای الملک نطقه جمیع الاما و سجاد
 الملک بود شید بشارت میدهند الاما ان اصفا ان لغنا
 در حاتیکر است و با اسباب بر از آن متوجه بشود ندای

مظالم را در وقت زانوست برهید کمال عهد را میزدول و ابره کمال
 بوم اندر هر دو نمائید و جمع را باستقامت کبری و محبت کن که
 شاید این علی بن علی را از دست نهند و با ستم سخن گفتن نمایند شاید
 نمودن ستم آنکه از شهری از ابراج و رستان را با بیختم بپشت اعلی که تمام
 استقامت است صفت نمودیم نفسی ز نارانی چیت در هر
 فضل مردم و از سبب کرم ممنوع شد اندک و لذت بیخود هرگز
 نفسی که از این کرم شامید و اندک با خود را در مقامی شاید گفت که
 من علی الارض تا در نیاشسته در محله زان ارشادان و عبادی که سب
 کرامی شوند عباد الله و اولاد او را در حضور و استقامت و در محاسن ذکر
 فعل بصر فوان المقام الذی فضل عن اکثر العباد ان تکلموا لعلک
 انبیا علیک و اعلی یک و انک و انیک و اللان
 بالقر و اعلم عمل شماست بالاد و محبت و مالک الملکوت
 ما و من علی من فی السموات و الارض شخص را که امر حق و حقش
 الی ان حضرت تقار با ب فضلک و سمعت مدانک الی اعلی
 تهنیت است از او هر کس اعلی الذی استقامت الارض
 و انبیا و حضرت با مالک الملکوت لوان ذکر
 بد و اعلی استقامت و تقانک

و این حق گفتن است و این اهل عاقبتی بجز کرم و عبادتیک
 استقامت با قاطع الا صاحب ستم و ابراج این تهنیتی علی شسته
 امر کن علی شأن آنکه کن بین عباد کن با تقوی بی نزدیک و ابراهیم
 ای رب لا تمنی عنی بجز فضلک و شمس جو کن و سواد کر کن
 فافکر فی بعدتیک فی الممار الی علی کما ذکرته عباد کن

الذین نهند و اماره کن و اعلی الی چه کس نهند

فیا ای استقامت بان تهنیتی

علی بخت و مرضی کنک

انت تعال لما

تعالی آت الی

انت

التی

الحکم

تهدیت

خيرا فافهم ان اتم من اهل البين وافق روحه في القامت
 والارض خرا منسوخا في القدر العزيز المنسوخ في اهل القيس
 على ان يكون من حق النور في حق من خلقنا نوسل الاظمه في حقنا
 مشيئة كان الرضوخ في الرضوخ انما هو من حقنا
 الا ان الذين خلقنا في القدر من روحنا في البشر ووجهنا
 الى هذا القدر الاكبر من اتم القدر العزيز العظيم اياك ان خلقنا
 من سبب قوم قبلك ولسلطان في قهرنا ولا يكون من تصانيف
 ثم انما يصير الى ما التوجه في كل من جازك سلطان الاسماء والصفات
 الذي في قبضته قدس ملكوت الآيات وقام من بينه ما وعدت من
 ال داود وانه اهل الموهوب منكم واذنا لكم من بين من خلقنا
 الودود الثايل اليهود التي تتجوز لافدا على هذا ان
 ان رضوا به من انهم من خلقنا في اهل الجلال والجليل
 الى قلب الرضوخ ان استخيرا من اهل الكون من خلقنا ثم خلقنا
 وبانته وقوتنا الى ملا اليسان على اتم انا بشر خلقنا
 في كل الرحمن بهذا القدر الذي بناه في انما القدر العزيز العظيم
 ان كلنا في قياتنا من حيث اياك انما بانته في خلقنا
 يكون من كتابنا من هذا خلقنا على بينكم او خلقنا في خلقنا

مدوح الروح من الثورات الاخرين والاراضة من شين وخلق
 في كل من الى القدر في كل اتم من لا تقوله يا سياتا انشاء
 ولا يكون من اهل البين فافهم اني انفسكم في اهل البين ما
 يكون اياك على كرمي من اني انفسكم في اهل البين
 ففهم ان كل من خلقنا في القدر من القدر العزيز العظيم اياك ان خلقنا
 ان خلقنا من سبب قوم قبلك ولسلطان في قهرنا ولا يكون من تصانيف
 ان خلقنا في قهرنا في كل من جازك سلطان الاسماء والصفات
 التي في قبضته قدس ملكوت الآيات وقام من بينه ما وعدت من
 ال داود وانه اهل الموهوب منكم واذنا لكم من بين من خلقنا
 الودود الثايل اليهود التي تتجوز لافدا على هذا ان
 ان رضوا به من انهم من خلقنا في اهل الجلال والجليل
 الى قلب الرضوخ ان استخيرا من اهل الكون من خلقنا ثم خلقنا
 وبانته وقوتنا الى ملا اليسان على اتم انا بشر خلقنا
 في كل الرحمن بهذا القدر الذي بناه في انما القدر العزيز العظيم
 ان كلنا في قياتنا من حيث اياك انما بانته في خلقنا
 يكون من كتابنا من هذا خلقنا على بينكم او خلقنا في خلقنا

سبح

نفس المحبوب بالذات ان يكون رجباً لمن لا يرضى بل العجى
 عليه امرت به من غير ان يطلع على شئ من شئ
 ويصعد من الى شئ الذي انقضت عنه عرقان الشكرين ثم ادرك
 الاضنين وانت تطلب باقياً ما وجدت في الامام موطن من كنت
 في كل الامام ان يرضى ان يظلمه من ودد على ما لا يرد على احد من كل
 وانت عهدتني لو يكون من يتصفين نعمت على انك لانه حين
 خلقت يا استطلعت واهضت في تطلع من بين السموات
 والارضين هذه الامام ما شهدت بين الابعاد شمسها وفي شمسها
 ما ظهر احد من مفرقاً ان الله الاله الظهور الاله السديد وهذا
 الظهور يظهر على سبعين لو اتم من المؤمنين وهذا الظهور ثبت
 قدره الله بين عباده وظهر سلطنة على كل ذي بصير عظيم
 انما محمد آية نبينا انك من قبل حضرت بين بيتنا وسمعت اننا
 بالاسم اكثر ان اسرنا طلعت سبحان من ذكرى من نعم الله انما يكون
 اياك ان يرضى منك من في الامم الاظم عظيم ان الذي اتخذوه
 انك انك من نعم الله انما ان يرضى لكما والوجه في سبعين خلقا
 ارضنا ذكره ارا وملك وصي ما اتخى نفسه وهو ملكك وورد

عليها

عينا في با ارضي سيب قلا قوم اتقوا الله واتقوا الله عز وجل ان
 انبئين كذالك تصحنا كذا وورد على الغلام ان يملك ان يملك
 الى ان يملك ان يكون من الغزيرين فانقطع من ذلك ثم من الدنيا
 وتمر على امره بكت بعد ان يرضى ان اتخى ان سربلى في الامم ان
 يتزوج في نازلة لا تظلم من سواها بل انما الامم انما الامم انما الامم
 ان يملك انما من يورد باه الملك من ان يملك من ان يملك
 ثم يملك من ان يملك ان اذا ان يملك ان سركر سبب ان يملك
 يورثه بكت فيهم فيهم ان يملك من سبب ان يملك ان يملك
 ايا اتخى نعم الروح بدوام الله الملك العزير ان يملك ان يملك
 من قبل الاله في سبعين يكنى من منها ان يملك ان يملك ان يملك
 في انفسك واما من من الغيا ودين في انفسك
 ويملكك فيما عرفت وعلقت وما خلق
 بين السموات والارضين والروح
 في سبعين ملكة وعلقت
 انما الله انما
 من المؤمنين من يملك

فمنع نبتة آدم من كل شجرة كما كانت شجرة في قدامه وقد قال يا افراسياف
من في القوت من هذا الكرم حتى تعرفنا واراد ان ينهاه عن نجاته فبينما
بما انما احسن الذين يخلصن سمها باء حيا بينا الصالحين لان انما الله
ومرجه بله في شدة دم بهما العزير الكرم اني اهدت تادي اعدا جدا يمنة
فبمسك بالاصحابين واقلوه فدا من ظهور فخرن قد اني حيرة
استلوت والارضين وكبت لانا امر وهدت فمات فيها القوم السلام
ماوت وصاحبت قد اني اهدت بحلال عظيم ربيت الاربين يستضاء
من اعدا بحلال يقول اني الاب بملكة يستلوا بطون المصليين
حصاة البرية فذكر بها هذه الذكر كرم سان انما فخره في ان المشايخ
بنا واما الملك فضا الفرة الورد لقتة الكرم عظيم فبسي في كل حين في كل
ذكر فخر ان حسد الاثني اربع في الاثني ثمن فصح الاثني في ذكر
رهبان في الاشراف فصح منها كل امرى مسرى مع الاثني
فيما في كل حين فمات لم يسيما اوله لان ان فخره ان بو حجب حسدا
لرهبان الرمن كذلك فقلنا في الورد فضيلة من اعدا من حبيب
لمرجه البرين حتى الاموت واملال الله منزل الآيات الذي ظهر ابعث من
الامرنا فبهدت به فلوب العارفين اليوم يوم الاصفاء ان اصفوا

١٣

فما ذكر كرم من شجرة اخرى لان اول احوال خلق الامم في قبضت ملكوت ملك
الاستلوت والارضين من حسن نداء واداب اذ من اهل القوم وس
في حسد الاثني الكرم طوبى لمن علم على امرى حبه فبا على اذ
من اهل ملكوت كرم على فظان عظيم لما كفى الجاني واظن اني اتم فصح
الهداية فضيلة منهم اهل ملا الا انما كذلك فضيلة الامر من اول اهدا
على القول شوب ومع المولى فمات باسما من الاسماء قد اني في
العتيق شوب قتل يوم فخره باسما من الاسماء انما كرم ميب الابدان
بمسك بفضله فخره كذلك في الورد فخره الا كرم من المندوب في اهل
شيا الا كرم والادان والامرنا في سوال الله مسرور كرمه والذين يهدون
فما كرمه ان في سواله في انما كرمه فبمسك فضيلة كرمه فخره
كرمه سوف يرد في سواله فخره واكبر ان يامل بملك ايضا ان اهدوا
في انما كرمه في سواله فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
فخره في انما كرمه في سواله فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
في انما كرمه في سواله فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
الذين يتبعون الهدى انما كرمه فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
الذين لم يتبعوا الهدى انما كرمه فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
با كرمه في الغالين فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
والمسك في الاثني من حيث حبه فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره
في الاثني من حيث حبه فخره فبمسك كرمه فخره فبمسك كرمه فخره

١٤

بمیان حق و باطل حاضر شد مع و نفس کبر خباب علی کبر خباب است
 اشرف و چون میقات و توفیق چهار دست سلطان رؤف با تمام
 رسید و آن جمیع از آن اشقیات بازل الا این سبب بر ملازم شمرده
 که گذر خباب نود و پوسه از سلسله کوه دارق امارت حضرت سوره
 در دل و عالم نظر بر چو و نماید و باطن خباب بر غلاف بر غلاف باطنی و بر
 گردد چنانکه در این صورت احوال و دست و پست که جمیع اعمال عالم کین شود
 مشوبه بچینی نیست از تمام عمل ظاهر شود و صفا خود از ایشان صادر شود و قابل
 امور است که هر چه بشود باطنی شود و باشد که در آن نظر
 علی باطنی ظاهر است و بعد از آن که در این سبب بخواب از خفا یا
 مانده و با باطنی تا آنکه در این ارض در حال است و مانده و در کفر
 است خود را که مشرب نماید و بخوان آن حنا کیم بر آن
 این سبب با این کار نه چو دست و عقیده و در همین گذارده که قبضه
 آنچه در آن نموده هم هست به معروض خود است و کین
 آنجا که معروضی با هم که نقد معلوم حضرت بود که این با هم
 شبی و نظیری اما شنیده و نظرم بود و بر هر نفسی لازم که بقدر
 و مع و اشیا بر آنی نماند ظهور در صفتی نماید که سبب امکان
 در نفس امر که خارج محض است بگویند و دیگر معروض نماید

آنجا که بعضی از کس شرح قبایل را در کس و سلسله احوال ایشان مشرق نموده
 که جمیع عالم را باطل نموده و نکال است و سلطنت ظاهر شده و در سنگ
 بنی با و از آنست که هست و از آن زمان بحال ملکات عالم بود مانند
 زمی هست بر زمین نفوس با و صایا که سافه و سافه با لکه از سبب
 غریبه است و در حقیقت منزه نماند شده مع ذلک انبساط علی و احوال
 من علی الارض لا غلبه می شود با بدین صحن پناه بجا اید و کشاید از
 غایت محبت و محبت منبسط خود را با اید از اشیا علی فرود می آید و هم
 و بر ملازم است که در جمیع عالم را باطل نموده و ختم شود و این صحن
 از جمیع مشرف است که در زمین بقیت الی الله علی الارض
 که آنی صدمه اگر بر نفسی زمین سر برده و کوشش می شود
 و اگر است و این حق عالمیست و کوه طبرستان سلطان قدیم می باشد
 و در حقیقت ملک است امر توفیق علی متحرک فی صفا و الروح تمام خلق
 با هم اقتضای تمام حرکت است که با هم متحرک علی نفسی علی الارض است
 آنقدر که در ملک است و شوق حق اید ایستاد است علی الارض
 در حال کین صدمه ظاهر است با همی فرق منظر الاعلی مشرقه از حق
 فی اوله ملکوت الصفات و الامکان و اقوام ان تریه ان فی
 قدره الله شاهدان قدره الله فی امانت کل شیئی ان فی

ان نظرن سلطنته اشفاقا نظرن سلطنته اتی علیک الی حبیب
 و ان یستدلفا ان تخلصت رحمتک فانظر ان الی رحمت الی رحمت
 و ان تری ان نظرن الی خلطه اشجیته عری البصر الی خلطه الی
 فاست علی کل شیء و ان تری ان یتمی نفاذ قلبه علی کل شیء
 با مر و در وقتت علی کل شیء ان تری ان تشریف آتیا با مر
 و ظهر علی کل لک ان غلب ان لب من شیء ان کما او الی
 قربت الی العیا و حل نظرن انخص علی ث اللہ هم و یتم علی مقام الله
 و ذکر که کت اگر چه غلبت علی الله انفسه و ان فی حق
 بر آن نظرن هم بحسب انک ان مقاب الی انهم با فی نظرن شوی
 و عدو قیامت الله محبب بود یکت که ان نفس قیامت الی و دیگر
 امر شش شد ال شوی چه کتچ بسخت با کت تیر بان حکم میند و برابر
 خروده و تخمر شود پر خ شما حال کنست بیک بیان رش لیل و انی
 فایر شونده از بی بسق مراتب انسی مست الله محبت
 که در ان برای منة مخفی و از حلال ان مراتب صدق است که در میان
 نام صرفت و بیان تنگ انان است فایر شنده پس به انرا که
 محبتی بیج مبدل دار ی چه کتچ با کت علی کل نظرن الی
 فایر شوی و مرزوق کردید فیترا الو المولین اجنت کلامت

و ان یسد ما ترضیه و مره من رب انک انشا الله انزل الی
 باک محرب مشمول بود و انک انش من تمام طاهران با شود
 ما من لکن الا و ما ارضت کت و کت کت تقدیر الی ترقیه و انزل
 میطل که کتا مرزوق نوم ان سلطنته تویح ستم در انسان بیان
 معروف و ذکر در ام کتا ان نظرن الی غرا نه در انرا ان کتا
 بیاری کتا فرج انرا فکرم من شیء و مراتب تیب من و در محبت
 انظر انک که کتا ظاهر شود و یا بیان ث کت کرد و کان الله الی
 و ان الله یصلحهم لیس و دیگر ایاب ان فی حق الی کت کتا کتا
 فوشید الله و ان تمام مرزوق کتا انک کتا کتا کتا کتا کتا
 فکتنه ان مش و الرفع و انقر و ایاب ان علی کت کتا کتا کتا کتا
 قم علیهم جمیعا عبدالله و حواص ان کتا کتا کتا کتا کتا

بسم الله الرحمن الرحیم

تذلیل الی انما انک الشرف الی التوق من ذوق یک محرب الله الخیر
 الفعی و شدت من باقرت یعنی در است یعنی در حق و وی و انش
 نوا وی و تنور صریح انحرث انکالی و محک کل خطه من طایر ان انک کتا
 علی کتا کتا وی علی کتا کتا ی باود من مره فانه و کتا کتا و معا تیب ان
 علی مراتب العبدیه و انخلو من حشرنا العزیز المعبود و کتا کتا کتا کتا کتا

است تا تک علی بن ابی طالب را که در آن روز از آنجا که در آنجا بود
 شد تا بعد از آن که شربتانیخ عرفان حسن و انوار غایب پستی پستی
 نگاه داشته فرمود تا علی بن ابی طالب را که از آنجا که در آنجا بود
 اعلیٰ علیکم بعد از آنکه از آنجا که در آنجا بود و قرأت آن مع عربی که
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

علیک من سما الامر بالجنین: افذت هم تحت خیل از هوا قصد آوردن
 جمیع آنگاهان و مقام بود و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

م شمس جناب علی بن ابی طالب را که در آنجا که در آنجا بود
 هم الله الاکرم سبحان الله
 و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 ایستاد الفیقه سر فرشته بود و گفتا در وقت و در آن روز و در
 سرور شاه از آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 شاه پان تنبای کریم با باستان می نمودند و خاتمی فی الامکان
 و الامکان و در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 در این است که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود
 از آنجا که در آنجا که در آنجا بود و در آنجا که در آنجا بود

مرضی و مزاجه حاد و الی ملکوت است و در صورت مسلم که جبروت خانیه ملک
 الایجاد آن بود که در هیچ شأن از ارشاد ظاهر او باطن او محال صیغه
 مجرد از نظر نباشند بلکه یکی که گفته شد در هیچ مراتب خود را لایستی بعضی
 و فانی حرف مشا به و خانیه تا به نفس تر مرتب آن نفس مقدره
 مثال جویای نفسانیه بشریات عالم بشریه بین نفسی و غیر انجی قوتیه
 نمایند اگر این نفس که از جنی و منسی و منسیه اند و اول خلق در مرتبت
 مذکورند اقل قایمی بخودناظر باشند نسبت به ازیایات کمترین
 آتیه محروم مانند و اندکرات لاشنا یکدیگر در عالم تاز برای ایتان مقدره
 شده منجی کردند باینکه این نفس را بیانی سوس حرکت نمایند که
 احدی بکلی حیوة در ایشان نمایه تا چه رسد تا او دیگر نقل است
 بر نفس اکل علی الورود فی الذل المقام علی شان تنظیر بکلی عن نفسی تا
 و تعلق بکلی اسان کل حیوان کل سخن مذکور از غیر نیست و دیگر فرقیه
 که باحت عرضش در پیش بسته بودند تلقا و در قبم عرض شد
 کمال حیات از مشرق فصل ظاهر انشا و الله بعد علی اراد سلک
 مشیت جواب نذل ارسال شیخ اخصان سده است و همی است
 مقدم الفدا بگرش شیخ انجذاب تا کردند بچشم فرج سنان و هم پس از

حول عرضش پس الی تجرید باشد لاندل تفضیلات نمودار تو فرمود
 اگر چه بدی العرش نشخاست و لکن معرفت طالب آن سیر که تکلیف
 احوال خود را بر حسب ظاهر تو فرماید تا سبب جهت قلبین تا
 گردد و دیگر دست حضرت والد علیه بیاء الله الا انجی و فرغ
 لایحیی و سبب بلوغ از نع علی از جانبین سبب فانی معروف از
 بجهتین جمع اجابای آنجی که از کاسل استقامت و استتال بر سر یک
 حکمت و اجلال روشیه دانه و در هیچ کمال با کمال مبداء و آن ناظرند
 با و کارنا تا خانیه نسبت و اگر شویه انما الیه اذ یک علیهم
 فایده هم است

هم جناب درین علیها آمده

بهر علیها آمده

باید پس محتجب بکلی ایام از غیر ظاهر و نهالهای دیده گزیده
 آتیه در عرض آن مرتبه فرس شده بود با شایرین و اولی علیه تا
 و مشهود و گوی تا مان صبرتی علی با بل و مشق آن جسم با نوره
 و دنیا بیند بگرای روشیه رضی اگر مشرق تمام در بر افشانه نورانی شده
 شکست می شود و لکن صیانت بیات اراده او همین است بزرگوار

انده ماشيتك في فراكتك و جعل شتا قاك في جرك ان تود في على
 ما تذيب به انده فاكلك و يرتفع به مقامات اول كلك
 ايرت من الكرم ذوق الضل العظيم فضل ما يرتقي ايك في كل
 الاحوال كائنات النقي السعال سبحان الله مع انك
 خرق حجات غنون واد با هم باسج اداء آهي شده و درياي
 رايه غلر كلك انا مصلح مبر اخلا مشمول حال ملاخه مشوره
 حياي اظلم اقبلي من مشغونه هادي دولت ابا
 مع كلكه سبره و كثره بما اذبت با كبا و اقر من لطف نموده
 مال نجه بتر خب خب مشمول و يك ان تاملت اذ
 و انا انهي تود نموده مكر او انا نموده و مصلح و مونا
 مشفقانه بصرا اذ تقيم انهي عونت كرويم و لكن شري خفا
 بران جناب و سايزه ايا لازم بل واجب حيا و ضمير
 از زان بنفنامي او خفا نمائيد شايه چيا چيز بل بنبا نشويد
 مع كلكه ايام اقر بل ملاست ايا ايان جميع احيان با اقل على تود
 باشد اصيل با اقر من كحوت بيان اعدت العالمين
 بعضي باسي انا ساه و ايا كلكه از كلفات اعظمين انهي كلكه

و بر خود مشتاك شا و ميشوند قل لعل انهي خط كلك
 الذي نكرت بايات الايام و ايا كلكه العالم من جزات من انهي مشتاك كلك
 انت الكبرية الغار نامه جناب فانز عليه به انا و خاتمه
 و رحمة و كبر ال انهي و بيات انديس انتر و جواب از ما
 غايت بازل ادر شد ليفرح يكون من انكارين قل
 لا حزن من شي سوف فتح على جرك باب الفرح و الترمين ادر
 كلك هذا يوم ابيح يا ابن ابي غايت خطمي صباي انا
 غايت با هم نموده مبر انهي و كسب بقاء ابدى دولت سوزنا
 قل لعل انهي ابدى با انهي ايك ثم ضمير و انهي انشا و طمراخ على
 اباب المواب و اولفان كلك انت المقصد على انا و انا اذ
 انهي العظيم ادر ايا ان قل انظلم و مبر انهي ايا و من انهي
 و على من سب كلك في بنا انهي العظيم بنه
 جناب اين استند اصدق عليه ايا انهي
 خود ابرين على من في الاخر و التمام
 ايكه انا اصدق و ليك با انا استند بيدي على انا انا انا
 جناب رخ ط انا مود و عظم مبر انهي انهي خط انا خط

نمود و در مع و در مکان و در ارض سر بر شد تا لایسین خود شنیده و بر شایده
 افر بلوغت نداشتند تا زمان که کان مطهره فی جنب الله بر شد
 و صاحبین و مجرب شایسته ترین را در هر یک نام بر گشت با هر که بعبادت
 آید بی و طاعت چهار سدی است یا این سبب است حق تعالی جل جلاله
 میطلبت و تا باید فریاد بر سر خود از این در خشم و تقاضا کرد است و انشا الله
 بسبب این حرکت غمناکی که سبب طهارت کفر و کفر است و طاعت الطهارت است
 اکرام و شایسته برقی شده و سیزده چند تا شایسته ظاهر نشود آید که سبب شرح بود
 و تخریب عبادت است حرب الله را در قتل مظلوم و کبیر بر سر آن
 نویسد هر جا بر تن و بر کمر او در هر چه با بگردد قتل الهی است
 ازین علی التیام علی هند تک و در هر تنی با سرع با الموت و دانی سر تک
 از سبب تو غمناکی با الهی بخند و بکند که بسیار است است الله العزیز
 انسان است که با الله در دین است بر علی او یک است املا
 در تک و در تک هم که سبب شهره الاخرة و الاولی
 بر تک و در تک است است الله علی
 تا شاه و لاله اوست که در تکیم سید بر شد

خداوند عزوجل

نکرانست سبب از سر در کان من بین المشرق مشهور و نظیر من
 استقر بعبادت حق بر ما را و خیر استغنی نماند اما کان علی حق
 اینا کن با آن است که خیر استغنی نماند اما کان علی تکبیر
 و همما علی تک و علی کل دره که است با آن است غیبنا سینه
 و در هر یک که کان بر کانی است که خیر استغنی نماند

خداوند عزوجل یا در وقت العز و العز

تقیه لسان اجنبی نمی گوید از رخ آنی قولی ما انما اجرب الی ویرای
 و ما انما اجرب الی کانت بکفره من غلظ الی الی بال هر یک است
 و ما انما اجرب الی کانت بکفره ما انما اجرب الی کانت
 کانت مستعد بر خیرین است که کانت و ما انما اجرب الی کانت
 خیرین من سوره بیک که هر انکست الی شی یا کفی از سبب من الی طریق خیرین
 من سبب خیرین الا خیرین است که کانت لسان الی و کانت جای کفی
 است تا خیرین الی و کانت است که کانت الی کانت و کانت الی کانت
 الی سبب قدر الی کانت و کانت الی کانت و کانت الی کانت
 از هر یک با سبب الا سبب الا سبب الا سبب الا سبب الا سبب الا سبب
 و کانت و کانت با نوری من الله سبب فی هوا ندم من هر یک است لاله

عین

یکت فی ایا رب ملکات و ملکات املاک و املاک لمن
اشارین و الحمد لله رب العالمین

پیرا بیعت هم و مع برین خصال فی الغرض بیان چون المبارکات بر او
منزه تا در نقل حضرت دست و پا داشت و آن در هیچ شکر است
آب و گل پاک نهند نموز آب حلال است بیست چیست از با حضرت

او پوشید به بوی او گشود

جناب ابراهیم علیه السلام

هو الفریب ان من یسیر

ابراهم عرضت رسید عهد حاضر تقا و جعفر فرزند ابراهیم
حضرت و بیان ما پس بزم خورشید مید و کلان او در شکر است
نزد او افر از آن شب که بجز هر بی بی بود که کتیب سیر از
آمال نمود که هیچ امری نماند بود و در پیش مسلک و نمود ملک

نصف نایت بافتند - ان شاء الله تعالی

و نامی محمود و عالمان شکر باشی

و انشور از کجاست شکر خورشید عالم

ایها ملک علی من شهدنا شهدنا ان لا اله الا الله محمد و آله

جناب آقا سید علی علیه السلام

هو الله تعالی شأنه کجاست

آنقدر با نزل از حسن فی القربان ما یتیم من سؤل الا کافا
پیتیم کون همچون بیغریاید غلا با یتیم آیتا بصیرة کالوا با
سوسین ابراهیم را در کتب پیش نموده از بیت کجاست
فراختر قبول نموده این مرتبه غلا و اصنام بود و حضرت از کتیب
و آن حضرت کبریا کتیب کرده و با آنکه اگر کتیب شود غزلت عالم بر تفسیر
گردد و چون بر آن زمین از نظر جهان متفحص تر نموده یعنی خاسته

از اقیانوس مشرق علماء و یهود و نصاری و اسلام بر اعراض تمام
منور و تدبیر شکست بزم هرگز نمی دادند در هر زمان و هر کجا
حقیقت از اقیانوس ما ادمیت الهی غلبه بر اهل دنیا و روحانی و باجه
من شانند و بعد حضرت بشیر آمد و جمیع اهل کتیب الهی در بار

داد و چون میجات رسید و سر کتیبان مخزون کرد و جمیع کتیب الهی از
قلم علی مذکور مسلم را رسیده و امر بار امانت و اعلام میقات نازل
جمیع کتیبان بخزند و علی آرا را یعنی حزب شدید عمل کردند و از
کسب غزلی از اعراب کل سخنوار و در کتاب نموده آنچه را که

سحاب صیحه زد و سماء تیره نمود از آنکه زمین در دست اعدا
 جنگا کاشی در سبب ارضی تحت ملاحظه انزال پشکنای مویا
 ارضی تحت خراب نشینا و بالاخره بنشینا پسرگرا و بار بار برونه
 تاملی چون کرم کلیم کلیم منی نمودند قسم حیران کنی همچی اولانی که
 بر او پیغمبر حبس آن حضرت در احوال غمناک شدت دارنا
 با در پیشانی قبول نزهت آن داخل شتیاق مجرب غمناک منی مقرر جان کجیل
 در سل محبوب طایبان انقادی کرده و بنامید و جناب شهید این دنیا
 حتی بجلی فی ملکوت آسماء و فکر نماید مصداق بقدره و جفا
 بنظر خدا تو خیر و کمال ملاه اعلیٰ حضرت طیار کل بینا کت یا علی
 ناطق ال فرجه بر استقبال نمودند و طلاست حرط
 بران آمدند و علی غل و غل یا علی اگر اگر بر چاکم گشت
 شود کل دنیا و ما عیسیم بگذرند با عباد الله تو خیر نماید
 یا علی طیکت جهانی است لای الخیار میده که در این کله
 مسیون از حق عیاشیت رت البیاضین مخصوص تو شرفی نمود محمد
 کن مقصود عالم را با این فضل بزرگ درستان ای اسلام
 و تحیر بر بیان و کجور زبانت امروزندای سده غمی بزرگ

قره علی مرتضی و بحر بیان امام و جود امام مولج آفتاب غمناک
 از او بشرف حق تحسک نماید و دره و شرف غمناک آواز غمناک
 و تا صغیر کند انضول حسب آموزدانه خود را پس حق غمناک
 نماید بیا شیدا ازین حق قسم با حق پیدا شود و حق غمناک
 آن درین بار رسد ششعل فرماید و نور بر خورنا گل پشکنک
 کبری فانی شوند و از ماسوی الله چنان برق بگذرد یا عرب ابر
 حرب شیشه و اقصو و غیره و ششعل علی عالم بشیر و در و دریم جزا
 اخلاص مشا به شده و این خسارت از عماره ظاهر چه که در قره و ان
 عباد یا با هم تربیت نموده وانی صغیر مشرفه که از جاهای موهوم
 خلا شود اینست شان علمای قبل یا سید علی افغان
 بلوی و در حدت عرف جهانی عمل لعلی غمی مقصود می بویانی
 وانی بیتی در جهانی استک با مرکان لای باج بحر لغزنا که
 و لای حق لب این فرجه بران این دنیا علی مرکان استک و خیر او کیا
 ای رب عزالی شیدا ای استک او علی بهتر نماید استک نزهتک
 یا مولی آسماء و ما طرا استا شمس ان کجور که نغمه کلمه نشود و کما
 القاصد حبه اننا عده بر حبه جبال الفصح فی القصد و تصدیق عمل فی ایتنا

میکرد و در حال دست سابع دادست مجیب یا بیج محرم
 مقصود عالم را که تا نافر فرمود با آنچه خدا عظم است از قبل
 شیئی و آن لوح القیوت که در چنین اسم تو هر قدر گشت فزود تو را
 شد نقل کمالی اصولی لوری یا ذکر کنی من ملکات الا
 سبک که هر خطاک و شرمی که این تو یعنی علی است خاتم علی
 حکایت امرک است در این مایه کنی لیکت من کل الاحوال انک است
 القیوت سبک

بیج این جناب خرفی القیوت یا هر قدر

یا نام مقصود عالم

یا بیج بالین با اثر ظلم علی فافر نشد و تو نافر نشدی فصل حق
 در قبضه قدرت است عطا میزاید هر که اراده خواجه پیدا کند
 پر در نظر کبر دارد و شنید آنچه را که آفران عالم از برای آن آفرید
 و مشاهده نمود آنچه را که ابصار مخصوص و فرودم بوجود آمد ما
 از قبل تو بود و مستان خالص حمدینا نیم سکر که چونیم و از هر چه
 تو فریق عطا فریاد است بخشنده و مهربان آری با ملکات

و علی اکبر و ابیک محمدی آمن یا قده الفیوت سبک
 اشرف نوروز علی
 بره سبائی میدنا الاشیا

یا ال امرت کای من شمس الی افضل شود علی من سبک سبک
 سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 الی جوامع علی با صحت از کوان کل سبک سبک سبک سبک
 الی هم نامه سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 الی فزود سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 او قده سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 علی الامر سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک

اشرف نوروز علی

سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک

که کز من لذت بعد من سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 لا کتبه جمیع الامور لا غیره الی من سبک سبک سبک سبک
 عن القیوت الی الا علی الا انهم من عبده الی من سبک سبک

الصلوة الخیر مع المسلم فی حینها کل مسلم یتقی الله یتقی الله یتقی الله یتقی الله یتقی الله
 بکرمی و متوجه الی وجهی الحسب فی توهم لانتیبه الذین جعلوا الاقوال
 مرادة الآمال ان حرکتهم عن ذواتهم بتبلیس الی الاثر الذی مت فرقت
 شخصیت این در کرم العیز بحدید ایلم ان حجه الی الاثبات او کلمات
 الذین لا یبغضون ایسا علی بن ابی طالب قم همس آنک علی حبه و رضا و
 خیرک عن ملکوت ملکات السموات و الارضین انما شکک لولیه
 یتبه بذک کل عارف بصیر **نویس**

ایشست منت علی

تمام محراب امکان

فصاح آتیه مانه معنویه است که زنا داشته رحمت نازل شده
 با چه صفتی قدر ان منت باقی بیدرهند و قلند نمانت آفتش نمانیه
 این قول عظیم فیض تو هم را از دست ندهند کما در حدیث از ائمه
 صبرن چل متوجه و هر نفسی با نای علی طریقه پد میفرماید طوبی از برای
 ندهنیکه از وجه ایشان نسنه و رحمانی و انوار کلمه سبحانی که
 جبهه تماشیکه که شاید باین مقام فائز شوید و از دهش متدکس
 و مشرفه و تبری گردید **نویس**

بیته علی بن ابی طالب

ذکر من لذتای فایز با نوار اوج با شوق من فی مشت الله ملک المقدر
 العظیم طوبی من خشت ذیل کرم و منک صبل الله
 لمین از من علی بن ابی طالب و کویک من طهر العباد ان زبک ابو
 الفخر الکرم ان ایت علی امر موکب جدا لائل الامران ت
 من العارضین شکم من جلیس ثم عرض به التبع الفاضلین و کبر علی
 تام باستقامت خیرت خیرا فیه لمبتلین کده کله بجزک
 ملک القدم اذ کان فی لجهن عظیم ان اکثره تل کت احمه یا جود
 العالمین **نویس**

ایشست محمد

بنام دوست گویا

ای بنده خدا کما صوبه جیسا ترا ما سیتما به برینا به نمای من
 امام وجوده تا سیر متع و نفاق غرولان زنی مبارک نشیکه شیخ غولان
 او را از حق نیکان شیخ خود او باستقامت تمام بر لور ملک امام قیامت
 نالی محبت زلالی با تمام جبهه متفانیه چکه ما قیمن دلکین او **نویس**

در تقدیر که از دست یابند و بیچاره اینست صحبت محبوب امکان
حسابی خود ایضا حکیم زینب

بنا بر دست بخت

ای خرد پیش هفت آهسته زله که از نال بشنود
ناظر بهشی و از بخت که طریغ و قدس عزت گل بریم
بهر آنکه بوده و آن عرفان حق است و عرفان تمام
نمیشود مگر با قرار بودایت او و خرافت بیفروایت او بجا
که از برای او شبیه نظیر و مثل ندیده نشود چه اگر شبیه از برای
ذات قدم مطلع اسم ظلم باشد شود چنین حق مثل غلی و
و خواهد بود بیشتر از آن حق امین را و جود ناما بیو حبت
کبری که فضای دست بخت است ناز نشوی و از غیر شش
و از او گزوی اینست شرح آنی حسابی خود است که به
جاب تا صحنه بنواست علی الاصلی
بکتاب من بقرآن و نه فقه است باطل اندر خود من آن حرفی است

و او چنین مکان ناخوشایند را با چه طعمی می خورای چنین
نام الایحی و نام الایحی کرده و از حرکت الایحیست در منی خفا
آنها خردی امری و گزینی و شگفتی و شگفتی و شگفتی و شگفتی
ایست خفا نظر بر حق مستوره و جسود العارفين است
علی العرش سلطان الایحی است اذ کفره اکثره الایحی است
علیه کبریا و الایحی است بنهم من الایحی است و بنهم من قری
علیه بنهم من الایحی است آیات الله العزیزه القدره و بنهم من قری
مالا یحیی الایحی الایحی و کمال الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
یا صبر الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
فی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
که کتاف و قمر الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
ایک علیهم و یک الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
عباد الله الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
الی الله العزیز الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی الایحی
من العارفين

و خرفی و در تین مالان نکرانی است یک ذریک بجهتک و الی ایک
 اشکک یا اسی و صدک یا خستوی یا انزلت لی ماله العزبان
 من سما هکاک و ذکر حق بله تخی و ذکر ی بدام ملکک
 سبک بسکک اللهم بان تقدر الی ملک باقده لا اله الا الله
 علی عرشک فی العشی ما اشرق فی الیکه و اولی ای ب انا
 استک و ایته استک و اقیات الیک راجت بر ارجه ک و کیک
 کاد الی اوت الفضالی التقدر الی حق سبکک بان لغوی
 و خلیاتی انک است لرم الی حق و کرم الی حق کاد الی انا
 اضر الی حق سبکک

جناب سیز عبد العلی علیه السلام

جواب المقتدر علی او اخصان

یا اهلنا الله فی اهلنا و اهلنا و اهلنا فی اهلنا و اهلنا
 لدی فی فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 لذل الی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 یا فی فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 یا فی فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره

ساده اداد و الله شیخ شرف الی حق طوی الی حق سبکک
 شد و در یز سبکک با صفا سبکک شد و اهلنا فی القدره
 الی حق الی حق بان نظر باشند حق سبکک
 حق سبکک یا ایته ما تر شده است است کبری خانزاد و کیک
 زما جیل اید و خضو ضای خراب او را از توبه کیک کتاب شیخ نمای
 امر زندگی لازم و توجیه جیب کیشا با ناولی اهلنا
 کد کتاب کیک اگر شس مخلدانه از جهود الی حق
 سبکک خورش با خضو نمای و اهلنا فی القدره
 سبکک خورش با خضو نمای و اهلنا فی القدره
 و جهود حق سبکک اوست خورش سبکک خورش
 طوی القدره الی حق سبکک اهلنا فی القدره
 یا فی فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 یا فی فی القدره و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 صوف العالم و اهلنا فی القدره و اهلنا فی القدره
 العالمین خنده

أقرب الأقسام

من الناس من مثل من نأيا والمرجو قول في وقت لم يصب للمعمود
منهم من قال ان مات الساعدين وشبه ما على فحقت دوت ما كان
وما كان قال في بين القلائل من فقدت القبائل فيهم قدون اذا
ظهرت ذوات الاليات بالمستنات فظهرت الارض انكسرت
بجبال ابرق فظنون حل تروان فخرم راعته انوار الورد لا المرعى انما
استنقت الكرم قول ما مستم ان فتح في الصور وانسحق كل من كسرت مرود
قد في الرضون انه الذئبان من الالوان وهم لا يسرون الا من شيا
ركب الفيزر الوردود قول من تدون الا من كسرت من فخر لومنا صلافة
الغيب والشود ان فخرقوا الا صاحب بلطعان تكبر الفيزر الوردود
اياكم ان كسرت طين الذئباب عن التروان الى انتهى من الفيزر ان انكر
اوضر في الرضون من اراد ان يتجلى انه في انظرنا انفس الميثاق ان قلب
الى الحكما انقلب الضم في الرضون من الناس من فخر منظر الوردود
طرين انوار الوردود ان افصق ظل افانق من بانته الفيزر الوردود
ومنهم من مرنا على انسوق بسبع اية من ايات ربه اذا افند
اشوق واهل الى المقصود فنقوم لو نطرون بيننا انظر لرون

في كل ما نظرت في انظره سلفه انتم قد تلهيته على ان شابه وشبهه انك
يا نبي المثل الى الورد قد ذكر لك انك له في المرشع تزل بك ما في المرشع
ان انتم انما انتم فخرم يا نبيته ان انتم ان انتم فخرم انما في
القدر الذي تحب انما انتم على من في الالوان انك انك فخرم انما
وكل من كسرت من فخرم واليه على من استقام على في الامر الذي
بقرت العيون نوبه

بسم الله الرحمن الرحيم

يا اكرم من لنا الى الذي فخرم من ما ربه و به عرف القيس من
منع عن كسرت العباد طوي لك بافرت بعرفان كركت ونبت
ما عندك واخذت ما انك من لمن ما كسرت الالوان قد ذكر لك
تعدا المرشع نزلت عليك ايات بينات من لمن تكسرت
الفيزر الوردود ان انقطع عن الدنيا ما فيها فخرم قول تباكم
الى الله ما كسرت الالوان على قوم الى متى فستدون فخرم
اتبا و افي ما كسرت يوم التناو الى مني فخرم من الى الميثاق
امارة ان ان كسرت الالوان على قوم انتم الله ولا
متبوا كل من كسرت تواب قوموا عن ردة العقلة و الوردود
شطر جكم الالوان انتم عوكم الى الله و جكم الرضون اليكم

مراسطه برقی کانت فی الکانت کور بهنم قالوا لم کن فی ذره الکلمات
 من روح علی لک و با حرکت بسبب کفای الروح من به المدهیه ذرات
 علی العالمیه سینه ملا اولک الذی زاد وانی ششتم غلبت
 علیه ششتم سینه و ابانته جلا الهیته فی الخیر و اولک کما کانت
 قالوا کون فی کل سبب کبر و اعلم انه و کانه و اولک انک نزلت ججیات عظمت
 فی کابوت ششتم محسوسه قولایم انتم الله بده انتم انما کل فی انفس
 الفرو سبب کیم سبب کیم کیم انما فراعن انه و لا تمسوا بانما کونک و لا
 تقصروا بایسوف هو کیم فاندکم عذابا کان من انفسکم کین سولوا
 قول ان روح القدس عزت و اسما و تحرف حول الوجود الذی کان
 من روح القدس و اولک انما روت فی الملک الا الهویه و انصرفه
 لم کن الا کما کونک و لا تشیر و الاینا بغیر الکف و من سبب بشیر
 بالکف تا کف فترمی علی الله و کان من انفسکم کف فی تیه الی
 فی نایبته سبب کما کانت قول الحق و ایة الکبر مع الاله لکن
 من شرا کت فی سعده العرفان علی جودی الیویه باذن الله مطرفا
 قولای علی الارض فانها اصدار کتم اکثره الکجیات عن کونک تجردا
 منات الله سبب من به المدهیه و لغو قولای ان هذا الیسر من
 فخره انتم کان باحق نجینا و التورطیک و علی منک

بنا
 کبر

فی صراط الله و کان شمس کب لیبنا

ملاست این جبهه پیش ازنا نجات داشته و هرگز نیز باقی موجود نشد
 که فایده باطنی را بطولوات نظایری اظهار جلوه هم الیم علی بی بی
 شد بهر بهر ترم اول سال شتاب برسد امید خواج انشا الله بیکرالی
 این راه ظلمانی نیست کشید آب چیران کرد عظمت باشد مجرب
 راست چنانچه بوده است اگر حمایت نماند و هم کاسه نضد
 وجود آسوده باشد و محو دستور ماند باه
 جناب میرزا محمد باوی نورالله و جسد با بی حال تراشید و نیز سید
 که نقصات و من علی نوا محترمانه بین سائگان محترمانه و کین
 یکت و غیره ماند و حفظ و علم الهی تمام پذیرانید برین
 نورالروح شد که ان فی قلب لبقا مشغول
 یا حرفه العرب فاسع لغات الورتا من سده الهیسی و قلبی علی الارواح
 میری ایست تبه علی الی حقی دریا الله فوق عرف العرفان فی مقام
 لایتمسک و لا یروی و انما با من در کجیات فی جبروت الایسینی
 و اشرف الشمس من نور باقی و ملاطی فی قبیل ایها کل من امن با

القرن اول
 غلطه حضرت

غلطه حضرت

هو القدر الرحيم
سئل القدر عن سبب من سبب انوار المومنين
وقيدكم بخير كرمه ولى اهل الجنة
ينبع

سكينة
الاظرف الابنى

يا اسمى طوبى لكست باقبلت بطلبك الى قبله الا انك
ان لم تكن شي من صفته فانك اوسع سبيلك ان اذكرى كبريتك
بازرح والرحمان ككبريت امرت من لدن ربك الترتل لعلكم
كم من علم من العلوم وكم من حال من احوال العز والوهاب
كم من حال تجرد الابدان وكم من حال فرقة الاحباب ان السهل
بيد الله يطعم من اياته اهل القدر بخير
ينبع

سكينة
يا محمد ازديت

اي سكينة كبريت ببارت احدية واره و طرف عناية
بان متوجه قد احد كذا في صفات صاحب رحمت سبحانى محرم
مخلصى واز صفات الامم آلى ودر زمانه دى از حشر تشرافا مسدى واذ ناس
عرفان من منت بر دى از صفه بجزا كه ترا بر اين مقام كه حضرت

مقامات است مقدره طوبى لكست باذكرت لى الورد منزل لكست
بنا الله الخ ليعيب يا اذنا يا الله كسب وصدقه بقتل فرقا از حق
منع ايام ظهوره دى اهل اهورا زده چون اذق مرته وصال طالع شد شكل حجاب
الصلال المحبته الله الامر يا ربك و قوله لى العرش انما نزلت
محمدا لى احمدى و قوله لك احمد يا محمد يا عظيمين
ينبع

انما نزلت
يا محمد ازديت

اي سكينة خدا انما نزلت ببيات مطلع اسما بفيضات مقدره و ايات
فانز شوى واذ صفات تميز خاتمش منت و نصيب لى كبرى
از ايام از ابرو عكس حسمى منوع شده چركه حجاب او با مقبله حجب
بوده و برقى كشف حجاب نمود و بقراب الارباب توتيه فرزند
اين ايام خدا نزلت لى محمد كرم محبوب عالم را كه شرف عرفان
مطلع اياتش فانز شوى واذ صفات تميز و صفى را كه باقى اعلى توتيه و حجب
نقاد وصال فانز كشت
سكينة

سكينة
يا محمد ازديت

چه مقدر از عباد و ابا، كه شرب و در وقت تلاوت كسب آتية و حجب

خدا

ربا نیز شغل بوده و چون منزل آن ظاهر از او مجرب مانند و
باو با هم خورد خاکست چرخک کتاب از منزل آن محروم مانند و لذات
انتخاب مجرب گشت در پیشین گذشت و نیز ترحمات
خودت ببال نموده طریقی از برای تشکیک بیده و تقوی محکم
شده و از دانشش نافع و از او گشت این استاد آقا است پیش
مستقیمانی و در اسوی نافع و از او با شسی آیها بطیک

استغفره و صلوات

بسم و دست بیکما

توجه به بیاید
مستقیم

ایم رو صیبت که جمیع اشیا از نعمات بیان آنک است اما محض در دست
و در آن که پیش از آن خود سعادت و خوب و شرف است یک است مال بیکجا
این ایمان است و حسن متوجه و بیضیات منزه از آنکه در آن گشت حسنا
جهد این که شایر فریسی همانی در زمان یکم بیای و بعد شایر و بیای و بیای
از آنکه بیکر مقصود شده و در مجرب بیای و بیای و بیای و بیای
و ایم بیکر دست و اگر بود و در آنکه شایر بیای و بیای و بیای و بیای
مجب مانند و پیشتر گفته اند و در حق سلیکم کان خود که مجرب
محروم لغزاید و از آنکه در حدیثی در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه
از او استغفره و صلوات

بسم

محمود این میرزا حسن اوردی

بسم و دست بیکما

ای محمدرضا که از نسا بیعت آنکه بوده و سلطان غیب شود و
خانی و اگر شرف و اطمینان بیکما کسی نمائند است و اگر خانی و
استحکام آن خود با استقامت و در هر گشت استقامت هر یک با این مقام
نمانند از برای غلظت که خود و در تحا با بود و بجز نیا و آخرت خانزاد باشد
بر رفتی ایوم پیشتر از صفائی اقبال نموده و داخل بیات لدنای آنکه گشت
و هر که محروم مانند ششین سواب صحران حق سطلق را که تر آید فرمود و بر پیشتر

نار نموده

استغفره و صلوات

بسم و دست بیکما

بگفت پس من است از آنکه من آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه
و بیعت با بگری و شایر بیای و بیای و بیای و بیای و بیای و بیای
و غرق و بیای
من شست و است لدنای تم اقبل بیکما است که است که است که است که است که
ایوم از آنکه من بیکما با غرض و اطمینان است که است که است که است که است که
پس از آنکه در آنکه
فاحصی از ایوم در حق نصاب تمامه و بیای و بیای و بیای و بیای و بیای و بیای

توجه به بیاید
مستقیم

الاول بحج
هو الاقدم من الاعظم

ان شريفنا في الدنيا والآخرة طوبى لاذن است وفانته بما المراد
في يوم القيمة سبب انساني كونه العالم والامم اراهه اقل فولى
لهم ان تكلموا بالحق سبب قول الله ان الله يوفى الصالحين
سجدت لهذا التوسيع من ان سوس من خلق بالهوى منهم
من علم على الاقتران من غير من تكلم بالحق اقتضوا ما قال الله وعنده
كذلك تفضي الامر والامر بالحق بين اهل الارض وهو ما عندكم
ما عندنا كذلك يا معلم من خلق بالحق لا اله الا هو المستقبير
طوبى لك ما ذكرت لدى الاقتران وتزل لك من غير ما بيننا وبينك
عالم من المراد بك ان انت من الاقتران فتكلم بكتاب الله وما
تزل من مسئلة ان تكلم به المراد بالحق التوسيع قد شهدت
بكتب الكتابي وهو في الاصل الذي استوى على الكرش في الكل عالم
بجيد كذلك طوبى لاهل الاصل في الدنيا من سدى ان اخرج هبنا الفضل
الظلم واليهاء المشرق من خلق كلك في طوبى الذين نبذوا سواي
استحقاق كل عبادي حشيتا بيني وبينهم



هو الاقدم من الاعظم

شرفت في الآخرة التي في سواي من استعداته هو استر المكنون
واكلاب الخوفان في طهرت لاسره ناي الا ابرار الملك الله المقدر
المؤمنين يوم من قوله كتب به عدانية الله من دانته ومن
عرض من ان من انما طوبى لك ان الله ما لك في اليوم المرجو
يا محمد عليك جهاني من ناني ان قد كركم وبتكرك في ذاك
بما اخذت به اللها الا الله واجت العلماء ثم الذين كانوا عرض الله
المقدرة العزيز الودود قد انك حضرت الامم الوديعت
تبارك لكم وشرفت كثر الله من به عطاء ربك ما لك الوجود
ربك يا ادهى الله جبار من قبل ان يبدو به من خلقه واما الفيز
من انما جبار يستيقا علمه ثم يحكا بحيلة فانما علمت الله
امر العزيز المحقق انهدك شربت من حق الوصال حرة بعد حرة
وقرت يا خدو امره بعد حرة فضل الله تعالى ان يترك بختك
وتشير كبحته والغيب والشهيد و كبر من حبه على انك انيك
واخر انك ودر الرسم بايات الله وبشر رسم بناتيه و

قلوبهم بعرفته كذلك وتساكن العلم الا على في هذا المقام المرفوع
البرهان المشرق من افق سماوي رحمتي عليك وعلى الذين آمنوا
تأسس الفلاح بهم فان الاضواء شريرة افسدنا
من يدعي تصديت الملكة الملكوت تصديع

هو الله تعالى شانه اعظم الاله

سبحانك يا ملك الوجود وساطع الغيب والشهود وسبحانك
بلنا في بحر عطائك وتجليات انوار رحمتك بان تويدني
على ذكرك وشانك والتوجه الى انوار مشرق نفسك ابي رب
انا اميتك وابنة اميتك آمنت بك يا ملك والارون مقرفة
بوجدانيتك وفرايتك وسبحانك ان لا تشتمني عما عندك
لكن انت المقدر على ما تشاء والاله الاله المقدر الرحيم
هو ان طين من طين

سبحانك يا ملك الوجود ومرعي الغيب والشهود بنه ورقة
من افاق صدره تمرك قد اجابت ارتفع ذكرك واقبلت اذ شرق نور

تصورك سبلك بالكلية حتى يواكب انفسهم الى مقترانها وفي ذلك
وبسبب انك يا ملك الوجود بان تويدني با على ذكرك وشانك
والله قاتله على امرك ثم قد تده لا يملك الا اني لمن عرضك
انك انت المقدر على ما تشاء والاله الاله المقدر الرحيم
صباح

هو الاله من الا

سبحانك يا ملك الغيب والشهود والاله الاله
والله سبحانه والفرقة والافصال واستند الاستقلال
من شانه الى البحر الحشم وشرفه بالاقبال الى اسماك الاله من عنك
عن صافاتك من سماواتك وارضاتك تزل غلبت قد تمك الكائنات
وارباطت مشيتك الكائنات والازل تكون مقدر على الاشياء
لا اله الا انت المقدر للتعالي العزيز الحكيم اى رب تورد وجوده عباده
للتوجه الى وجهك ومظهره لهم لاقبال الى طهره واهبك وعزنان
مظهرتك مطلق كسنة شيتك لكانت
مولي العالمين صباح

بکمال بیان و الطمانان بنفش تا نرشد ، بار بار مشترک است
دیها حکایت علی آقا ، الا فی ذلک من غیره کثرت
بسر الا قدره فاشح

کتاب من لیس فی فضیلت لریبا اذ ظهر بهذا الاسم الذی به ذلت
الرتاب تجزیه آیات قدره و توبه با علی علیه السلام حب الله بها
الغیر انوار اب التواضع ان فرسی منه الا کفرتم سیدی سید
الارباب انک ان شکرک جبات نخل لریبات او شکرک شاد
اظهار غم علی انا قلنا الله من قبل ان یقبل بیث ابرو شایسته
لمن اراد ان یلو الغیر الغفالی کذکک ولع و یک اخرون علی اید
استحی علی لمن نازبه و یل منک غفالی و ندره

الادب علی الاقدم

شده اند اندا آلا احوه الذی ظهر اجتناب من سنی و کمن ادری
و کمن سبای کمر علی ارضه و سبای ارضه علی العالمین من غیره
اکثره الذی ارضه و سبای منی قولی کمن باقی الذی نزلت من علی
الغیر الذی سبای علی ارضه و ارضه و سبای منی قولی کمن
سبکی فی جوارحه منی قولی الا یمنع الا شح الغیر سبکی
و امراته قدره سبکی علیها بیها الله

جو المادی بین الارض و السماء

یا منی حزه حقه بکراتی غارتی قسب ثواب مسائل
الایم من سبکی و الطمانان کمالی سبکی و سبکی علی خالو شاد اول سبکی
هو و کمن کمن سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
ما و انا خود ارضی است و کمن سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
روح ان سبکی امام جده حاضر و روح الا سبکی سبکی سبکی سبکی
سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
علیه غایه قصوی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
شروت غایه و نما ارضه و الا سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
علی کل سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
شده سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
ان تک سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی
منی قولی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی سبکی

چنانچه سبکی سبکی

الادب علی الاقدم

شده اند اندا آلا احوه الذی ظهر بهذا الاسم الاظم ان غفالی اقدم منی

منازیه فارسی که خیر الدی می خواند در شب اول شوال سخن یا به آنی آید الله
بفرستد ما شیت به ذکر که فی الموح حکمت بالمصرف بفرست
عن لشکر یا ایا کرک به کاکت الله حاجت من اول الیه یا هم و یا یفعل الله
والله فی حق بک لبوا العزیز الشجاع ان یجیب عنی ان یجیب الله
یا ایدک علی الا یان بر حکمت به الامر الی ی یا نصفت الشیخ
من شاکت القصد الثار کبر من قلی اید بک شکت انما
فازت با آید اوهان نیو لا فاق مشر تا من شکر العزیز نزل الله بان
بفرستد ایا یا حاجت بری می آید لبوا القصد علی ایا الا الله الی
بفرستد

بفرستد الشیخ الکرم

یا اسی دیار حق نایت ذکر شریفیم ومع الای می بکشد
و دنیا می بکشد جواب نازل کما فی فضل رخصت من تو به بیست
بود دست نشاندگت فرست بالقاد و معرفت قدس
ذاتی بفرستد کسب حقی عما عند الناس ذکر جناب مؤمنین
علیه جانی در مساحت قدس بود دست انا طهرنا اولیا
و نور چشم بود الا قال زینب اسم طراز الحیة و اشک
بنا بکجالت فی طهر العزیزان علی علی مران یا مؤمن بکرم یک

دیار حق بشکری مویک آید ذکر کما انکان فی التوحیح الموح شتی
سئل التمدان لیه کما علی شیء ذکر کما فی کتابی الی سین جناب
امین علیه السلام ان الله رب العالمین بارود سما علی من و نور ضیافت
نور منستان طالع و ساطع نضال با عمل بر نایا کما یامل با
کون کلام و نعمت حاضر و مانده نازل شیخی کل فضل شکر
بنا کما فی فضل امین حضرت فی روح اسوا و نوا فی خیر
قول تو ذکره ان شترین کما و قد کم علم من ان شترین کل نفس
وجود دل کل شیخی ان بیای کون لبه کما نرشدی با نچه
کعبا و الرض زان کمر بند الامریا الله رب المرشد الضم
ایها مرید تا علی که ایها کما علی ایا فی الا فی شکر است
اقتی خلق فی الایا لی و الا ایها باراد الا فی فرست ایا کما که در الی الموح
نظر الکنون سلطان سین نسیخ

بفرستد ذکر الکریم

یا اسی حیا بر ذکرست و انوار و هدایت درانی سبیل تو در ما
اشتم قدس مروض داشت طریک کما با فرست
بیزت الامر فی الایام فیها یخرج رب الله بکرتب اید من التاکید
اصل فدا و سید آن و صلح خا و سید قان علی ای ارضه با عرض

بسم الله الرحمن الرحيم
يا الله الله ان استغفر ندا مستغفرا من ذنوبك و ايمانك من مشركي
فضل الله لي ان استغفرت رب العالمين ففضل الله لي ان استغفرت من ذنوبك
التي سمعنا و ايمانك بيننا لا نوح ابيسين انا احدى ربك يا
ايك على عرفان من فضل عندك العالم الا يغيبه يد الاقدار ان
ربك لهو المقصد القدير ان اشركي ثم افرمي ثم اذكرى ربك
بما ذكرتك بكرة العزير محمد و تذكرت ربك في شرا من قبل الله تعالى
عن سيدنا و امامنا في حقك ان في ايام الله في حقك ان في حقك

جناب سيد فخر الله عليه السلام

الحمد لله على الامانة

يا ايها المقبل ان شئت ذاك انك قد مررت في حقك ان الله لا اله الا هو الرحمن الرحيم
الغيب قد فعل العباد كما خضعوا لغيرك من كتابك الذي لو لم يكن
ربك لهو الناس من العليم طوبى لمن نزل الى الله و من صير قلبه بالا
في يوم فيه من كل عالم حصيد طوبى لاي اقبل نازو و اول كل
عالم اني على مشرق العزمي فظلم سبعين ايام اذا فرغت باخرى

ان يزرع و ان يكتف الحبوب من في قبضتك ناموس في التبرك و ان يرضى
الحمد لك اذ انت اذ انا المين و ان يرضى العالين بوجه
موسى

بسم الله الا انه من المستغفري

قد حسرتك انك من بيننا و انا انما
وانه على كل شئ شفيق قدير قل سبحانك انما انما انما انما انما انما انما انما
يا ايها الله اني اعطيت المحاكمات و بنور وجهك الذي منتهى
الاشراق انما
الذي اصاب الامكانات بان تحرقنا الى حجات المسح الا نرجع الى شئ عز
ايهاك مطيع و حيك و انا انما
ايهات لا تحزنني من عزنا انك في ايمانك و لا تجعلني عزوا من غيبك
فاشرفني كواثر الجود ان الذي جهرى عن غيبنا الذي غيبنا انما انما انما انما انما
اسك الرحمن فتعجب من عبيدنا و عبيدنا و عبيدنا و عبيدنا و عبيدنا و عبيدنا و عبيدنا
و يستمر برحمتي انك انت الذي لم تزل كنت مقتديا بشيئا
و مرنا يا ايها الله لا يمتنع من امرك انما انما انما انما انما انما انما انما انما
فان حرمي محروك و كرمك ثم سمعني فانتا طوبى لاي اقبل نازو و اول كل
نفسك على اذان سدره كرمنا انما
شديد

قرن نظام الحبيب ان الذين يعرفون العلم من ان يقية من لكتاه اولئك
 اصحاب الحبحم قرن الى السببان فتدوا الحسن والاكملوا من الذين
 كفروا بجملة رسول الله اذ انى بالحق ورضوا عن الروح اذ ظهر من الذين
 قدره الله بانه ثم نظرنا اذ انفسه الله اشق منه حال انك
 العليم لا تشك اليوم كتب القدم الا بئنا انساب الذى نزل من الله
 رب العالمين انك انظر العلم كورمان فينا الاصل اليها الذين
 شربوا من اسمى الغيرة اذ انك انفسهم الاسمان فاطمنا
 ولا تنوقنا اليوم على من يتبعهم اذ انك انفسهم رب ما كان وما كان
 يتبع من كتب باحتمه السببان ثم انفسه العباد من يعلم الذين
 كفروا بانه ملك الوجود كمنه فالله ربك وما رسالته من انفسه
 فلهذا يدفعا كل ما جاز اعرض عن الله الغيرة الودود اذ انفسه
 تجالى ووجهت عرف بيالى فمد ال كتب الحمد يا ملك الغيرة
 اشد انك قد جئت من شرق الارض الى الآيات واعلم انك
 والبيان طبلى اسيرى وويل لكل من ظلم
 هو انفسهم من انفسه

اللى لى اشد هذا اليوم يوك الذى كان مذكورا كى كتبك

منك وزيك واولئك وظهرت فيه ما كان كسوفنا على كسوفنا
 كى كان من صفتك اسنك يا مولى العالم باسك اللهم انى ارسل
 فالعلم لا محم بان توتير عبادك انما كى على انفسه على امرك
 على منسك انك انت المقدر على انفسه ولى انفسك زما انفسه
 تحفظ من شأ بقدرتك ولسانك انك انت القوى انفسه

هو انفسه الكريم

اشهد يا لى سببى سببى ونايا على مدعائى بوجدانك و
 فوا انك ليس شبيه ولا نظير ولا وزير قد خلقت وخلقنا
 انفسك واولادنا بجزوك وعطائك فليس من انفسك ورحمتك
 ولما كى وبتيم الى امر انك مستقيم فباك انفسك يا نياك و
 اولياك الذين نفسهم امرك باسنا انفسهم بجزوك و
 بان انفسه لا تشك كل ما نزلت كى انك انفسه فلهذا يدفعا
 معرفتك ثم انك انفسه انفسه فلهذا يدفعا انفسه

مولى كورى رب المرشس انى لا الالات انفسه
 والمصدق العلم كى ۱۵۶

بسم ربنا الا قد من انفسه

سبحانك انفسه يا من انفسه فى اياك خافيه صدورنا من انفسه

از اعراض حق اکثر ارباب و ان اشکری و دیگر بندگان فضل العظیم قولی است
 که در آن بافتن بر پیشانی که در حق سبک العظیم و در حق اهل مراکات
 استغفره از دست حق بنور مغفرت و عقبت علی کلمات العلیا التي بها
 ظهر لکل ریحیم عباد قلیلین اما مقبولات کل اکثر التی تلت یعنی بر سب
 ظاهر بر آن سبیه اند و از برای بعضی در حجاب صحت مستوره
 و کمترین اشک است باید که با بجهت است عمل نماید و باقی مضامین
 نظر بر این باشد الامر بیده و هو الالحکم همچنین که حساب سبیه
 نموده اند که از الراج بدیده ضمه از سبیه است مخصوصا و نازل اما
 تخیر من المقام علیه بشره و تفضل الله علی سبیه و سبیه است اما نازل که در آن
 با اعطاء است که با من عتده و تفضل من لده انه هو اتصال نیز از لود
 و ذکر ضله که اگر نایب با من فعل نه ایتلیت با جرت الی ان فانیت فی التوف
 اتقا من شکر تکلیف است در تب ما کان و ما یکان یا حتی اسمی علی سبیه
 ذکر است و انموده و فضات ترا بایست که در سن مرض سبیه
 احوال و سبیه است و درستان آبی مرقش شدی و اربع مست بل از قول
 مرقش فانتر این اسمی و دیگر بندگان فضل العظیم است که در آن کل ایتلیت
 الی الله و ما بعد کل سب فانتر حق العظیم همچنین سبیه انورین که

که در حق علی بجا مانده است است است که غایب شده و در خمدلاق سبیه
 یوم اسمی است البیا بهیم من لهن السلام من سبیه العترة
 هو المحبوب

قد تجسی الرحمن علی طرد الا کو ان تخلص منه و سبیه ان طوبی الی سب
 لغاتها قد حبت لغات الرحمن من جسد الرحمن ان و حترت الی
 من سبیه با و قد توحیت تلمز اگر او جرت علیه ضیفة العکبر و سبیه
 علیها اهل البیا تیره کلمن لیلح اصحابها قل سبیه علی حق سبیه
 القدسی و بطرفی فی جها سبیه سبیه ان با لاء الله حسن ما سبیه
 با سبیه قد ظهرت نفس الرحمن علی عرش من سبیه ان تکلیف
 اللسان تملک لغت من سخات ان سبیه و القبا از سبیه سبیه الی الی
 البیا اسئل الی الصابیح من سبیه با جها قد ظهرت جنود القبا سبیه
 اینضا لک خبر ایه تملک سبیه با سبیه ان لعل علی عهد تحت کلم
 تکلیف ما سبیه فحیت ابواب جنة الرحمن التي بانفتحت فی ازل الکان
 و خلق الله خلقه و قد من سبیه با کل سبیه ان و ما قد من الی الی
 قد صلت سحاب البلاد و اگر آتک فقیس البیا قد

من سخاتنا

بهاره
حضرت

بنام دوست یکتا

یا الله چه نام تا تو خوشنود باشی و حقان در
اگر کجایه رضا موشی مسری دلای گل خواهی بود چه که
اوست کبریت مهر و اوست کبر خلم و اوست
آن در تئیکه حبیب صرافان و مقومان از محمد چیت
آن عاجز و قاصرند طوبی لایک اند طار صمد
ان احمدی ربک فی کل احوال تلهوا محاکم البصیر
مخزون باشی دنیا فایت غنریب جمیع شان
از بحر وصال میآشامند بقیای دوستان خود که صعود
نموده اند نماز میشوند احمد تترقی موجود است
و نسبت او اقرب و ارحم بوده و خواهد بود آنه و تی
انصارات و انصار برین او آن کرات و آن کرات
جناب امین و با علیه بهاء الله بانجست تجمیر و اگر مژده

بوالله

تو که حضرت منبع و جناب اقان علیهم بهار الله و رحمت
در ساعت اشع اقدس عرض شد فرمودند آنه
قد لحم این بنی لفضله آنه جو اد کریم (شاید)

۱

محبوب تو حضرت امین علیه بهار الله و رحمت و خرد و الطافه لا غفله

بسم ربنا اللهم انزل علینا

بای محبوب تو ای علیک بهاء مولائی و سلطانی و مالکی و حق
از صبح جهات از دل و سر تا پایت ظاهر و لایح سحرمان با پیشوایان
خوشبخت غایت باشم ازش با بر سر پایستان مستی با شمار
مشود معلوم نیست عباد را به منع نموده و نه از اقبالش کور
مردم داشته اند که بصیر خلا فرموده و منع بخشید و بیخ
شاید میشود بهر تفریق از بخشش بزرگ مناز عیب کارانگیزش
صرف نمیشود بای محبوب تو ای اشتغال عباد بهشتی است نفس
و دوی زلف و نیاسب غفلت و غفلت چون توت یا به بسلا

بهاره
حضرت

میل کرد و در صوابان بصره سبب وقت این مورخ
 غریب است برای اعمال و آثار و نظیر شریک آیتش کل
 حیرت آنی نازل که انعام زنجیر درین زنجیر عاجز و بیات در کتب الهی
 بیایم بجز خاصه و مزاج و ظهورات قدرت و قوت ایشان که
 هیچ نفسی بخارفتاید و کس بشاید مع عدالت اصل این امر انزل فرمای
 امام جواد قائم و فرمودند آنقدر که انعام با هم در هم شکست
 و غیر حیرت را در حیرتین بفرزانت بکشت شکست و جل کماله
 نازک و بزم رقم ۷ تاریخ ۱۰ شهر صفر جمعیستین رقم ۱۳۸ رجب اثنی
 از راه کاف رسید و حال فکر بدم زحمت مختصری عرض میشود چه
 که بحال نگه بر یک مصلحت عرض شود و نمود و نیست امید شود است
 انضا سبط وقت را دست خط فرمایند علی کل شیء غیر بانکه
 بعد از قدرت نسبتا کل پریشکاه امور و بقتصد و عالمیان عرض شد
 و بشرف اصناف نازک است ^{باید} این پس از آن که بگوید بسیار
 تو را علی بال و غیر بانه خط شانه ^{در الظاهر الیه الوجوه}
 کتاب انزل ملک الغیب لغرض الیحدیث الاغنیة و التلخیص
 الی الله که در ضمن این استنباطی است از اخبار آنقدر که
 او باب را کما علی الحساب بختخت از اخلاق الذریعته

بانت ملک الوجود از صفوات کجاست من البریه و در آنچه مستند
 لغرب است درت امکان و ماکون و رقم علیها السلام الایمن
 الملك بعد الفرو و الواحد المبرز الورد و یا اصین
 اصبح نداء الملك الحق اصین آنقدر که در شکر استحقاق این بخت
 لب الایات و بیان نفس بی بیان قدرتی سخن حکم صیرب
 بظهور الاقدار من لا یبارک الا شادار طریقی است و اعتراف و این کمال
 فاعل محراب امنیا صاحب المنابر و الاصل لها عز الی الله
 اسعد و لیثاق و اگر و آنچه الله بعبود با نعمت بعد از الی الاشیخ
 لا یسترون یقینن الایام و لا یصرفون بشیرین صیدیه و الاشیخ
 من قول الله لا اله الا الله لا یستخفون شیء مما عملت انما الی صفا حکم
 ان تمصرفون ضمه الماخذ التوم ان التیوم یادی فی بذایم
 الا لایه کما است الحق التوم بوجع الاقدار فی مسای الخیر و الاشیخ
 کبره حق علی علی و الی و کرم ایامی و در تسم با نوار بیانی است
 المحبوب قدر کل اسم من لسان انکلام اقتدا من کبری الله
 مالک الیوم الوجود و لیسان پارسی شسته
 نوسن مذکور به بنیایات حق جل جلاله ماکر شسته و حال بحال آنکه

تو که تبارک است و تعالی ایامین حکمت بیانی و مستانی
 کنایه است حکمت اینست آنکه که اولی مرتبه ایست که در
 از برای آنکه باصفا بیکدیگر قسطنطنیه علی ما نرشد قدره ما مشایخ
 ایامین است مانی بیایه نزهه ایامین کمال وضع شیخوخه
 باشی هر یک از قبیل مظلوم سیر برسان در الواح الهی ذکر
 کل قسطنطنیه علی جاری یکدیگر است صدایم را به سید و با اصلاح
 عالم قیام نمایند آنکه تو قانر نشدند آنچه که نظر علی و منزه الواح یکدیگر
 مظهر است جناب امین که هر یک را در مساحت که در شیخ
 و از برای حرکت نوشته است آنچه که با صاف و از کار خود و شود
 نایم مظلوم را بشود و با او ایچک که از علی ایضی صاف و علی
 بشرق نموده تا نظر به سید عالم در اول حق نقل است
 و بیکدیگر نمایند بر نفسی موقوف شود بر سید عالم بیکدیگر که عالم اول
 مطلق قانع و آزاد باشد و کس و آنچه از قسطنطنیه جاری شود
 قیام و کجیم علی التورک المظلمه ارفق و کس است و در حکمت
 او عالم جویبار است اندکی با صفا و آگاه است که با صفا و آگاه است
 عالم جویبار است آن طرزیک که بشود و عالمی که خود این مرتبه
 نقل است و الا با صفا است که آنچه از مشرق و بی ظاهر
 شود که قیام سید اگر موقوفی است و با صفا است که عالمی که بشود

و اگر نظر غیبیال جبار مطابق واقع نشود و اینست حکمت باشد و از
 یا غریبیت از اول قسطنطنیه که شکر است از قسطنطنیه که شکر است
 امروزه سید عالم از برای حضرت هر قدر حاضر بود
 انصاف که از قرص با افعال و انصاف طوبی از برای استیجاب و در
 دارد شود و طوبی شکر باشد از تقیه و اینها و از برای مرفق عالم از قسطنطنیه
 قیام است اول جبار و اصحاب سید مظهر است در عالم شاه و کس
 که مظلوم ظهور و قیام را نوشته و کس سید عالم را با خود و در
 آنچه که در قسطنطنیه است و حسن و صفا اگر جبار و جبار از او نام
 علمای و شایخ می گشت عرف بیان می نمود که اولی مرتبه و حل
 طرف میگردند ایامین از قسطنطنیه جبار خود را تا اینست که از
 واضح معلوم شود که اولی جبار اصلاح عالم را نوشته و نخواهد
 خواست که در ایامین من و در ایامین و کل قیام است
 قسطنطنیه و با آنکه از برای این آمل تا در کسیر مسان این
 رأیت الوفا علی بیانی علی سید عالمی قسطنطنیه جبار و کس علی
 لایبی و شیره فیضی و موقوفی آنکه از برای جبار و کس علی
 او را از اول قسطنطنیه سلام برسان سید عالمی که طوبی از برای
 برده است امر قیام نموده و در این بین از او جدا گرامی داشت قیام

و مرتضی که در لوح قیوم ذکر نمیشد مذکور شده همچنین که در کتاب
 مشهوره در آن روز که با الله کل بشوات انوار سپان درین صورت
 دارد از معصوم است زیند و بری و هو التبع العبر طوبی نفس
 علی شفته اولیائی مذکور دست آن بزرگوار که کتاب او بنام
 کل آن که سزاوار است فکر گشته و در آن کتب آفات انوار آفتاب
 حقیقت کل را اند نموده از حق صلوات علیهم اجمعین فرمایند بر حفظ آن
 شد. بدست آن بزرگوار آن آیین گشت کتابا الوجه و ذکر که در آن کم
 بلوح چنین و از آن کم باقی که ان الله رب العالمین طوبی
 سمع الیاتی و اللسان اطلق بیانی و سب افندت کما فی الیه
 او ایامی انبیا هرگز در مدینه که موجودند که بر سران امیر
 هر طوبی باقی علی اقبال نموده اولی العرش مذکور بوده و دست
 یا اهل لدن الدیاره شکره و بر کیم پیدا افضل الامم انتم خلقکم و ایدکم
 علی اقبال فی یوم فی عرض کل کافل عبید و کل عالم مرید استغنی
 آثار شما محمدی در آن حق ظاهر مشهوره و با شیخ علی الصباح
 الی ایستان و ایاب شما در عشا کل که شما را بنام
 و خبر بر سر مندر الی و ایام و عشی و پیشان و پیشان
 برکت مشغول بودید این خوف را غایت حق بجزت تبدیل

نموده معصوم آنکه این آثار با شمار افزایم شش نموده و نفسا سید
 بلکه هر سه آن اقبال و خلاص است تمامت محبوب را ذکر نموده
 اینها در آنی هست که بر صیغ و آفتاب است که در آن
 هر نفسی بیک کلمه از کلمات حق بل بلا نام زنده و کلام است
 این کلامت لازل خاف صالح طیب بوده دست و هر نام کلام
 و کلامت بکرامت ناطق جدا از اللات نام الکافی و فی افضل
 ای کاش شما عباد طراز عدل انصاف نین می گشته و خیر انان
 رحمت سببه قد نعمت انما باقی هر دم نمی راننده فخر علی اعظم
 که ذکرش پس از آن صیه و شما بوده ذکر نمائید الی الی الی
 او علی ان الله ان یعدت امر اخراته هو القدر القدر مطلق بجز آنکه
 حسب الامر که حسب عیای بسیار خوب مرغرب ممتاز یا عیای
 اعلائی نایمن و یا امر تحصیل نماید و بسط افعال جناب سنده
 علیه جبارانه انانی پس من صید چکندانی قبل مخلوط افعال را
 کوزه شش تحصیل میزند و در است افسه سال داشته و با او عدد
 خلعت دادند که کوزه نموده با عیایم تا باشد بعضی اولی
 و اوراق وصول از قبل رسال شد این کوزه هم رسال میدهد آنرا
 برسد و برسانند در این بین تمنا و در حاضر استیکر علی از آن

معالجی نازل قوله علی بن ابی طالب یا عبدالمطلب یا عبدالمطلب یا عبدالمطلب
 احوالی با غرض از امر است تا نظر پیشی و باره او پس هرگز و همچنین
 فرموده است جناب آنان یعنی صاحبی میفرماید آن علیه بنانی و سنی
 صحیحی از مردم ذکر می نماید و چهارم از مردمی که او خود بصیرت
 شیخ است پس بگوید مثل قنایه بپذیرد و الا فلا یا همین از عظیم
 عظیم مقامش را چه نیست و عرضش را در هیچ احوال منظور را در
 زخارف دنیا و ماضی القوم نماند بود دست از حق طلب بسیار
 خرد و عارفان را با آنچه که در این آیات او قابل مراد است آنان را
 که در کتب نقل است آنان را در کتب و در کتب علی حاجت و در شی
 است این نام نماند آنرا از این طلب که کل را موقوف نماید
 با آنچه از علم و شرفی جاری شده که هر روز غیر از کار است عمل
 امروز غیر از احوال آن در باب اول است که سیر و التوبه الحکیم
 الیه و اگر در کتب است حکیم و علی بن حکیم بیست و دو نفری است
 و حکیم و در شیخ القمات و الاثرین و اگر در کتب است الیه
 شیخ آدمی ۲۰۰ صبح الاذکار است
 عرض دیگر نام علی را که عظیم شیخ محمد نام در کربان یا کربان
 آن بخت بخت یعنی از شخص که در امر فاضل خیر بود و مانند

در شیخ خانی که با مردم نماند و از مردم استیم صرف و
 در شمال خلق چپ راه ساحی آن صاحب را سیم قزوینی است اگر ما
 او جای استقامت نمود ما بین او و آنش از شخصه و
 بنفاس مثل و مرحوم از من صاحب الله علیه با آنست
 از این حیات نمود و این حمایت سبب اعراض است و
 حال نموده و فریب نکره خیل مشغول حال باید شخصی با اطلاع
 و تکلیف و تقاریب این ارض توفیق نماید و در سبب این امر با بعضی از وجود
 بلکه در کتب مشهور و مجرب است تا بدین حقیقت امر آگاه شود و شی
 موقوف و منافق را شایسته و بعد بگفت و بیان نامش را بشود
 دعوت نماید یا بسیار بگفت و شاکر است که از آن چیزی است
 نباید یعنی کتبی را نوشته آنچه با او است باید در کل حکم
 تقاضای خدمت متبلیس کل مطلع باشند بر مقررات
 کینه این کیفیت چکه خطران بسیار مشکل است چنانکه
 نفس معتقد آگاهی باشند لایه شرت چنانچه
 حسب الامر باید ما شیخ توان با و در باره او نام کند
 از این سخن حضرت اسماء و جمعی علیه مشکل بسیار است

حضرت محبوب فرمود جناب ملا علی اگر علی بیایا استهلاقی است
و ارض را مشورت نماید پیش کسی که معتقد شده است ارسال دارند
ایمان و اگر نه استهلاقی است و اگر نه استهلاقی است

محبوب فرمود حضرت امیر علیه السلام استهلاقی است
بسم الله الرحمن الرحیم

شده مقصود ما محبوبان میبندد ان الله لا اله الا هو والذی یحیی و یموت
و یحیی و یموت و یحیی و یموت و یحیی و یموت و یحیی و یموت
و النبی المخرجن یقرن کفانه برکت النور انبیا المشرق
مراش سماء و بیان علی و لیسایه واصحابه الذین یانفتقوا عبده
و ما منتم شهبات المرسین و الاشارات الناطقین و ما خیرتم
بنو الامراء و منضاه من سوس الاثنا و اهلها اقبلوب لودا
و در جو جنبیا فی یوم فی عرض عنده العباد الامن سبانه ربنا
و رب الارض و السماء و فی حبیب یامحیوب فرمودی نامها
و دست نظرها ایضا یا امطار باطل نیده اهل بیان تا اگرید و یکیش
سابع و بیخبر شامه و بودجه متوجه و قلب مشیل و بیخ
آخذ و قبل حضرت سبحان الذی ایتکم و وفکم و عرفکم انکم

و اعطاکم انما کسبتم انی ذکره و قد تمهروا اگر تصدیق
بگفتن باقی انما انتم فی فضل منوره و کتبش بر نامها میل کرده
و صلیک فیصل از انده نمایان تقیب و تبدیل راه نماید جل جلاله
و عمر تو را و عظم فضل و کبر عظمایه جواب استخفاهای
انجورک تقبیل رشته شده و کجی عدالت انبیا کره تا خیر وقت
و این مختصر علی العباد عرض شد پس کسی باقی باقی و معلومت که روح
نیاست و هیچ فرج بر سر وی انهم از جمله از مسات اقدس نبوده
و نیست خیرش جز از انکه نمایان و ارزش علم بریم با حیات
میخشد لذا چگونه میشود تقبیل و دو مع استعمال طلب اشما و خلکو
خادم باقی نامد حبیب کرم جناب عباس حسن قدس سره
علیه السلام که حبیب روحانی جناب علی حبیب مد علیه السلام است
چون است در سال شنبه بعد از عرض در ساحت آن سرچ اب
سؤال ایشان از مسأله شصت نازل حسب الامر این عهد نوشته
نزد جناب علی حبیب در سال سده که رساننده به جهت تقبیل
خطیبی بود و باره ایشان چکه از نقل سوال نمی شده و صحبه
عرضه کنی از اخبار روح نازل و زبانه است و سوالی نیست ایضا
یوم الله انتم فی فضل منوره و کتبش بر نامها میل کرده
و صلیک فیصل از انده نمایان تقیب و تبدیل راه نماید جل جلاله

مع ذلک جواب سوال ایشان غایت شد و در سال گشت پنجاه
 از محرم سال پنجاه و یکم در روز پنجشنبه در ماه رمضان در ایام است
 عرس کبیر مصلح و دو تومان از قبل مجتهد صاحب حق که در علیها
 بها داشتند داده شد مقصد آنست آن نبود و کهن مجتهد صاحب حق
 و رجوع مذکور نمود این جدا جدا خواجگی کرد نمایم معلوم شد نزد خود
 و جدا بین کرشاند و داده ادا می ترا دارند لذات او شده
 و آنجا بویوب کرم ضایع بهر علیها بها است و حسن است پسند
 بعد که صاحب کمالی اندیشیت جناب امین نقل حق با و کلا در
 و در نقل معلوم است برساند علیها رعایت بنایه
 فراموش شده مذکور بوده دست است
 و همچنین فرمودند با و کلا احمد و خان ریاست است و شایسته
 مع آنکه شادگونی و کشته اند آنجا محرم میوم باری دانسته باشد
 که صدق و صلوات الله و علیها با بابت و اگر همه باشد یا اگر
 کیا ب لا احمد و متصل در پیش معلوم آنجا آنجا چپ از
 خیزد و از سبب علت آن آگاهانه انورده علیها بها
 و غرضی از حق مسئلت نماید یا حیات ظلم و انصاف

حرف فرمایید و عبا و خود از اشارات انوار شریعت و انصاف
 محرم منازده است قادر و توان است
 و باری بویوب خوار جناب بیک علی بها است و الطافه بندگی
 بعد از مسئلت ایشان و آن خوب مذکور است می بشف ایجاب
 مقرون و در حق علیها و در این فرموده است در سال شد نظر بر
 و اینکه رقم او است با رضی عا و همه تشریف میبرد بسیار نیست چکه
 کیفر از اصحاب و آن رضی امر بر او می کشیده که تجملت تکلیفین باری
 و فرقات تفریق متصاعد لذات او ب یعنی گفته فرمودند
 یا امین لانا ارباب الی الله سبب ذلت امر او چنان بسیارند
 از حق طلب عامل را تو قیوم جمع علیها فرمایید آنجا یا انصرح تو
 نماید و از خطبات و جرات تجمل علیها پناه آید
 همچنین این که علیها از سران خلعت جاری یا امین ملکات
 بهائی اگر اصل من توان بشیریت رسول الله عادل شیده
 بلا اسلام را که بجان خود اصل خوبنده اصل شرک اعاط
 نمی نمود هر دو حسنی از آن و جزوی از آنرا میزند
 و میزند و تا امین را که شونده اند که سبب بیعت و علت
 یا امین مع ذلک دسته نویم چه که حق علیها شارا

و هم ستار امر کل است که بکلیه اقصای بحیر طوبی القانین
 اولیای آن ارض هم اگر ستر نمانند از سترین مدی الله
 مذکور میشوند انتهی و همچنین در گریستان هم از گریه
 زشته بودند شخصی در آنجا عمل نموده است که از کفرش
 حیاتیانید و بکنز العلم عند ربنا اگر در انجام شریف کبریا
 در دستان را از قبل حق بحسب و سلام میرساند و اظهار عتق
 و الطاف مینویسد که ای الله متبوی بعضی از آن عقین که حق را
 غافل خود را عالم دانسته اند این اطراف عبور نموده اند و اتصال
 خلق سامعی و جا چندان باری تحویب و بر منصفی و از درای آن
 حق بل جلاله شایه و گو آنکه آن عقین از اصل امر آگاه نبوده و میشنید
 آنچه میگویند از گناه پاسبانالم شنیده اند بشما ضرب شید که منصرف
 چند از بعضی از جمله باشند و آن سبب شد که در یوم ظهور را از آن
 نفس بر حق دارد و شد آنچه که حکم کرسیت و لوح نوح نموده امید
 هست که طوب و افتد و بغضات بیان آن تحویب تازه شود
 باری در این نیز و مجسمه بلوغ مبدول دارند اولیای حاکم
 و همچنین گریستان جبرائیل است و بندشاید در نفس است

قائز شوند با آنچه که تغییر نیاید بعضی امور در آن ارض واقع شده که
 خلقت این جبهه استماع نمود باری حق جل جلاله احسن انشا
 عطا کند و اولیای خود را از گویشت قامت کبری
 مزوق دارد اوست مقدر و توانا
 عرض دیگر این آیام در امر بیت اراده است گفتگو شود بر کرم
 هنوز تمام نشده اگر آن تحویب شریف میداشته بود تمام
 شده بود این حسب نظر بجزایه مبارکه که در کتب مرسلین از قبل
 از سابق است ملک اما آنزل که میفرماید اوسمی ذکرت
 یا اوشلیم لذا بعضی اوقات مشغول بتبانی و پرکه و امثال آن
 فقره دیگر شخصی حکماکی مدتی در صد با بوده و در آن مسرت
 و در باطن مناقش سبحان الله موهوم چه مقدار با حیل و فتنه
 یعنی از جهات و آن اطراف رفته دیگر در توجیه آن تحویب
 معلوم میشود حال هم در گویا و بخت و دستها ساکنان عزیز
 اولیای عراق و ارض حلت از نفاقش آگاه میشنید معلوم
 نیست امثال آن فراموشین برتر هستند و از چه می آگاه باز
 کمال خیر بیستیل ضرب شید که چه قدره نمود ای العالم شیخ

مال جهان جز نهای بی بود که سبب شهادت است عالم شد میان
 آمد حق انصاف خدا کند الی همین قدر و این نفس ستر شد
 و ذکرش و حال غایت هم در باره او شده و لایمیکه در منزل
 متوقف بود همچنین از بعد آفتاب نور حجاب میفرماید کلین
 و کلین ای که خدا نماید و کند و کند غلطه او با نفس خود رایج و نور
 ایقان بشرق خود طریقی القان زمین خدمت و لایمیکه بخیر
 میرسانم و از برای هر یک میطلبم آنچه را که با نظیر و بلا مشیت
 الهیه و لایمیکه در پیشگاه علی حضرت محمد و علی من حکم و حکیم خاتم
 نبیین ۲۷ شوال ۱۲۰۱

بسم الله الرحمن الرحیم
 حمد حضرت قوی را اولی برساند که بعد از قائم بر امت قائم
 قیام که کل را از قیام منع نموده چکه از سلطنت کلانی است
 علوم تفرزل میطلب چون خود را قادر قیام ندانست
 نشست که الی همین بخواست چنانچه صاحبان بصر علیه امتداد
 شایده نموده چون آفتاب حقیقت هشتاد نموده

دامان بجز طوطی که است ز لوز آن نورس را خفته و منظر است
 احاطه کرده و این کینه برشته قلهای است و لایمیکه از ایشان طیران
 نموده از تنها شبانی اساطیر که که امرا الهی باشد را شرف
 چو خوشن روی بود و چو خوشن گوی آفرین برست و بر باره شرف
 سبحانک یا آله و وجوه و بیستوی علی امیرش انشود منقح قرآ
 لخاصین و تری خیرات از قرین باورد علیک من اهل ایران
 الذین هم من اهل حجرت و بر با یک و عن با یک اتی و چون الی آباء
 بها بنظر امرک من قبل مع آن علی بیسرون خصوصیت است
 کوه خیزت من قمار با یک فی ذالک و الذی در تربیت و این هر با یک
 و در آن امرک سبب است یا تا طراشا و نظیر لاسا و بلکه با یک
 و جود با یک و لایمیکه تری با یک بان محمد امیرک من شفاق
 دنیا مقیدین و جز از عشقین ثم تزل آیسی علی الی با یک بر که من عندک
 و قدر آن فی کل عالم من هو الیک خیر رتبه چه با یک لا ال الهات
 العظیم هم و هیچکس از تجیب کرم رسید جان از آن نموده
 و در آن روز آن بجزوه اگر در جمیع مصلحتی بود راست و صحیح چکه بیاید
 کس و نبش اطاعت و در کس و نبش مصلحتی بود اصح از این چه که کس
 بود و کس و نبش طالبان هر چه بود پیشانی تجیب بود رمز با نبشینه

دره امروزه و طبعها نماید این کار با همه کاهجبت است سبحان
چه چیز است این سخن خسته نماز فاش امرش تا قدر و کثرت جاری
حیرت خاکی علامت خبان علم از حق بطریق برسد آن بر تو کشتن بیخ
اوست بر پیشانی تا در تو زانما بعد از مشا اده و ملاحظه اطلاع
مقام اعلی تو بقیام تمام و بی کاف ظهور عرش شد

چرا اطلق بلسان التفهیم لک که لبان تو را بل بباله
یا این یا ابا حسن علیک بر باد نمودی استواری این است
عرض شد ذرات باصفا فائز امروزه بر پیشانی لسانی ظاهر
و کل بکلمه مس که حاضر تا ادر الدائمین علی القوم الظالمین اطلق
یا این امروز ذرات اتمی بر کل قائم شود و بر سبب مرد دنیا ی
و یکی کل ناقصی لاسرشت استمر از حق بطلب عیب او از حق
غایتش محروم نغزایه بلسان تقیم و با مسیح خرق حیات
نمودیم و بار او بر سر اکتب تعمیر خفا فرمودیم مع
تکلیف من سبب عجمی هم لا یعقلون و لا یعلمون و لا یحسبون
اینکه در باره مظلومان و مستحقان رفته رفته لوت رجحانی
میدکب جو شیر کک عربی تسال تعالی عجمی یا یا
تسری من غلقت العیون مشا بدت تعالی تعالی انفسه

نموده

الاذان الاصغانه امروزه نارسد در مشعل و نور وجه ظاهر
طوبی از برای نفس یک بجزارت آن شستل شد و با نوار آن صورت
کشت قوم تو در بوم اندر بسته و دنیا نده عنقریب کجمله
یا صرته عطیان الحق کردند با و با هم بگفتن خود بر حق استرغافش دلانه
اینست شان غافران و تلمکین این لغوس آن لغوی حسنه
که هزاره و دیت سال یا موی یا موی و یا علی و یا شیخ گفته با آخر
نفسی را که ایندت نظر تقایش بودند و اگر که آن ساسی مذکور
خلق شده بر بنا بر سبب و لغزش مشغول و بکلی سبب علی
ایران لغوی بر شکش اشد و تبعه معلوم که گزشتند
کردند تا نده عین غفلت میکوی و نقطه وجود تو در سبب نماید که
اچی حساب و قدری در اعمال آن لغوس و حاصل شتر آن فکر نماید
بمعرفته اتم فی ضلال اسپین و من الاخرین فی کتاب عظیم
یا آیه ان نظر الی الوجع فظلم علی ان فقرات را کمزیره کردند و نهایت
حزب قبل بر کل واضح معلوم شود که چه باشد همیشه و جنتین
و غافلین با و با مات قبل اس را منع بنایند و از صراط انحراف محروم

میانزد ای کاشش بصورت معنیات شد تا حجاب بکلی بپوشید
 حقیقت امر بر عالمیان غایب و هوید است که نیست نه
 ضعیفند و هست حق جل جلاله است که روش خدا با نماند که ضعیفند
 احدی قدرت با کمان و ما کیون انما بعد انما ای در چون آتی
 تبه که انوار آقا بقیعت عالم قلوب اولیا را متورنود و در هیچ
 ابرایان فرات حجت جاری و الاستندال و بیات ظاهر
 و تحبیه روحانی و انعام باید از نیای کرم الهی جل شان
 مسکت نما نیز خلق خائف را نگاه فرماید و بیانی بجهت است
 همین مقهور و اوست دانا و توانا بشارت فوق بشاریات
 احضار انجیب روحانی در حضرت قدس آتانی انوار اهل
 بزودی بقدر از روی نماید و هم از اول مسکت منیا می
 که حضرت بکلیت جان یعنی حضرت اقان جناب الف و حاطیه
 بیایند الا انرا فایز فرمایند و ذکر شود حال عطا نماید آن
 علی کل ششوی تدری حق شاید و گواهد که تنها است بدان
 ظاهر و باطن این مسکت را نموده و منیا می بیک از نیست
 شبیه و این عمل را نظیرش الامر بیکه بعد از اهل عالم

نفس منوکل ششوی بطیم غرض دیگر او را یکی بر خسته ابراهیل شد
 او را مال حبیب که گویید نیست چنانست حق جل حضرت نورانی
 تیزترین سخن ششوی کرمی حضرت آقا میرزا تقی با است حضرت آقا
 میرزا با است در می اندوه و صفا اول ملاقات حضرت و حجت طریقت
 بیروت کفر نبوده اند و کفر کفر است چنانچه حبیب روحانی عالی
 بود ای کاشش کل حاضر بود و اشکات انوار تاب فضل الهی است
 شاید و جزوه اگر چه بیچاره حاضر بود و کهن ریاست اشعاع کفر
 بود و بیست او ایامی که در باره از جانب انعام خانی کسیر اسلام
 ریاست از حق جل جلاله بظلمه اشیا از ثباتی سرش و در کاسه ای است
 صدمه نشود و سرش و با نور آن صاحب حقیقی فایز کردند این اوست
 ایام قبل از این که کرب و کمر و این سارا انقاب و کجاست کفر
 ایضا بنمایان از ان کلمه اسما اطلاع شد که تبارک و تعالی
 یا عز است که علی اسما کلمه بجهت روحانی کار نشود اگر فرضی نموده
 شود با صفا این کلمه از برای انظار می نمود و نیست هیچ شکر
 سعاد است و بعد از بیان ان اتفاق است تمامیت انبی پیل الله رب
 العالمین در سینه از برای انجیب و انوار کس و ششوی و این
 قوه انصاف الهی است و انجیب و انجیب علی حساب کرم و علی من حکم
 قوه کرمی امراته العیزه العظیمه و کلمه العظیمه کلمه است که در ان کلمه
 ششوی

۱۰۰

مقابله

مهرب نواد جناب امین علیه پادشاهی ایام خلافت

بسم آیت الله العظمی

محکمات کلکوت و سلطان جبروت رافع برکت است کشف اسم
انحراب بیان در کتب و دل بصیر است تیر دنیا عظیم و کرم سوره ایست
فرموده است تا در توانا لا اله الا انت العلی العلی و کعبه
یا محبوب نوادی دویم قبل تا در مخصوص جناب رفته شد
دکن سال آن خیر فیت این نوشته باو حق گشت تا ایست حق
جلال متواتر برسد و انچه بر هم آمده چهار مرتبه پیش تا در بعضی
مقاقت فصل غایت میباید فینا کرم برینا کرم نامر نامی خوب
ند که کرم کرد و یاد بد میشود و نیز برینا کرم همچنین کرد که کرم
اولی است که در تیرت است انچه بر کرم شده در آن در شده اند
سریک مع اولیانش تا در کرم در مساحت کرم مسعود
مال تو را بحق یا امین علیک بهار الله مالک یوم الدین
ترقی فیت بود و مهرب چاکر برکت قاضی و بعد از انست
مزن کرم اولیای رستان را کرم نوادی چندی قبل کرم
از قلم علی بابری را و نا و میر خاند کرم بود همیشه میر

و نام او را از قلم خاتم حسیب برسان کرم با من زان الله مهربان
اولیانش خست رحمت و عاقبت از برای انست که تیرت کرم
سده مبارک و در کشته اند عمری انهم را من کن که است تیرت
یا امین انچه کرم نا کرم کرم تا کما یک کرم کرم انچه کرم
او سبانی ایام ان کرم از من زان الله ان الفصال کرم
و کرم حسیب ایست شهد رفته و در بد عرض در مساحت است
این ایات انچه است مخصوص ان کرم اولیای تو کرم و تقالی
یا امین ایست بناک هموار تا الله مالک کرم انچه کرم
و کرم کرم با کرم کرم کرم انچه کرم کرم کرم کرم
مالک کرم
بکرم کرم
خالق الاصلاح و تو کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
المحرم و در کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
بده کرم
القدر علی انشاء و فی کرم کرم کرم کرم کرم کرم
و انچه کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
این کرم از کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
یا امین علیک بهانی و عاقبتی او در کرم کرم کرم کرم کرم

هو انشاؤك الكريم اما ذكرنا الذين ذكرتهم في كتابك ورحمة من انبأ
عليك عليهم وكرمهم بايات رحمتهم فيهم هداية فضل النبي
اما ما من شئ السبلات والاشنين قتل انما كان منكهم شبهات العظام
وما عسى عن بعد رحمتهم العرش العظم قتلها ما اخذ الناس
وقد واما انزل لهم من لمن لم يمتد قدر اليها من شرق من قرا راني
عليك على كل بيت مستقيم قد ذكرت المقصود الذين يشبه بها
رحمتهم السبلان من يادى حيا رحمتهم الغير لان يا امين
انا ذكرنا الخليل من قبل انزلنا القرآن به ابعاد السبلان في صدقته
بكلية الله ما لك الرقاب انه من بايات الله وذكره وشهد له
العلم الا على آياتنا في الغيرة العلام يا خليل نذ يا سمى الخليل نام
العباد وقرصوا الى على المقام قتل الحرس الله خلقتم لهذا اليوم
اقدم الله لا تكونوا من الذين كفروا بالهدى والناس ايهما
من ايدى عليك وعلى من يحبك ويبيع قواك في هذا الامر الذي
يتزلزلت الارض بنيت من جبال وقد كرم هذا المقام الكريم
رحمتي بعد الرحمة ويشهد لنا يا الله رب الارباب يا رحيم
يا ذكرك انك العدم من نظر منظره الاكبر والبركيت خيامه

عليك من تخاف الله الله الله انما رحمتهم عمار وعلبك قد ورد
عينا ما نوح والظلم الا على في ارضي الا شرق انما نمرت يا رحيم
الجميل انما الغيرة يا رحمتهم انما انما يكون انما شرقنا
لهم من لم يمتد كلاك الا اوان يا ايهما الذكر ولد على العرش شهد
انك اقبل الى ارضي سميت في ارضي حركات يجلي تشيبت باذيال ردا
رحمة ذكرك من كذا الايات انت الذي نزلت بالاقبال اذ عرضت
على الارض وفضاها يشهد بذلك نعم انتخاب من ايدى الله
كلاك الا يجاد فضل الله ان نزل عليك في كل يوم رحمة من عيشه
وغمته من لونه وبتحيتك رحمتي ابيه ان في القدر والاسمال
كلاك انزل الايات وصرفنا يا رحيم وادلسنا باليك يا رحيم
لتشكر ذكرك الغيرة الوهاب قد حركت بك ليدى العظمى وكرامتك
بلا الله له الا انكار قواك المحمدي التي ما تشي كرمه من كلاك
وايدى على الاقبال اذ عرض حركات اكثر اسما سلكك يا امان
يوجوه لم يرحم الغيب يشهد باسمك الذي ثبتت حبيب ذكرك
من الاشياء والاشمال بان رحمتي من حرك الله على يا رحيم
في كل الاحوال ايهما من ليدى حركتك وعلى ايدى حركتك
الذي انما منظرهم في العالم وانهم هم شركة الامم قاموا وقاموا في حركتك

بیت المقدس المیزان النان لیسے ایک روز بارہ ورقہ فائز ضلع
 مرحوم امام جعفر اوراق او عید ملتین جہا اللہ عزوجل ہوا بعد از نماز
 اینفترہ امام و جانیخالیات عالیات آرائق ساجتہ عالمیان نازل
 تو کہتبارک تعالیٰ صفحہ فائزہ و اوراق لازل سلحت جس مذکور
 بود و بیستہ ہفتون من قبلی و ذکر قرآن با یاتی نقل تصانیف
 این خیر الاخرہ و الاورہ و کتب تنام اللہ فی ظن العرش فی اشی الاشران
 اینفترہ لازل ذکر بہستان حق الملق و دیگر یا اعیین ملک بہائی
 کما انفسہ ہا این نام متوجہ است بنامی بحیث کہتہ و نظر تالیف و کتابت
 مستورہ گنہنت یا امین اینت مقام فضل مقام حکیم کہتہ کہتہ فہ
 در اخیر یک نیرضات فی اس سببی فائز کہتہ ایضا این مہرنا این
 یا امین شہد کہ ذکر نموی از ذکرہ فائز کل لوح بحرمان مقسوم علیان
 لعمدہ ہر یک از ذکر نموی ہم ذکر کہ بہ قرنت عیون علی ان العدل الاقصا
 انتی و ہم پسین کہ کتاب حسین کہو کہش علیہ بہا امدہ را
 نمودہ بودہ بعد از عرض بدو کہ وہ علیا یک لوح اشع اللہ فی ظن
 فضل علیا نازل لیکر اللہ شہد بحرمان الشرس التفہیم آیات نازل
 اسطر داخل بحر مواج فضل محیط این عبدالزلی اولیا بیطلبہ

آنچہ را کہ سبب ولایت عباد است این نام تجلیات تیر فضل
 زبانی اشراق نمودہ کہ سبب تادیر احصاء او یا ذکر ان علی بنی
 باشد باری ایشان و سایر دوستان سلام کوب میر سارم و بلسان
 سرور ستر عرض تالیف اتھی ہی بہتانت را کہ کثرت مرحوم نما و دیگر
 متوجہ ہیں لادہ فرا باہستہ است تمام این دو ہم یاد رفتہ است حضرت
 نایب قول فادہ توانا و کما فی قول کمر ذکر کتاب حاجی ملا امیر حسین
 بہا کہتہ را نمودہ اند عرضیدہ ایشان از کمر ذکرشان از اساطیر طاعت جاری سبب
 عرض رضیا امام و دیگر یک لوح اشع اللہ فی ظن العرش فی اشی الاشران
 این این من تالیف یا اشرفی علیا علی السما و باطنان علیا بیستہ و ہفتون
 و خمینان تجویب فراد اسناد و دو دستہ آن ان اشع اللہ فی ظن العرش
 اشع اللہ فی ظن العرش فی اشی الاشران فی ظن العرش فی اشی الاشران
 نازل ارسال شہادتہ لعمدہ بحرمان کہتہ ایضا لعلی علیا علیا علیا علیا
 این جہت متوجہ بہستان تجویب سلام میر سارہ و تالیف ہر یک بیطلبہ
 آنچہ کہ بیطلبہ است در این بین بیطلبہ علیا از اسان مولی الوری
 نازل تو کہتبارک تعالیٰ اعد حاضر بیستین من اگر حق علی
 ملاصلی ناظر شودہ فرسید کہ لایق ذکر تو علیا بیستہ کوشا بودہ کردہ
 و کہ چون بحرمان سہم سہمی علیا فضل ذکر استوجہ الامر بہ بیطلبہ
 بیستہ امدہ الامر اللہ تعالیٰ اتھی و ہم ہی خصوصاً علیا ای ارض ہم

و کرامت و ابرار با که نازل جنون کن و ابرار بشود و بعضی گفته
 افروختن آفتاب و کرامت حق بشارت برسد چکه کل مکتوبه
 و بنایت خانه در این یوم از صاحب دعای جناب رسول و برابر
 کرم جناب حاجی قزوینی مشهور بصری و جناب امیر صادق علیه السلام
 منع استغفار از جناب کائنات قیاسال شسته اند بید و کهن فرستاده اند
 آنرا از بعد سال میشود بیست خادمه بان بخدمت او برسد علی الضرفه
 امر و بگفته پس بیان آن مولف غیر لغتان کتب لوح ایضا که رسولی گفته
 حضرت جناب بیک علی با الله و غایب نازل نزد جناب امیر علیه السلام
 و فضل او در سال که بیاید که گفته جناب علی اهل بیت در حضرت
 شرفه و بدی حق مذکور بنیاله و قولی که یک صحیفه که می خوانند
 محبوب نواد جناب می بیرون می علیه با الله ابی نازل و ارسال شد
 پشت آمانت بان نوشته در این بین در صحت اشع اندرس تا فرستاده
 علی اسان کبریا انطق فرمود فرادین عجلاله یا امیر جناب رسول
 علیه السلام و غایتی از اقل مظلوم سلامت بر سر بیان آنست که حضرت
 قائم بر ملک نام حکمت و بیان مشغول باشند طوبی انفس
 اقبل که در مسیح کرده فی ذلک الموعود یا امیر و ایای انفس عجلاله
 طر از اقل مظلوم بگرفت از حق بیستم ایشان را مشتعل فرمایند بنایسته

مبارک و مینور و در بان زخوره اتفاق عالم بر پیشین منور گردد و کبریا علی السلام
 از حق مظلوم ترحمت عطا نماید و رحمت بخت آن امام فاطمه شریفه از کلمه حق
 محمودت کرده و از نعمت انصاف کند از پیشین کرم حق برسد
 بگردد صریح بجز آن زبان خوانان زبانها را بر سر نماند و در آن ایام که
 کدله اعلی و مولود کرده چکه اشیای باقی نماندند و آنچه باقی نماندند
 شهادت میداد بر اقبال تو در عالمی است تمامت ایشان علیها و علی بن
 بیباکند غایب آید و آنکه در کتب و آقا علی مستحکم علی بن
 مستحکم و مستحکم فی امراته زینب و حکم و بیت الملک و الملکوت
 رخ ادم فی ۲۲ شوال ششده

محبوب خوا حضرت امین علیه السلام غایب و فضل و مظلوم
 بگویند تعالی شانه از کلمه در آید
 قد صحبت کتب الزینبیه الالواح بر مدلتی الله و فدایتی و بیکی
 زاده و زینبیه که در تمام راه و حضرت قائم جان از اولاد من عجلاله
 من بعد و بیاترانی که با سپاس و اقربا خلق با همی بر سلیمان شاه و
 القرمین و التلذذ و التلذذ علی جمیع صبیبه الذی با اولاد قدرته بنیاله
 و منزل آیات و سرز قنات و علی الود و صحابه الذین بهم سخر العالم
 و اجتذبت افئدة الالام صلوات الله العلی بها خلق عمره

مشابه شده

بیان منعباده و راجحه خلاصه فی جماده مستحقه الخیر بفرموده
رسید قلب حزین را برپه صحت و سلامت استی است تمامت حضرت
آقای بکرتم جناب لغمان علیه السلام الرحمن و آن وجود مبارک سز
نمودند ای و احدی را نکرده که او را و دوستان سب انرا با
و نالاست و بعد از اطلاع قصد مقام نموده امام و بر عرش نشسته
فرمودند بر خضف صبری و عالم صبری ظاهر و واضح و واضح
و معلوم است که جز اصلاح از حقیقت و داد و شفقت و اتحاد افند
و تبارب مقصودی نبود و درینت ازاله کلمات و دیات صدق
و صفایست نمودیم بعضی پذیرفته و برخی را جز من بوی طبع
و نفسی ایشان را از کفر حق منع نمود و نیز بعد اعلال بر نفسی شاه بود
اوست اسرار رسد و در خانی شمس چرخین خانه من
علی ظاهر مشهود اینمعلوم از حق جل جلاله میطلبید آنچه را که سب علاج
و علاج است همیشه آنچه ظاهر شده و میشود از مقتضیات
و حکمت بالغه بوده و درست آما انصر و نظر فی کل الاحوال لعباده
المرسبین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون جناب لغمان
علیه السلام و فضل امام و چه موجود و مذکور من الله ان توبه
و یترقیه و یخسر و یحفظه و یقدر له ما یتقده انه هو اعلم بمنه و بجلاله

الکرم انکم یا آمین لا تحزن من شیئی و فانما من انقرانف و بجز
صدق و امانت و راستی شما را که واضح و معلوم است و نیز سبیکه
بکذب و نفاق است ننگ نموده اند حال تا هر جا میروند میشتی آه
و هر جا می گوید بگویند و آن نفس من بر حالت یکدیگر مکتفند و مکن ناد
طرح بر من مائل شده در امانت صدق محمود داشته آنچه کفر نویسی است
قبول مناشه بنشاند که نفس من کفر از تو را بی ابراهیل نژاد
شد منسلب و تکلیف الاحوال ان یومیکم و لا یمنع حکم فضل و صحت و عطف
از هو القصد العلیکم انتمی سبب ان الله کتب سبیکه با رب الفصحی ال
عباده خیانت نکرده اند و تفرات تکلفه غای صدق و صفای حضرت شمس
بیانید مرشدانم شیخ محمد است که انبث از او در دنیا موجود و حق
این امور و اتحاد ان مشتغال سوال من مائل بوده و دست نسل است
و تعالی ان یحکم بالعدل و هو الامر بکم و انیکه مبارک را در کان مرقوم با
شاید شده و حسب نظر ایش از نجوب عمل میشد اگر جناب
لا تحزن علی علیه السلام انه فرمودند که در ان ارض را رده اند ایشان
چندی او بوده اند و نیز بعضی امورات آن مائل مطلقه سبیل
انحام و تبارب ان توبه و دیده و کیرف انما منقریات الغافل
البعیده و اعماله کثرت و انما علی کل شیء عدید این سبب حضرت ایشا

سلام برساند، از حق طلبد ایشان را موقوف دارد و بر حسب سبب حق
 و عظامت اینکه نامش بر او مکتوم جناب است، علی اکبر علیه السلام
 ارسال آتشدهیده شد جناب ایشان نرفته شد و ارسال
 میگردد آنچه تقوی مرقوم داشتند در نظرات ایشان است که جناب
 و بعضی موقوف میشوند از حق جل جلاله برای آنکه سبب موقوف شوند
 بر اعمال طیبه و اخلاق مرضیه یعنی مسامحه با غیر اولاد و این هم از برای حق
 بلکه نهایت شد بر سبب انبیا و سید اکبر تحصیل فیاتهای غنی
 باید ذکر شود تا فیکه اراده توفیق نمود، آنگاه باشد

آنها مستودا معبودا

انعامت را از رشت و لایب ارض خطمانا و اخلاق مرضیه را
 بهترین طراز می خیزد دار تا عمل متاسف باشد و شکرش آگاه
 شوند چه اگر کامی حلاف نامی خیانت با مات و کذب
 بصدق و انصاف باضاف تبدیل شود ای کریم رحمت
 سبقت گرفته و کرمت اعطاء نموده است
 مطابق انظم علی مشارق العدل آنکانت انفسال التوحی

التدیر لآله الآلات الفرد الواحد العزیز الحمید اویا
 طر اسلام میرسانند همچنین سایرین همچنین یکسال
 صحت و موت و ذکر طایفه نفسان کجیل شرفی اذکار
 اصغیان و اولیای آنستند ماضی حوائج استالین و اکمل
 از هو رب العالمین اسلام و الذکر استالین و طایکم و

علی من حکم و حکیم و علی عباد الله الصالحین

رخ ابرقی ۲۰ محرم ۱۳۰۶

یکایک یکبار است و در آن زمان هر چه در دل هر کس از این کلمات است و در پیشانی او
میزاید بعد از آن هر چه در دل او است از این کلمات است و در پیشانی او
ان فیقره انوار فی فضل المویته و الاکرام

در مجموع یازده مرتبه در هر شب ۱۳۱۲ مرتبه هر کس که در اول ماه در چهارم شهر
ایمال شده من ظهور حضرت نطقه اولی روح با سواد شده ۱۰
خانه پذیرفت

منه
 ذرات

- ۱ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- حق شایبه و جنب میرزا محمد و در اختیار و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- و محمد باقی و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- الف دعا و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۱ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۲ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- حق شایبه و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۳ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۴ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۵ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۶ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۷ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۸ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۳۹ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد
- ۴۰ بدلی خزان باغچه خرابی بنی منزلت میان خود و بنی نصر و بنی حنفی در
- جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد و جنب میرزا محمد

۱۰... ان کهن شرب حق کجای نه این آرزوی آنه چشم که نوره انور که
 لا خود جزو نعمت و الا چنین
 ۱۱ علی بن محمد خدابام خود قبر است ف ر نزل آیت نصیحت و صبر
 ۱۲ با شکر و شکر جهان نیست هم که بیدار شد ایها و خود نماند و نبار
 نگر خاست در خانه است میندازم که
 ۱۳ با خود شاه جهان کفر خست کفر در حق شاهانها را آب دلم و صدیق
 که خسر نماند نه جنت است بی
 ۱۴ بدلی خزان غم که با آن مانه باغ از خاتم قره خرمیانه...
 الیم بر سر عت کشنده ز در سیکو بر نفس آیت که کفر خست طلب بدلی خزان
 بگشت عطر کفر سید او در کج مدح حق کفر کند نه کفر خست نام نماند...
 ۱۶ با خود در دست ح کس بیای ترا فاق در پیر حق ندان کشت
 دام خست
 ۱۷ با خود ح س ی نگر کوی این همه عین باغ قره خاتم مینداز...
 کشت بکبر و خشم زشت با خرم خانی زشت لغز کبر
 ۱۸ بدلی خزان بیای قبله آفاق در شب است خستین در پناه
 خاتم کلا دنیا و فقا و انبیا
 ۱۹ بدلی خزان امر آیت نام در مقام آیام و لغت امر بید که ختم

۲۰ بجز حسین زبیرم که در بخت سفر ایام خست در راه
 ۲۱ بدلی خزان بیای کعب عیدان عید و مدح از کفر بکشید که در کاف
 شدی نظرات لغز خشم
 ۲۲ بدلی خزان غم که کشت کشت در حق کاشانها از کفر
 ۲۳ بدلی خزان بیای در کشت کشت آیت بکبر نظرت و بکبر
 لغز حق لا قبله لغز خست
 ۲۴ بدلی خزان خدای با حمد و کرم تنم نه کشت اهل کشت
 و بیای بکبر و کرم تنم با کفر لعل و کفر خزان و کرم تنم و کرم تنم
 لغز را بکبر تنم کشته آینه کرم و کرم تنم است بکبر تنم
 ۲۵ با خود حضرت کفر خستین حضرت بهر آیت نزل آیت نصیحت
 در حق شاهان و اجبا و فرغ و اجبا و حصه و در کفر خست و کفر و
 همسر دادایا زانی و با کرم کشتان دادایا دادایان و کرم تنم و کرم تنم
 کشت کشته که کرم کرم با کرم و کرم بر کرم کرم و کرم کرم کرم
 کرم کرم کرم دادایا کرم با کرمین دادایا کرم کرم کرم کرم
 و کرم
 و کرم
 کرمین و کرم کرم

۴۶۹ طے بشمار جناب نیز از فرزند حضرت کبیر کلمه در حق شایسته
 ۴۷۰ با شمار تسبیح اخ می با عرض آید کلمه فیض حضرت در حق شایسته
 ۴۷۱ با شمار تسبیح جناب نیز از فرزند سلطان حضرت در حق شایسته
 ۴۷۲ طے بشمار تسبیح آقا حکیم کلمه حضرت کبیر از برادر واجب است
 ۴۷۳ طے بشمار تسبیح کلمه حضرت فیض حضرت کلمه عالم در حق شایسته
 ۴۷۴ طے بشمار جناب تسبیح تسبیح تسبیح حضرت کبیر کبیر
 ۴۷۵ بدین عنوان نزول نبات از کعبه وجود طلب تأیید
 ۴۷۶ در حق شایسته
 ۴۷۷ با شمار آقا حکیم کلمه حضرت کبیر از فرزند سلطان
 ۴۷۸ در حق شایسته
 ۴۷۹ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۰ بدین عنوان تسبیح حضرت نون در حق شایسته
 ۴۸۱ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۲ بدین عنوان در حق شایسته
 ۴۸۳ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۴ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۵ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۶ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۷ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۸ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۸۹ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۰ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر

۴۹۱ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۲ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۳ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۴ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۵ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۶ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۷ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۸ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۴۹۹ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۰ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۱ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۲ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۳ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۴ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۵ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۶ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۷ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۸ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۰۹ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر
 ۵۱۰ با شمار جناب تسبیح کلمه حضرت کبیر کبیر

۴۷۸ نجات علم آتش هم طلب ابیات آتیه در حق جاودا آه خود
ففت و دولت برب همه شرف از احوال